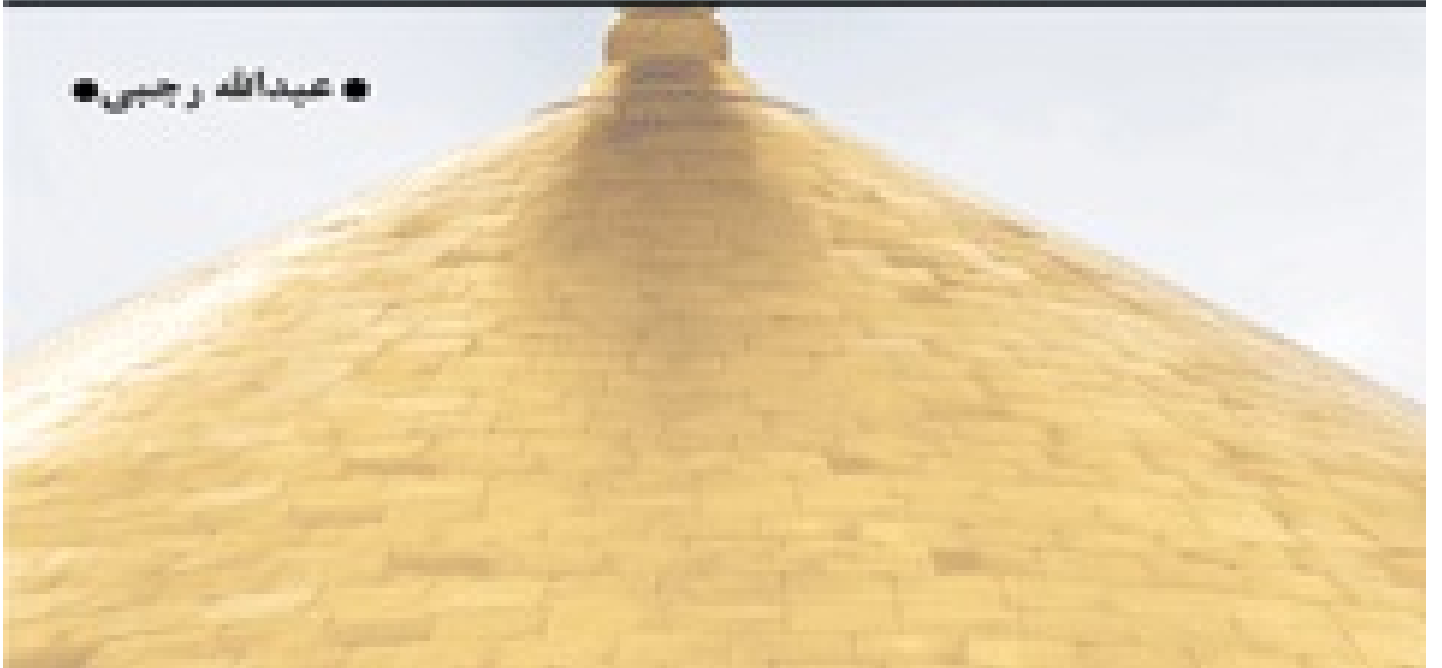




غلو

حقیقت

● عبدالقدوس رحیمی ●



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقیقت غلو

نویسنده:

عبدالله رجبی

ناشر چاپی:

آینه هستی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
حقیقت غلو	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
اشاره	۱۰
تقدیم به	۱۳
فهرست	۱۵
پیشگفتار	۲۴
پیشینه غلو در امت های گذشته	۲۶
اشاره	۲۶
نفوذ یهود در مسیحیت	۲۸
نفوذ یهود در اسلام	۲۹
غلو در اسلام	۲۹
اشاره	۲۹
اهل تسنن و غلو	۳۰
اعترافات برخی بزرگان معاصر اهل تسنن	۳۴
اولین غالی	۳۶
اشاره	۳۶
قصه «عبدالله بن سبا»	۳۷
نظر علامه عسگری (رحمه الله)	۳۸
نظر علامه امینی (رحمه الله) در رد فتنه «عبدالله بن سبا»	۴۲
تشکیک کنندگان در وجود «عبدالله بن سبا»	۴۲
تناقض گویی در مورد این شخصیت در منابع عامه	۴۴
تناقض گویی در اعتقادات «عبدالله ابن سبا»	۴۵
منکرین وجود «عبدالله بن سبا»	۴۷

۴۸	عبدالله بن سبأ در روایات شیعه
۵۰	«عبدالله بن سبأ» در کلام بزرگان شیعه
۵۱	هویت شیعه
۵۵	مواجهه ائمه (علیهم السلام) با غلو
۵۵	اشاره
۵۹	توصیه امام صادق (علیه السلام) به جوانان
۶۱	پرهیز اصحاب از باورهای اباحی گری غالیان به نام تشیع
۶۴	غلو
۶۴	معنای لغوی
۶۵	معنای اصطلاحی
۶۵	غلو از دیدگاه قرآن
۷۰	غلو از دیدگاه روایات
۷۴	غلو از دیدگاه علامه مجلسی (رحمه الله)
۷۷	اقسام غلو
۷۷	اشاره
۷۸	الف) غلو در ذات
۷۸	ب) غلو در صفات
۸۰	غلو در اشعار
۸۰	تعریف شعر
۸۳	شعر در اصطلاح منطق
۸۳	اغراق، مبالغه و غلو در شعر
۸۳	اشاره
۸۴	کارآیی اغراق
۸۴	اهمیت و ارزش اغراق
۸۵	مراتب مبالغه
۸۶	تفاوت مبالغه با اغراق و غلو

۸۶	مخالفان اصل مشروعیت شعر
۸۹	انواع شعر
۸۹	اشاره
۹۰	شعر حق یا اعتلای هنری
۹۱	شعر باطل یا ابتذال هنری
۹۳	نه غلو و نه تقصیر
۹۸	شریک
۱۰۲	جایگاه ائمه اطهار (علیهم السلام) در نظام آفرینش
۱۰۲	اشاره
۱۰۳	مقام نوری
۱۰۳	اشاره
۱۰۴	الف) مقام نوری در آیات:
۱۰۶	ب) مقام نوری در روایات:
۱۱۵	اهل بیت (علیهم السلام) «اسم الله» هستند
۱۱۵	الف) دلالت قرآنی
۱۱۸	ب) دلالت روایی
۱۲۴	ارتباط جنس جسم امام و ارواح شیعیان
۱۳۰	مقام ولایت الهی ائمه معصومین (علیهم السلام)
۱۳۱	تعریف دقیق «ولایت»
۱۳۳	ولایت تکوینی امیرالمومنین (علیه السلام)
۱۳۸	بررسی «خُزان العلم»
۱۳۹	مراتب علم غیب
۱۳۹	۱. علم خداوند متعال
۱۴۱	۲. علم اهل بیت (علیهم السلام)
۱۵۲	حدیثی در باب علم امام
۱۵۵	ائمه (علیه السلام) هرگاه که بخواهند می دانند

ولایت تشریعی	۱۵۶
اشاره	۱۵۶
آیات ولایت تشریعی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام)	۱۵۶
ولایتی که بعثت انبیاء بر اقرار به آن است	۱۵۹
مقام امامت بالاتر از نبوت و رسالت	۱۶۰
شناخت اجمالی «ولی خدا»	۱۶۳
هدایت تکوینی	۱۶۸
اشاره	۱۶۸
الف) عبارت «مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ»	۱۶۸
بررسی واژه «مختلف»	۱۶۸
بررسی واژه «الملائکة»	۱۶۹
ب) عبارت «قاده الامم»	۱۷۷
بررسی واژه «قاده»	۱۷۷
بررسی واژه «لامم»	۱۷۸
ج) عبارت «معدن الرحمة و معادن حکمة الله»	۱۸۳
بررسی واژه «معدن»	۱۸۳
بررسی «رحمت»	۱۸۵
اهل بیت (علیهم السلام) رحمت خداوند متعال اند	۱۸۶
بررسی «حکمت»	۱۸۷
مصادیق، سرفصل ها و سرخط های حکمت	۱۹۱
د) «حَفْظَةُ سر الله»	۱۹۲
بررسی واژه «حفظ»	۱۹۲
ائمه (علیهم السلام) مظهر صفات خداوند متعال	۱۹۹
اشاره	۱۹۹
«عین الله»	۲۰۱
«قَلْبُ اللَّهِ الواعی»	۲۰۵

۲۰۶	«یدالله»
۲۰۸	سز شگفتی اخبار اهل بیت (علیهم السلام)
۲۱۲	تحقیق پیرامون واژه «رب»
۲۱۲	اشاره
۲۱۳	«رب» در قرآن کریم
۲۲۷	«رب» در قرآن کریم غیر از پروردگار است
۲۲۹	«رب» زمین یعنی امام زمین
۲۳۱	«رب» به معنای خداوند متعال در قرآن
۲۳۲	«نا رب الا بل...»
۲۳۳	خاتمه
۲۳۶	پیوست شماره ۱
۲۳۶	تشیع روح اسلام است
۲۳۶	اشاره
۲۳۷	شیعه در اصطلاح
۲۳۸	شیعه در قرآن کریم
۲۳۹	شیعه در روایات
۲۴۴	امامت در قرآن کریم
۲۴۵	شیعه در منابع اهل تسنن
۲۵۴	حدیث (سَنَفَرِقُ أُمَّتِي) در منابع اهل تسنن
۲۵۷	منابع
۲۶۱	درباره مرکز

سرشناسه : رجبی، عبدالله، 1363-

عنوان و نام پدیدآور : حقیقت غلو/ نویسنده عبدالله رجبی.

مشخصات نشر : اصفهان: آینه هستی، 1401.

مشخصات ظاهری : 250 ص.؛ 14/5 × 21/5 س.م.

شابک : 300000 ریال : 4-0-97675-622-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [247]-250؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : غلو * Hyperbole (Theology) -- جنبه های مذهبی -- اسلام * Religious -- Hyperbole (Theology) -- aspects شیعه -- عقاید Shia'h -- Doctrines

رده بندی کنگره : BP225/37

رده بندی دیویی : 297/464

شماره کتابشناسی ملی : 9047572

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

حقیقت غلّو

«عبداللہ رجبی»

ص: 3

پیشگاه مقدس و ملکوتی

امیر دو عالم ولی الله الاعظم

امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)

«امید است که روح مادر آسمانی ام قرین رحمت لایتناهی امیرالمومنین (علیه السلام) قرار بگیرد».

ص: 4

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِشَّعَاعِ أَنْوَارِ الْمَحَبَّةِ الْعَلَوِيَّةِ، وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِالْوَلَايَةِ الْمُرتَضَوِيَّةِ، الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُ عَلَى الْعَرَبِيَّةِ وَ الْعَجَمِيَّةِ. وَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُبَلِّغِ الرِّسَالَةِ الْإِلَهِيَّةِ، سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا وَطَبِيبِ نَفُوسِنَا وَشَفِيعِ ذُنُوبِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الْقُرْشِيِّ، وَ اللَّعْنُ الْمُؤَبَّدُ عَلَى مُخَالِفِيهِمْ وَ مُنْكَرِي فَضَائِلِهِمْ وَ مُنَاقِبِهِمْ وَ غَاصِبِي حُقُوقِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

ص: 5

فهرست.....	1
پیشگفتار.....	7
پیشینه غلو در امت های گذشته.....	9
نفوذ یهود در مسیحیت.....	11
نفوذ یهود در اسلام.....	12
غلو در اسلام.....	12
اهل تسنن و غلو.....	13
اعترافات برخی بزرگان معاصر اهل تسنن.....	17
اولین غالی.....	19
قصه «عبدالله بن سبا».....	20
نظر علامه عسگری (علیهم السلام).....	21
نظر علامه امینی (علیهم السلام) در رد فتنه «عبدالله بن سبا».....	25
تشکیک کنندگان در وجود «عبدالله بن سبا».....	25
تناقض گویی در مورد این شخصیت در منابع عامه.....	27
تناقض گویی در اعتقادات «عبدالله بن سبا».....	28
منکرین وجود «عبدالله بن سبا».....	30

«عبدالله بن سبأ» در روایات شیعه.....	31
«عبدالله بن سبأ» در کلام بزرگان شیعه.....	33
هویت شیعه.....	34
مواجهه ائمه (علیهم السلام) با غلو.....	38
توصیه امام صادق (علیه السلام) به جوانان.....	42
پرهیز اصحاب از باورهای اباحی گری غالیان به نام تشیع.....	44
غلو.....	47
معنای لغوی.....	47
معنای اصطلاحی.....	48
غلو از دیدگاه قرآن.....	48
غلو از دیدگاه روایات.....	53
غلو از دیدگاه علامه مجلسی (علیهم السلام).....	57
اقسام غلو.....	60
الف) غلو در ذات.....	61
ب) غلو در صفات.....	61
غلو در اشعار.....	63
تعریف شعر.....	63
شعر در اصطلاح منطق.....	66
اغراق، مبالغه و غلو در شعر.....	66
کارآیی اغراق.....	67
اهمیت و ارزش اغراق.....	67

مراتب مبالغه..... 68

تفاوت مبالغه با اغراق و غلو..... 69

مخالفان اصل مشروعيت شعر..... 69

ص: 2

- انواع شعر..... 72
- شعر حق یا اعتلای هنری..... 73
- شعر باطل یا ابتذال هنری..... 74
- نه غلو و نه تقصیر..... 76
- شریک..... 81
- جایگاه ائمه اطهار (علیهم السلام) در نظام آفرینش..... 85
- مقام نوری..... 86
- الف) مقام نوری در آیات..... 87
- ب) مقام نوری در روایات..... 89
- اهل بیت (علیهم السلام) «اسم الله» هستند..... 98
- الف) دلالت قرآنی..... 98
- ب) دلالت روایی..... 101
- ارتباط جنس جسم امام و ارواح شعیان..... 107
- مقام ولایة الهی ائمه معصومین (علیهم السلام)..... 113
- تعریف دقیق «ولایت»..... 114
- ولایت تکوینی امیرالمومنین (علیه السلام)..... 116
- بررسی «خُزان العلم»..... 121
- مراتب علم غیب..... 122
1. علم خداوند متعال..... 122
2. علم اهل بیت (علیهم السلام)..... 124
- حدیثی در باب علم امام..... 135

ائمه(عليه السلام) هرگاه كه بخواهند مى دانند..... 138

ولايت تشريعى..... 139

آيات ولايت تشريعى رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم) و ائمه (عليهم السلام)..... 139

ص: 3

- ولایتی که بعثت انبیاء بر اقرار به آن است 142
- مقام امامت بالاتر از نبوت و رسالت 143
- شناخت اجمالی «ولی خدا» 146
- هدایت تکوینی 151
- الف) عبارت «مُخْتَلَف الملائكة» 151
- بررسی واژه «مختلف» 151
- بررسی واژه «الملائكة» 152
- ب) عبارت «قاده الامم» 160
- بررسی واژه «قاده» 160
- بررسی واژه «الامم» 161
- ج) عبارت «معدن الرحمة و معادن حکمة الله» 166
- بررسی واژه «معدن» 166
- بررسی «رحمت» 168
- اهل بیت (علیهم السلام) رحمت خداوند متعال اند 169
- بررسی «حکمت» 170
- مصادیق، سرفصل ها و سرخط های حکمت 174
- د) «حفظه سر الله» 175
- بررسی واژه «حفظ» 175
- ائمه (علیهم السلام) مظهر صفات خداوند متعال 182
- «عين الله» 184
- «قَلْبُ اللَّهِ الواعی» 188

«يدالله»..... 189

سرّ شگفتی اخبار اهل بیت (علیهم السلام)..... 191

تحقیقی پیرامون واژه «رب»..... 195

ص: 4

- «رب» در قرآن کریم..... 196
- «رب» در قرآن کریم غیر از پروردگار است..... 210
- «رب» زمین یعنی امام زمین..... 212
- «رب» به معنای خداوند متعال در قرآن..... 214
- «انا رب الابل...»..... 215
- خاتمه..... 216
- پیوست شماره 1..... 219
- شیع روح اسلام است..... 219
- شیعه در اصطلاح..... 220
- شیعه در قرآن کریم..... 221
- شیعه در روایات..... 222
- امامت در قرآن کریم..... 227
- شیعه در منابع اهل تسنن..... 228
- حدیث (سَتَقَرُّقُ أُمَّتِي) در منابع اهل تسنن..... 237
- منابع..... 240

از دیرباز همواره در بین علمای دین و اهل علم و محبان و شیعیان خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) درباره برخی از روایات که در شأن و منقبت و فضیلت ذوات مقدسه (علیهم السلام) صادر شده است اختلاف نظر و در برخی اوقات جدال پیش می آمد و زمان فعلی ما هم از این امر مستثنی نیست. به نظر می رسد منشأ این اختلاف نظرها عدم دقت در مفاهیم روایات و نیز عدم درک و معرفت نسبی به ذوات مقدسه (علیهم السلام) بوده است.

موضع این جدال ها «غلو» و «تقصیر» است که دو طرف با خطاب های «غالی» و «مقصّره» با یکدیگر جدال می کنند. با وجود کتاب های انگشت شمار در باب این موضوع، به نظرم رسید مطالبی را که برخی از اهل قلم به آن نپرداخته اند و ممکن است گره گشای این جدال ها باشد مطرح کنم و به آن ها بپردازم. امید است که حضرت احدیت به همه دوستان و محبان و شیعیان ذوات مقدسه توفیق کسب معرفت اهل بیت (علیهم السلام) را عنایت فرماید.

عبدالله رجیبی خرداد ماه 1401

شکی نیست که پیشینه «غلو» به قبل از اسلام بر می گردد و از بدیهیات است که مذاهب یهود و نصاری نیز گرفتار این موضوع شده بودند که قرآن کریم به آن اشاره می کند:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (1)

و یهود گفتند: عُزیر، پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح، پسر خداست. این گفتاری [بی دلیل و برهان] است که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این [به حقایق] کفر ورزیدند شباهت دارد؛ خدا آنان را نابود کند، چگونه [از حق به باطل] منحرف می شوند».

لذا یهودیان و مسیحیان با غلو درباره «عُزیر و مسیح» آن دورا تا سرحد فرزندى خداوند بالا برده اند در حالى که در قرآن کریم در وصف خداوند متعال آمده است:

«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»

نه کسی فرزند او و نه او فرزند کسی است».

ص: 9

هیچ شکی نیست که یهودیان از غلو به عنوان ابزاری برای از بین بردن مبانی اعتقادی اصیل مسیحیت توسط نفوذیان خود استفاده کردند. با سست کردن اصول اعتقادی می توان به مرور زمان و با آرامی یک دین را تحریف کرد و مردم را از اصول غنی و آموزه های دینی دور ساخت. با این کار می توانند آن چه را که بخواهند به عنوان اعتقادات به خورد ذهن مردم بدهند.

به نظر می رسد در اسلام نیز عوامل پشت پرده غلو، یهودیان باشند که می توان به آیات قرآن کریم استناد کرد:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...»؛ [\(1\)](#)

یقیناً سرسخت ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت».

با توجه به آیه فوق، عوامل پشت پرده جریان غلو و غالیان، دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) هستند. در بین برنامه هایی که برای از بین بردن اسلام اجرا کردند پروژه نفوذ به بهترین شکل ممکن انجام شد که در نوشتاری به آن پرداخته ام [\(2\)](#) اما در اینجا مختصراً به آن اشاره می کنم:

از دیگر ادله دشمنی یهود با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام، مسئله نفوذ یهودیان در بدنه حکومت اسلامی است. حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در روایتی طولانی، سرزمینی را در جهنم معرفی می کند که ویژه ی بدعت گذاران و گمراهان بزرگ است؛ در این سرزمین، پنجن تن از امت های پیشین، از جمله

ص: 10

1- . مائده، 82

2- . یهود در زیارت عاشورا، «پروژه نفوذ»، ص 55

"پولس" قرار دارند و دو نفر از این امت (غاصبان ولایت). هم چنین در حدیثی دیگر فرموده اند:

«رسولان خداوند در عصر خویش و پس از خود به شیطان هایی مبتلا بودند که آنان را می آزدند و مردم را پس از آنان گمراه می کردند. پولس و نسطور در امت عیسی (علیه السلام) این چنین هستند». بعدها مرسیون (1) اندیشه های پولس را ادامه داد. (2)

نفوذ یهود در مسیحیت

به گفته اناجیل، حضرت عیسی (علیه السلام) «پترس» را به جانشینی خود برگزیده و امتش را به پیروی از او فراخوانده بود. در این زمان، شخصی به نام «شائول» به مسیحیت گروید و به «پولس» تغییر نام داد. پولس از فریسیان و بزرگان یهود و دشمن سرسخت مسیح بود. او بر مسیحیان سخت می گرفت و آنان را شکنجه و آزار می داد. یهود با نفوذ دادن پولس در جهان مسیحیت، آن را با کمال زیرکی در اختیار خود گرفت. پولس با ظرافت تمام، محتوای انجیل را تغییر داد تا جایی که حتی نام قدس در منابع مسیحی (عهد جدید)، گاه یهودیه ذکر شده است. (3)

یهودیان با همین روش در اسلام نفوذ کردند و خسارت های جبران ناپذیری را به بار آوردند.

ص: 11

1- . کسی است که مسیحیان او را اولین بدعت گذار مسیحی می دانند.

2- . تبار انحراف، ص 148

3- . همان، ص 146

بعد از نفوذ موفقیت آمیز یهود در مسیحیت و نابود کردن آن نوبت به نفوذ به سیستم حکومتی اسلام رسید. یهودیان این تجربه موفق را به وسیله کارگزاران و نفوذیان خود در اسلام پیاده کردند. یهود با نفوذ پیروزمند خویش در دین مسیح، مسیحیت یهودستیز و اصلاح گر را به دینی بی محتوا و بی پایه تبدیل کرد. تلاش های پولس، نفوذی یهود در مسیحیت، به اندازه ای به بار نشست که پس از یک قرن، اثری از مسیحیت راستین بر زمین نماند. این تجربه موفق یهود، در جلوگیری از گسترش اسلام به کار یهود آمد اما آنان این بار، نه پس از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بلکه هم زمان با آغاز رسالت او تلاش خویش را برای نفوذ در دین اسلام آغاز کردند.

غلو در اسلام

اشاره

با توجه به سابقه دیرینه یهود در دشمنی نسبت به اسلام و تحریف در دین مسیح و قائل شدن مقام الوهیت برای حضرت مسیح، می توان پی برد که پشت پرده غالیان در زمان ائمه (علیهم السلام) به یهود بر می گردد. همچنین تأثیر حماقت را نیز در پیدایش غلات نباید نادیده گرفت؛ این در حالی است که دنیاطلبی و جذب مرید برای کسانی از غلات که مدعی نیابت از ائمه (علیهم السلام) بودند و آنان را به مقام الوهیت می رساندند تا خود را نبیّ آنان معرفی کنند، تأثیر مهمی در پیدایش غلات داشته است.

می توان به جرأت گفت انگیزه بعضی غلات در اظهار غلو، طمع ورزی در اموال مردم و تسلط بر حقوق شرعی بوده که ائمه (علیه السلام) در برخی روایات

به این صفت اشاره نموده اند. امام حسن عسکری (علیه السلام) در مذمت بعضی از غلوکنندگان چنین می فرماید:

«لعنت خدا بر آنان که به نام ما اموال مردم را تصاحب می نمایند».(1)

و این امر نزد اصحاب و پیروان راستین امامان شیعه نیز آشکار و واضح بوده است. شریک بن عبدالله نخعی کوفی چنین می گوید:

«آنان (غلات) گروهی اند که احادیث دروغین به امام صادق (علیه السلام) نسبت می دادند تا اموال و دراهم مردمان را تصرف کنند».(2)

اهل تسنن و غلو

شیعه همواره از طرف اهل تسنن مورد هجوم واقع شده است و تهمت و نسبت ناروای غالی گری را از آنان دریافت می کند در صورتی که خودشان در منقبت خلفای خود همواره غلو می کنند.

نتیجه پژوهش عمیق و تحقیق در منابع اصیل صدر اسلام بیانگر این است که ریشه اصلی غلو از مکتب اسلام و از فرقه های اهل تسنن است که دلایل و مستندات تاریخی بسیاری دارد. عبدالواحد انصاری معتقد است که ریشه های اولیه غلات در فرقه های منتسب به اهل تسنن پدید آمده است. برخی نویسندگان اهل تسنن غلو در حق خلفا را به جایی رسانده اند که مقام آنان را از مقام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برتر شمرده و رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) را ادامه دهنده راه خلفا خوانده اند. علامه امینی از غلو آنان این گونه پرده برمی دارد: بغوی

ص: 13

1- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص: 318

2- همان، ج 25، ص: 302

گفته است که منظور از راه در آیه: «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ؛ و از راه کسانی پیروی کن که [توبه کنان] به سوی من آمده اند» ابوبکر است! (1)

شما مخاطب عزیز قضاوت کنید؛ اگر شیعه چنین منقبتی را در شأن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا ائمه معصومین (علیهم السلام) بگوید اهل تسنن چه واکنش تلخی که نشان نمی دهند!

در مطلبی حیرت آور و تعجب برانگیز دیگری حتی خداوند متعال و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز در مرتبه بعد از ابوبکر قرار داده اند؛ می گویند: مراد از حروف مقطعه اول سوره بقره که می فرماید: «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ»؛ «الف» ابوبکر، «لام» الله و «م» محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است. نمونه دیگری از غلو در عقاید اهل تسنن چنین است: نخستین کسی که خدای عزوجل با او معانقه و مصافحه می کند عمر است و اولین کسی که خداوند دست او را می گیرد و به بهشت می برد عمر بن خطاب است. از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل کرده اند: «خورشید بر کسی نتابیده است که بهتر از عمر باشد»؛ «هر وقت جبریل دیر بر من نازل می شد، گمان می بردم که بر عمر نازل شده است». عجب! جعل فضائل و مناقب تا چه حدی!!!

به غلو شگفت آور دیگری بنگرید که چگونه به گرد آمدن بسیاری از علوم نزد یک نفر، معتقد شده اند: «نُه دهم علم نزد عمر است». موارد متعددی از غلو اهل تسنن در حق زعمای خود وجود دارد که پرداختن به آن در این مقال چیزی به جز ناراحتی و گریه بر مظلومیت ائمه (علیهم السلام) و شیعه حاصل نمی شود. پیروان مکتب سقیفه حتی در کتب صحاح سته خویش، غلونسبت به خلفا را آورده اند و به خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده اند: «عثمان

ص: 14

مردی است که ملانکه از او حیا می کنند؛ در مواردی هم حیای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از او را نقل می کنند در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین حیایی را از ابوبکر و عمر نداشته است». برخی از اهل تسنن برای مشروعیت دادن به غلو، نام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز با خود همراه کرده و به منقبت تراشی پرداخته اند. از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کنند که جبرئیل برای معاویه قلمی از طلا آورد و به او سلام رساند و از او خواست آیه الکرسی را با آن قلم بنویسد که تا روز قیامت هر کس آیه الکرسی را بخواند ثوابی هم نصیب معاویه شود. (عجب! برای کسی که در صفین علیه خلیفه وقت مسلمین جنگید و خون صدها نفر انسان را بر زمین ریخت و عایشه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قتل رساند چنین فضائلی قائل هستند). البته آنان فراموش کرده اند که بنویسند معاویه با همین قلم نیز دستور قتل و لعن اهل بیت (علیهم السلام) مخصوصاً سب و لعن امیرالمومنین (علیه السلام) را صادر می کرد. همچنین از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند که فرمود: «من شهر علم هستم و علی در آن شهر و معاویه حلقه آن در است».

قابل توجه اینکه آنان ابتدا به حلقه درب بودن هم راضی بودند اما افزایش غلو را با خالی نمودن عرصه بنگرید: می گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «امین ها نزد خداوند سه نفر هستند: من، جبرئیل و معاویه!»⁽¹⁾ در این حدیث به ظاهر، خلعت معاویه آن چنان گران قیمت بوده است که جاعلان حدیث فراموش کرده اند که جایی برای خلفا باقی بگذارند!!! هیچ بعید نیست که اگر عمر معاویه کفاف بیشتری می داد فریاد: {أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى} سر می داد.

ص: 15

1- . از ابو هریره به سند مرفوع از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است: «الأمناء عند الله ثلاثة : أنا وجبریل ومعاویه». خطیب و نسائی و ابن حبان گفته اند: این حدیث جعلی و باطل است. «المجروحین، ج 1، ص 146».

چه درهم ها و طلا و نقره هایی که معاویه خرج کرد تا در منقبت او فضائلی را جعل کنند تا هم کیشانشان لذت ببرند و شیعیان به حماقت آنان بخندند.

پژوهش گسترده و عمیق و نقد و نظر منصفانه و دقیق در منابع و متون اصیل اسلامی از مخالفت، معاندت، کینه توزی و تعمد در اتهام به غلو برخی افراد به پیروان اهل بیت (علیهم السلام) حکایت می کند. این تعمد دارای علل و عوامل متعددی است که نشان از خباثت، رقابت و حسادت آنان دارد و گرنه خود اهل تسنن به صورت گسترده گرفتار غلو شده اند.

انگیزه اصلی معاندت و دشمنی با ائمه معصوم (علیهم السلام) برخورداری از ویژگی ها و خصائص برتر، امتیازات بسیار و اوصاف منحصر به فرد در وجود مقدس آنان بوده است. حسادت به این امتیازات و تاب نیاوردن در برابر بزرگی و قداست آنان از طرفی و طمع در جایگاه، شأنیت و منزلت والای آنان برخی را وادار کرد که اوصاف و کراماتی را به خود و بزرگان شان نسبت دهند. هدف آن ها این بود که بدین وسیله رفع نقص و تحصیل مشروعیت کنند. از این رو با کمک متملقان و جاعلان حدیث کوشیدند با غلو در خصایص نکوهیده، خود را هم ردیف اهل بیت (علیهم السلام) قرار دهند. بنابر تحقیقات انجام شده می توان ادعا کرد در مکتب اسلام فرقه های اهل تسنن ریشه و سر نخ اصلی غلو هستند و گفته شد عبدالواحد انصاری معتقد است ریشه های اولیه غلات در فرقه های منتسب به اهل تسنن پدید آمده است. منابع تاریخی، حتی مأخذ مربوط به اهل تسنن، از «غلات عباسیه» و «غلات راوندیه» بسیار نام برده و جریان های متعدد و متکثری از غلو آنان را نقل کرده اند. تمامی این غلات بدون استثنا از پیروان مکتب سقیفه بوده اند؛ فرقه «ابومسلمیه» که قائل به امامت ابومسلم خراسانی بودند، فرقه

«ابوهریره» و همچنین فرقه «رزامیه»، همه از پیروان اهل تسنن بوده و اعتقاد به حلول خداوند در رهبران‌شان داشته‌اند. غالیان در اهل تسنن به غلات «عباسیه»، «راوندیه»، «ابومسلمیه»، «ابوهریه»، «رزامیه»، «هاشمیه یا حنفیه»، «مقنیه یا مبیضه (سپید جامگان)»، «خرمیه یا خرمدینه پیروان بابک خرم‌دین» تقسیم شده‌اند. (1)

اعترافات برخی بزرگان معاصر اهل تسنن

کسانی که بدون تعصب و غرض ورزی به بررسی واقعیت‌های اسلامی پرداخته‌اند در تحقیقات به دست آمده، آنان نه تنها تحریف و اتهامی اضافه ننموده‌اند بلکه اعترافاتی گویا و قابل توجه داشته‌اند. دکتر حامد حنفی داوود معتقد است: «بیش از سیزده قرن از حیات تاریخ اسلام سپری می‌شود. در این سیزده قرن بیشتر علما، از روی هوی و هوس حکم‌هایی را ضد شیعه صادر کردند. این روش غلط باعث پیدایش این شکاف وسیع در میان فرقه‌های اسلامی شده است. زیانی که علم و دانش متحمل آن شد، از زیانی که شیعه از تهمت‌ها، گزافه‌ها و خرافاتی که دشمنان آنان به ناحق به آن‌ها نسبت دادند، کمتر نیست. به همین خاطر می‌توان برای خواننده‌ای که اهل دقت است خاطر نشان کرد که شیعه آن‌چنان که محققان تحریف‌گر و مغالطه‌گر تصور می‌کنند مذهب نقلی محض یا مذهبی که بر آثار دینی مخلوط به خرافات، اوهام و اسرائیلیات استوار باشد نیست.

مبانی شیعه از عبدالله بن سبا یا دیگر شخصیت‌های خیالی تاریخ گرفته نشده است بلکه شیعه، نخستین مذهب اسلامی است که یک جا و با هم به

ص: 17

منقول و معقول عنایت ویژه داشته است. اگر این جمع میان معقول و منقول از امتیازات شیعه نبود این روحیه نوگرایی در اجتهاد و پیشرفت مسائل فقهی با زمان و مکان را که با اصل شریعت جاودانه اسلامی منافاتی ندارد در مذهب آنان نمی دیدیم.

نه تنها محققین و روشنفکران اهل تسنن همچون «دکتر حامد حنفی» بلکه رهبران دینی اهل تسنن نیز به حقانیت تشیع پی برده اند و اعتراف دارند. شیخ محمود شلتوت مفتی دانشگاه الازهر، این شخصیت علمی، مذهبی و برجسته اهل تسنن فتوا داده است: مذهب جعفری که به مذهب شیعه دوازده امامی معروف است مانند مذاهب اهل تسنن تعبد را شرعاً جایز می داند. به همین خاطر باید مسلمانان این را بدانند و از تعصبات باطل خود نسبت به یک مذهب خاص دست بردارند. همه مجتهدند و نزد خداوند پذیرفته شده هستند و هر کس که مجتهد نیست می تواند از آنان تقلید کند و طبق فتوای فقهی آنان عمل کند. در این باره فرقی میان عبادات و معاملات نیست. با اندکی تأمل و دقت در سخنان فوق، مظلومیت تشیع که آماج حملات متعصبان بوده است مشهود می گردد. سخنان استاد عبدالفتاح عبدالمقصود در معرفی تشیع به عنوان مذهبی الهی و سالم، قابل توجه و دارای نکات فراوانی است. او معتقد است: به نظر من، شیعه نماد صحیح اسلام و آینه صیقل داده شده آن است. هر که بخواهد اسلام را ببیند باید به اعتقادات و کردارهای شیعه بنگرد. تاریخ گویاترین شاهد برای خدمات بزرگ شیعه در عرصه دفاع از اعتقادات اسلامی است. علمای بزرگ شیعه در عرصه های گوناگون نقشی را ایفا کردند که هیچ کس از عهده آن بر نمی آمد. جنگیدند، تاختند و در راه اعتلای اسلام، انتشار تعالیم

گران بهای آن، آگاه کردن مردم و راهنمایی آنان به سوی قرآن فداکاری های بزرگی کردند. (1)

اولین غالی

اشاره

برخی اولین غالی در حق امیرالمومنین (علیه السلام) را عبدالله بن سبا می دانند. در مورد این شخصیت دو نظریه وجود دارد که در این جا به هر دوی آن ها اشاره می کنیم:

اول اینکه، او یک فرد یهودی بود که در زمان خلافت عثمان مسلمان شد؛ البته در این قضیه منابع مهم عامه دچار تناقض گویی شده اند که به آن اشاره می کنیم و اینکه در روایات شیعه از راویانی به نقل از امامان معصوم مورد مذمت و لعن واقع شده است.

دوم اینکه، او یک شخصیت ساختگی و جعلی است که توسط مخالفین شیعه ساخته و پرداخته شده است. او چهره ای می باشد که به شکل های گوناگون به تصویر کشیده شده است؛ او را شخصی که مردم را دعوت به الحاد و شرک نموده و از افکار و عقاید یهودیت دفاع می کرده یا شخصی که منشأ انتشار افکار باطل در میان جامعه اسلامی و به گمراهی کشیدن گروه زیادی از صحابه بوده معرفی کرده اند. او را عامل فتنه و اولین محرک در شورش بر ضد عثمان معرفی کرده اند که منجر به قتل خلیفه غاصب شد و بعد از آن تمام جنگ ها و فتنه ها را به او نسبت داده اند که سبب کشته شدن هزاران نفر از صحابه و تابعین شد. از طرفی دیگر، برخی از

ص: 19

عقاید مهم و اصولی شیعه از قبیل: قول به نصّ، رجعت و ... را به او نسبت داده اند و در حقیقت او را به عنوان مؤسس شیعه معرفی کرده اند تا چهره شیعه را از این منظر مخدوش نمایند. (1)

در نتیجه هدف از جعل این شخصیت اتهام وارد کردن و مقابله با فرهنگ نورانی شیعه است. لازم به ذکر است که اگر قصه عبدالله بن سبأ در تاریخ آمده بود بازتاب بسیار زیادی ایجاد می کرد و چالش هایی را درست کرده و این چالش ها همه جا بازتاب داشت و درگیری هایی ایجاد می شد.

قصه «عبدالله بن سبأ»

بنا به نقل طبری و دیگران، در زمان عثمان شخصی یهودی به نام عبدالله بن سبأ از «صنعاء» اسلام را اختیار نمود و افکار خود را با مسافرت هایی که به بلاد اسلامی مانند: کوفه، شام، مصر و بصره داشت رواج می داد و او معتقد به رجعت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) همانند رجعت حضرت عیسی (علیه السلام) بود. هم چنین باور داشت که برای هر پیامبری جانشینی است و حضرت علی (علیه السلام) جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاتم الأوصیا است و عثمان، غاصب حقّ این وصی بوده و بر او ظلم کرده است؛ از همین رو بر امت اسلامی است که قیام نموده و عثمان را از اریکه خلافت به زیر کشیده و حکومت را به حضرت علی (علیه السلام) واگذار کنند. در این میان گروهی از اصحاب مانند: ابوذر، عمار بن یاسر، محمد بن ابی حذیفه، عبدالرحمن بن عدیس، محمد بن ابی بکر، صعصعه بن صوحان عبدی، مالک اشتر و دیگران فریب

ص: 20

افکار او را خورده و به او گرویدند و در نتیجه این تحریک ها، جماعتی از مسلمانان بر خلیفه وقت قیام و شورش نموده و او را به قتل رساندند و حتی همین گروه در جنگ جمل و صفین نیز دخالت اساسی داشتند... (1).

متوهمانی که این تخیلات را نقل کرده اند گمان نمی بردند که آیندگان حقیقت را برملا ساخته و باعث رسوایی آنان می شوند.

نظر علامه عسگری (رحمه الله)

علامه عسگری و دیگر محققین به این شخصیت پرداخته اند که به طور مختصر به آن اشاره می کنیم:

عبدالله بن سبأ فردی یهودی از صنعای یمن در دوران خلافت عثمان اسلام آورد و ضمن سفر به شهرهای مهم اسلامی، مردم را بشارت داد که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رجعتی دارد و حضرت علی (علیه السلام) وصی اوست ولی عثمان حق او را غصب کرده و لذا جدال با او برای بازگرداندن حق به اهلش واجب است. او نمایندگانی به سرزمین های اسلامی فرستاد و عده ای به او گرویدند از جمله بزرگانی هم چون اباذر و عمار یاسر و مالک اشتر. ماجرای کشته شدن عثمان نیز با تحریک سبائیان رخ داده است. (2)

علامه عسگری برای یافتن منشأ این افسانه به بررسی منابع و راویان متقدم و متاخر پرداخته و به این نتیجه رسیده که این داستان منحصر از چهار طریق روایت شده: «تاریخ الامم و الملوک طبری»، «تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر»، «التمهید و البیان فی مقتل الشهید عثمان بن عفان» و «تاریخ الاسلام ذهبی»؛ هر

ص: 21

1- . شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج 1 ص 94

2- . عبدالله بن سبأ و أساطیر آخری، ج 1، ص 29-34

چهار منبع، داستان را از فردی به نام «سیف بن عمر» روایت کرده اند.⁽¹⁾

علامه عسگری در مورد "سیف بن عمر" تحقیق و بررسی نموده و ارزش احادیث او را از زبان بزرگان تاریخ و رجال، از یحیی بن معین (233ق) تا ابن حجر (852ق)، بررسی کرده است که همگی درباره او گفته اند: «ضعیف، کذاب، متروک الحدیث، متهم به زندیق بودن...».

جالب اینجاست که علامه عسگری تاریخ اهل تسنن را از نظر رجالی بررسی کرده و متوجه شده است که در تاریخ طبری سلسله اسمی می باشد که در غیر آن کتاب اصلاً وجود خارجی ندارد و طبری از حدود 200 نفر روایت نقل کرده که در کتاب های قبل از طبری وجود ندارند. علامه عسگری پس از فهمیدن این موضوع اولین کتابش را به نام «عبدالله بن سبأ و أساطیر آخری» و دومین کتابش را به نام «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» نوشت. حالا بپردازیم به شخصیت "سیف بن عمر"، کسی که افسانه عبدالله بن سبأ را نقل کرده است:

شخصیت سیف بن عمر از دیدگاه علما

سیف بن عمر تمیمی اسیدی (متوفای سنه 170 هجری) دارای دو کتاب به نام های: «الفتوح الکبیر و الردّه» و «الجمل و مسیر عائشه و علی» می باشد که طبری و دیگران از این دو کتاب روایات زیادی نقل کرده اند که از آن جمله، روایت مورد بحث است. او کسی است که مورد طعن و لعن و مذمت تمام رجالیون اهل تسنن واقع شده است:

ص: 22

1- . عبدالله بن سبأ و أساطیر آخری ، ج 1، ص 23-24

یحیی بن معین او را ضعیف الحدیث و نسائی نیز ضعیف، متروک الحدیث و غیر ثقه معرفی کرده است. ابو داود او را کذاب، ابن ابی حاتم او را متروک الحدیث و ابن السکن او را ضعیف معرفی کرده است. ابن عدی می گوید: او ضعیف است. برخی از احادیث مشهور، ولی غالب احادیث منکر است، لذا قابل متابعت نیست. ابن حبان می گوید: او احادیث جعلی را نقل کرده و به موثقین نسبت می دهد. او متهم به کفر است. حاکم می گوید: او متروک و متهم به کفر است. ابن حجر نیز بعد از نقل روایتی که در سند آن سیف بن عمر است، می گوید: در آن راویون ضعیف وجود دارند که از آن جمله سیف است. (1)

حال جای تعجب است که طبری چگونه در تاریخ خود "701" روایت از سیف نقل کرده است. (2).

(3)

خصوصیات دو کتاب سیف

با مراجعه به دو کتاب سیف بن عمر می توان به این خصوصیات پی برد:

1. او برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اصحابی جعل کرده که وجود خارجی نداشته اند.

2. حوادثی را تحریف، کم یا زیاد کرده است.

3. حوادثی که اصلاً وجود خارجی نداشته نقل کرده است.

4. برای زشت جلوه دادن عقاید مسلمانان، خرافاتی را میان آنان رواج داده است.

ص: 23

1- . تهذیب التهذیب، ج 2، ص 470

2- . الغدیر، ج 8، ص 327

3- . شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج 1 ص 94

به همین جهت است که می بینیم مستشرقان توجه خاصی به احادیث سیف بن عمر نموده و آن ها را در کتاب هایشان منتشر نموده اند تا از این راه چهره مقدس اسلام را در میان جوامع بشری کریمه و زشت جلوه دهند.

اما دیگر افرادی که در سند روایت هستند:

1. عطیه

عطیه نیز از جمله کسانی است که در سند داستان عبدالله بن سبأ قرار دارد. در مورد وی دو احتمال وجود دارد: احتمال اول: مراد از او عطیه عوفی (متوفای سنه 110) است که این احتمال بعید می باشد. به دلیل آن که عطیه عوفی از تابعین بوده و سیف بن عمر او را درک نکرده است. خصوصاً آن که در رجال، هر دو، مورد جرح و تعدیل قرار گرفته اند.

احتمال دوم: مراد از وی عطیه بن قیس کلابی شامی است که ارتباطی با سیف نداشته است.

2.

یزید فقعی

با مراجعه به کتاب های رجال پی خواهیم برد که شخصی به نام یزید که ملقب به فقعی باشد وجود ندارد. در رابطه با عبدالله بن سبأ از غیر طریق سیف بن عمر نیز روایاتی نقل شده که هم سند آن ها ضعیف و هم دلالتشان ناتمام است و تنها در برخی از آن ها اسم او آورده شده و ذکری از حوادثی که به او نسبت داده می شود نیامده است. در برخی نیز نام "ابن السوداء"

ص: 24

آمده که قابل انطباق بر عبدالله بن وهب رواسبی است؛ زیرا او را با این عنوان می خواندند. (1)

نظر علامه امینی (رحمه الله) در رد فتنه «عبدالله بن سبا»

مرحوم علامه امینی در مورد این شخصیت آورده است:

اگر عبدالله بن سبا تا این حد در جامعه فتنه نموده و مردم را تحریک کرده است تا جایی که با ایجاد اغتشاش بین مسلمانان، حکومت را ساقط نموده، چگونه عثمان او را دستگیر نکرد تا به جهت جنایت هایش او را محاکمه کند و مورد ضرب و شتم قرار داده و در اعماق زندان ها جای دهد؟ چرا او را اعدام نکرد تا امت از شر و فساد او راحت گردند همان گونه که این رفتار را با صالحان امت داشت؟ (2)

تشکیک کنندگان در وجود «عبدالله بن سبا»

1. دکتر طه حسین مصری از محققین بلندآوازه اهل تسنن بر این اعتقاد است که دشمنان شیعه می خواهند در اصول مذهب شیعه یک عنصر یهودی را وارد کنند در حالی که عبدالله بن سبا یک موجود موهوم است و وجود خارجی ندارد. از همین رو در مورد عبد الله بن سبا می گوید:

«به گمان من کسانی که تا این حد موضوع "عبد الله بن سبا" را بزرگ جلوه داده اند بر خود و تاریخ اسراف شدیدی نموده اند. زیرا نخستین اشکالی که با آن مواجه می شویم این است که در مصادر مهم تاریخی و حدیثی، ذکری از عبدالله بن سبا نمی بینیم. در

ص: 25

1- . شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج 1 ص 100

2- . الغدير، ج 9، ص 219

«طبقات ابن سعد»، «أنساب الأشراف بلاذری» و دیگر مصادر تاریخی یادی از او نشده است؛ فقط «طبری» از سیف بن عمر این قضیه را نقل کرده و دیگر مورخان نیز از او نقل کرده اند». (1)

دکتر طه حسین در آخر سخنانش می گوید:

«به گمان قوی دشمنان شیعه در ایام بنی امیه و بنی عباس در امر عبدالله بن سبأ مبالغه کردند تا از طرفی برای حوادثی که در عصر عثمان اتفاق افتاد منشأی خارج از اسلام و مسلمین بیابند و از طرفی دیگر وجهه حضرت علی (علیه السلام) و شیعیانش را خراب کنند و از این منظر برخی از عقاید و امور شیعه را به شخصی یهودی نسبت دهند که به جهت ضربه زدن به مسلمین و اسلام انتخاب کرد و چه بسیار است تهمت های ناروایی که دشمنان شیعه علیه شیعه وارد کرده اند». (2)

2. محمد عماره

وی در کتاب خود چنین می گوید: ... فقط در یک روایت به موضوع عبدالله بن سبأ اشاره شده و آن تنها مصدر برای نقل بقیه مورخان شده است. (3)

3. حسن بن فرحان مالکی

او در ردّ دکتر سلیمان عوده می گوید: ... او گمان کرده که من وجود عبدالله بن سبأ را به طور مطلق انکار می نمایم؛ البته چنین ادعایی ندارم بلکه در مجله ریاض و مقالات سابق خود اشاره نمودم که من در وجود

ص: 26

1- . الفتنة الكبرى، ص 132

2- . همان ، ص 134

3- . الخلافة ونشأة الأحزاب الاسلاميه، ص 151.

عبدالله بن سبأ به طور مطلق توقف نموده ام، ولو به شدت، موقعیت گسترده او را در فتنه ایام عثمان انکار می کنم. (1)

تناقض گویی در مورد این شخصیت در منابع عامه

طبری از مورخان بنام اهل تسنن و ذهبی که از او به عنوان امام در تاریخ و تفسیر نام می برند وقتی به زندگینامه "عبدالله بن سبأ" می رسد، می گوید: «کان عبدالله بن سبأ یهودیا من اهل الصنعاء و أمه سوداء؛ (2)

عبدالله بن سبأ، یهودی بود از اهل صنعای یمن و مادرش، یک سیاه پوست بود».

عبد القاهر بغدادی از استوانه های کلامی اهل تسنن می گوید:

«عبدالله بن سبأ، یهودی است و اهل حیره عراق است». (3)

همچنین محمد ابوزهره که از او تعبیر به امام می کنند و از شخصیت های بلندآوازه اهل تسنن در عصر حاضر است می گوید:

«کان یهودیا من الحیره أظهر الإسلام؛ (4)

عبدالله بن سبأ یهودی بود و از حیره عراق بود».

ص: 27

1- . شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج 1 ص 96

2- . تاریخ الطبری، ج 4، ص 340

3- . الفرق بین الفرق لعبد القاهر البغدادي، ص 225

4- . تاریخ المذاهب الإسلامية، ص 35

جالب است، یکی می گوید او اهل عراق است و دیگری می گوید که اهل یمن است. اما با نگاهی به جغرافیای این مناطق فاصله میان عراق و یمن بسیار زیاد می باشد و این تناقض بسیار آشکاری است.

برخی می گویند که او اهل روم بوده است. حتی برخی در محل زندگی عبدالله بن سبأ، گرفتار تناقض گویی شده اند. این که این شخصیت در چه زمانی ظهور کرده است؟ طبری می گوید: یهودی بود و در زمان عثمان، به ظاهر مسلمان شد و مردم را علیه عثمان تحریک کرد و منجر به قتل عثمان شد. [\(1\)](#) عبد القاهر بغدادی می گوید:

«عبدالله بن سبأ، یهودی بود و در زمان علی بن ابی طالب (علیه السلام) مسلمان شد». [\(2\)](#)

تناقض گویی در اعتقادات «عبدالله ابن سبأ»

عقائد عبدالله بن سبأ از دیدگاه علمای اهل تسنن:

اسفراینی می گوید:

«إنه كان يؤمن أن عليا (عليه السلام) نبي؛ [\(3\)](#)

عبدالله بن سبأ معتقد بود که علی بن ابی طالب (علیه السلام) نبی است».

عبد القاهر بغدادی می گوید:

«ثم يؤمن بأنه إله؛ [\(4\)](#)

عبدالله بن سبأ، معتقد بود که علی (علیه السلام) خدا است».

ص: 28

1- . تاريخ الطبري، ج 4، ص 340

2- . الفرق بين الفرق لعبد القاهر البغدادي، ص 15

3- . التفسير في الدين، ص 123

4- . الفرق بين الفرق لعبد القاهر البغدادي، ص 15

همچنین می گوید:

«كان يؤمن بأن علياً وصي النبي؛ (1)»

عبدالله بن سبأ عقیده داشت که علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است.».

شهرستانی از استوانه های کلامی اهل تسنن می گوید:

«كان يؤمن بأن علياً ليس إله كاملاً، بل حلّ به جزء الألوهية؛ (2) معتقد بود که علی بن ابی طالب (علیه السلام) خدای کامل نبود بلکه بخشی از الوهیت در او حلول کرده بود».

شهرستانی و ایجی می گویند:

«عبدالله بن سبأ معتقد بود که علی (علیه السلام) از دنیا نرفته است و درون ابر زندگی می کند و رعد و برقی که شما می شنوید، صدای علی (علیه السلام) است و روزی خواهد آمد و دنیا را پر از عدل و داد می کند». (3)

طبری (سازنده افسانه عبدالله بن سبأ) می گوید:

«كان ينادي بأن النبي سيرجع لا علياً؛ (4)»

کسی که در رجعت برمی گردد، علی (علیه السلام) نیست و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است.».

در نتیجه، این تناقض هایی است که درباره عبدالله بن سبأ دارند. یکی می گوید که سازنده مذهب شیعه بوده است و یکی می گوید که معتقد بود که حضرت علی (علیه السلام) خداست و یکی می گوید که معتقد بود که حضرت

ص: 29

1- . الفرق بين الفرق لعبد القاهر البغدادي ، ص 225

2- . الملل والنحل للشهرستاني، ج 1، ص 174

3- . همان؛ المواقف للإيجي، ج 3، ص 679

4- . تاريخ الطبري، ج 4، ص 340

علی (علیه السلام) پیامبر است و یکی می گوید که معتقد بود که حضرت علی (علیه السلام) همان حضرت مهدی (علیه السلام) است و در میان ابرها زندگی می کند. خود این آقایان، درباره عبدالله بن سبا به یک نقطه مشترکی نرسیدند. یکی می گوید که در سال "30 هجری" در زمان عثمان، مسلمان شد. همین طبری در جای دیگر می گوید که در سال "33 هجری" مسلمان شده است. ابن اثیر می گوید که در سال "27 هجری" مسلمان شده است. این تناقضات نشان می دهد که چون این افسانه واقعیت ندارد هر روز فکری می کنند و یک چیزی بر این افسانه می افزایند، لذا دچار فراموشی می شوند و نمی دانند که قبلاً چه نوشته اند.

این تناقض گویی ها دلالت می کند بر این که این مسائل و افسانه ها، دروغ و جعلی و ساختگی است. این شخصیت در تاریخ طبری "قرن 4" وجود دارد و جالب اینجاست که در کتب قبل از آن مانند کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم فردی به نام عبدالله بن سبا وجود ندارد.

منکرین وجود «عبدالله بن سبا»

برخی دیگر از مورخان اصل وجود عبدالله بن سبا را انکار کرده اند که در نتیجه نزد آنان قضیه و نقش و موقعیت او نیز مردود است؛ اینک به اسامی بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

1. محمد عبدالحی شعبان (صدر الإسلام و الدولة الإسلامية).
2. هشام جعيط (جدلیّة الدین و السیاسة فی الإسلام المبکّر، ص 75).
3. أحمد لواسانی (نظرات فی تاریخ الأدب، ص 318).
4. سیّد مرتضی العسکری (عبدالله بن سبا و أساطیر أخرى).
5. ابراهیم محمود (أئمة و سحرة عن مسیلمة الکذاب و عبدالله بن سبا، ص 192).

6. دکتر عبدالعزیز هلاپی، (عبدالله بن سبأ دراسة للروایات التاريخية، ص 71).

7. نویسندہ مصری أحمد عباس صالح (اليمين واليسار في الإسلام، ص 95).

8. دکتر علی دردی (وعاظ السلاطين، ص 274).

9. دکتر شبیبی (الصلة بين التصوف والتشيع، ج 1 ص 89). (1)

عبدالله بن سبأ در روایات شیعه

در کتاب رجال کشی، راویانی روایاتی از امامان معصوم (علیهم السلام) در مورد این شخصیت نقل کرده اند که به آن اشاره می کنیم:

روایت اول: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَبَّاحٍ كَانَ يَدَّعِي النُّبُوَّةَ وَيَزْعُمُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) هُوَ اللَّهُ (تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ) فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَدَعَاهُ وَسَأَلَهُ فَأَقْرَبَ بِهِ ذَلِكَ وَقَالَ نَعَمْ أَنْتَ هُوَ وَقَدْ كَانَ الْفَيَّ فِي رُوعِي أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ وَأَنِّي نَبِيٌّ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَيْلَكَ قَدْ سَخَرَ مِنْكَ الشَّيْطَانُ فَارْجِعْ عَنْ هَذَا ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ وَتُبْ! فَأَبَى فَحَبَسَهُ وَاسْتَبَاهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَمْ يَتُبْ فَأَحْرَقَهُ بِالنَّارِ؛ (2)

عبدالله سبأ ادعای نبوت می کرد و گمان می کرد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان خداست! این خبر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید و حضرت او را خواست و در مورد خبر رسیده از او پرسید و او هم اقرار کرد به ادعای نبوت و الوهیت و گفت: آری، این چنین در ذهن من القا شده است که تو خدا هستی و من هم پیغمبر خدایم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: وای بر تو! شیطان تو را تسخیر کرده است، برگرد و توبه کن! مادرت به عزایت بنشیند! ولی عبدالله

ص: 31

1- . شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج 1 ص 97

2- . إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 106

سبأ قبول نکرد، لذا حضرت او را زندانی کرد و سه بار او را توبه داد ولی او توبه نکرد. سپس حضرت او را با آتش سوزاند».

روایت دوم: هشام بن سالم می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که با اصحاب خود در مورد عبدالله بن سبأ و ادعای ربوبیت او نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) صحبت می کردند و فرمودند: «إِنَّهُ لَمَّا ادَّعَى ذَلِكَ فِيهِ اسْمَ تَتَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَبَّأَى أَنْ يَتُوبَ فَأَحْرَقَهُ بِالنَّارِ» (1)

وقتی عبدالله بن سبأ ادعای ربوبیت در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مطرح کرد، حضرت امیر او را توبه داد ولی او توبه نکرد، پس حضرت امیر او را با آتش سوزاند».

روایت سوم: در این روایت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«لَعَنَ اللَّهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَبَّأٍ إِنَّهُ ادَّعَى الرُّبُوبِيَّةَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَكَانَ وَاللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدًا لِلَّهِ طَائِعًا، الْوَيْلُ لِمَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا وَإِنْ قَوْمًا يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا، نَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ تَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ» (2)

خدا لعنت کند عبدالله بن سبا را؛ او کسی بود که در حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) ادعای ربوبیت نمود، در حالی که به خدا قسم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بنده مطیع خداوند بود، وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد، عده ای از مردم درباره ما چیزهایی را می گویند که ما خودمان درباره خودمان نمی گوییم؛ ما از دست این ها به خدا پناه می بریم، ما از دست این ها به خدا پناه می بریم».

ص: 32

1- . إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 107

2- . همان

روایت چهارم: این روایت از امام سجاد (علیه السلام) است، حضرت می فرمایند:

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا، إِنِّي ذَكَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَبَّاحٍ فَقَامَتْ كُلُّ شَيْءٍ عُرَّةٍ فِي جَسَدِي، لَقَدْ ادَّعَى أَمْرًا عَظِيمًا مَا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ، كَانَ عَلَيَّ (عليه السلام) وَاللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا، أَخُو رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَا نَالَ الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، وَمَا نَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ؛ (1)

خدا لعنت کند کسی را که بر ما دروغ ببندد، من یاد عبدالله بن سبا افتادم، تمام موهای بدنم سیخ شد! او ادعای بزرگی کرده بود، او را چه شده بود؟ خدا او را لعنت کند. به خدا قسم که علی (علیه السلام) بنده صالح خدا بود، برادر پیغمبر بود، به هیچ کرامتی از ناحیه خداوند نرسید مگر با بندگی و اطاعت خداوند و اطاعت از پیامبر و پیامبر هم به هیچ کرامتی از ناحیه خداوند نرسید مگر از طریق بندگی و اطاعت خداوند».

روایت پنجم: امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَصْدَقَ مَنْ بَرَأَ اللَّهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَانَ الَّذِي يَكْذِبُ عَلَيْهِ وَيَعْمَلُ فِي تَكْذِيبِ صِدْقِهِ وَيُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَبَّاحٍ؛ (2)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) راستگوترین مخلوقات خداوند بعد از پیغمبر بود و کسی که بر او دروغ بست و در راه تکذیب راستگویی حضرت اقدام کرد و بر خداوند دروغ بست، عبدالله بن سبا بود».

«عبدالله بن سبا» در کلام بزرگان شیعه

بزرگان شیعه نیز به شخصیت مطرود و مذموم «عبدالله بن سبا» اشاره کرده اند و از او به عنوان فرد کافر، غالی و ملعون نام برده اند:

ص: 33

1- . إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 108

2- . همان

شیخ طوسی (علیه السلام) می گوید:

«عبد الله بن سبا، الذي رجع إلى الكفر و أظهر الغلو؛⁽¹⁾ عبدالله بن سبا

کسی بود که بعد از مسلمان شدن دوباره کافر شد و کسی بود که غلو را آشکار کرد».

علامه حلی (علیه السلام) هم می گوید:

«عبدالله بن سبا غال ملعون حرقه أمير المؤمنين (عليه السلام) بالنار كان يزعم أن عليا (عليه السلام) إله وأنه نبي لعنه الله؛⁽²⁾

عبدالله بن سبا

فرد غلوکننده و ملعونی بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را با آتش سوزاند. وی گمان می کرد که علی (علیه السلام) خداست و خودش هم نبی خداست! خدا او را لعنت کند».

آیت الله خوئی (علیه السلام) از علمای معاصر نیز در تأیید روایات وارده می گوید:

«عبد الله بن سبا، الذي رجع إلى الكفر و أظهر الغلو، من اصحاب علي؛⁽³⁾

عبدالله بن سبا کسی بود که بعد از مسلمان شدن دوباره کافر شد و کسی بود که غلو را آشکار کرد. او از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است».

هویت شیعه

وهابیت و دیگر مخالفین مکتب حقه تشیع با نسبت های ناروا به شیعه این اتهام را وارد می کنند که تشیع ساخته و پرداخته عبدالله بن سبا است در صورتی که روایات اهل تسنن چیز دیگری می گوید؛ مثلاً جلال الدین السيوطی در تفسیر خود «الدر المنثور» از جابر بن عبدالله انصاری که از

ص: 34

1- . رجال الطوسي، ص: 75

2- . رجال العلامة الحلي، ص: 237

3- . معجم رجال الحديث، ج 11، ص 205

کبائر صحابه خاتم الانبياء بوده نقل می نماید که جابر گفت در خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) وارد شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«والذي نفسي بيده ان هذا و شيعته هم الفائزون؛ (1)

قسم به او که جان من در دست اوست، این (علی (علیه السلام)) و شیعیان او رستگاران روز قیامت هستند».

در این روایت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) به خداوند متعال قسم می خورد و از شیعیان امیرالمومنین (علیه السلام) یاد می کند. هنگامی که حجت خدا قسم بخورد جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

در منابع تشیع نیز به صراحت اشاره شده است که تشیع از همان زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود داشته است:

«قال الامام علی (علیه السلام): ان الله، عز و جل، اطلع علی الارض، فاختارنا و اختار لنا شيعة ينصروننا و يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا و يبذلون انفسهم و اموالهم فينا. اولئك منا و معادهم الينا؛ (2)

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: خداوند متعال بر زمین نظاره کرد پس ما را برگزید و برای ما شیعه ای را برگزید که ما را یاری می کنند و برای شادی ما شاد می شوند و برای اندوه ما غمناک می شوند و مال و جان خود را در راه ما بذل می کنند. آنان از مايند و بازگشتشان به سوی ما است».

«عن ابن عباس قال سالت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عن قول الله عز و جل: و السابقون السابقون اولئك المقربون في جنات النعيم؟ فقال: قال

ص: 35

1- . الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج 8 ص 589

2- . جامع الأخبار (للشعيري)، ص: 179

جبرئیل (علیه السلام): ذاک علی (علیه السلام) و شیعتہ. ہم السابقون الی الجنة المقربون من اللہ بکرامتہ لهم؛ (1)

ابن عباس می گوید: از پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) درباره فرموده خداوند [در قرآن] «السابقون السابقون...» پرسیدم؟ در پاسخ فرمود: جبرئیل گفت: آنان، علی (علیه السلام) و شیعیان او هستند که به سوی بهشت پیش تاختند و به الطاف و نعمت های خداوند نزدیک شدند».

ابن عباس شخصیتی است که هم مورد وثوق اهل تسنن و هم مورد تایید شیعه می باشد. با این وجود در تعجبم از سخن پیروان مکتب سقیفه که شیعه را متهم به عبدالله بن سبا می کنند، به راستی چه چیزی این لجاجت و دشمنی را رقم زده است؟

با توجه به روایات شیعه و اهل تسنن، شیعه از زمان پیامبر خاتم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) وجود داشته است که به خاطر دور نشدن از مبحث در آخر همین کتاب «پیوست شماره 1 (2)» به صورت دقیق به این مسئله پرداخته ام که می توانید به آن مراجعه کنید و شما مخاطبین عزیز خود قضاوت کنید که پیشینه تشیع به چه زمان و چه شخصیتی بر می گردد. در نتیجه تشیع به دست عبدالله بن سبا که مورد لعن امامان معصوم (علیهم السلام) می باشد تأسیس نشده و ساخته و پرداخته و توهم مخالفین شیعه است.

نکته بسیار دقیقی که کمتر کسی به آن توجه کرده، سال شهادت پیغمبر خاتم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) بوده که سال 11 هجری است و ظهور عبدالله بن سبا بنا به گواهی علما و مورخین اهل تسنن سال 30 هجری بوده است. چطور

ص: 36

1- . الأُمالي (للطوسي)، النص، ص: 72

2- همین کتاب، ص 219

ممکن است بعد از بیعت در واقعه غیر قابل انکار غدیر خم، بیست سال امیرالمومنین (علیه السلام) پیروانی نداشته باشد؟

نکته: با توجه به روایات شیعه و سخن موافقین در بین مورخین و علمای اهل تسنن، اگر وجود این شخصیت را قبول کنیم دست یهود در جریان تحریف و تخریب شیعه مشخص می شود و عبدالله بن سبأ هم چون ابوهریره و کعب الاحبار و دیگر افراد نفوذی، یک یهودی است و ربطی به شیعه ندارد.

با توجه به پروژه نفوذ یهود، علاوه بر یهودیانی که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در کابینه حکومت غاصبین شروع به بی محتوا کردن دین اسلام کردند عبدالله بن سبأ یهودی نیز در چهره اسلام برای زمین زدن تشیع و مبانی اعتقادی آن وارد اسلام شد و بنای غالی گری را در شیعه بنا نهاد که مورد لعن و مذمت امامان معصوم (علیهم السلام) قرار گرفت که با توجه به لعن و طرد این شخصیت توسط امامان و بزرگان شیعه او هیچ ربطی به تشیع ندارد و از دایره اسلام و تشیع بیرون است.

همچنین اگر بنا را بر عدم وجود این شخصیت قرار دهیم باز هم تهمت بنای غالی گری توسط شیعه، رفع می شود و به همان دست های پشت پرده یهود بر می گردد و اینکه شیعه ساخته و پرداخته شخصی مجهول الهویه و ساختگی نیست و با این اوصاف انگشت اتهام را به سمت بزرگان عامه به سبب توهین و تهمت و دروغگویی علیه شیعه بر می گردانیم و خداوند متعال را در این میان قاضی قرار می دهیم تا حکم فرماید.

غالیان همواره در زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) وجود داشتند و هر کدام از ائمه معصومین (علیهم السلام) با روش خود با آنان مبارزه می کردند که این مطلب را در روایات این بزرگواران می توان ملاحظه نمود. مخصوصاً در زمان امام صادق (علیه السلام) که بیشتر از زمان های دیگر در حال فعالیت بودند. در زمان ایشان فرقه هایی همچون: معتزله، جبریه، مرجئه (1)،

غلات، زنادقه، مشبهه، متصوفه، مجسمه، تناسخیه و امثال این ها پدید آمده بودند که هر کدام عقاید خود را ترویج می کردند. امام صادق (علیه السلام) نیز همانند پدرشان به شدت در برابر انحراف "غلو" ایستادگی کردند. غالیان می کوشیدند تا با رخنه درون شیعه، آن را از داخل متلاشی کرده و چهره خارجی آن را خراب کنند. جریان غالی از جهاتی خطرناک بود زیرا نه تنها از درون سبب ایجاد آشفتگی در عقاید شیعه شده و آن را منزوی می کرد بلکه شیعه را در نظر دیگران انسان های بی قید و بند نسبت به فروع دینی نشان داده و بدبینی همگانی را نسبت به شیعیان به وجود می آورد. یکی از آن گروه ها گروه «خطّابیه» به سرکردگی ابوالخطاب بود.

«ابوالخطاب» محمد بن مقلاص (مقلّاس) بن خطاب اجدع کوفی از غلامان و موالیان بنی اسد بود. (2) او ابتدا از یاران و نزدیکان امام صادق (علیه السلام) به شمار می آمد تا جایی که به نقل کلینی رابط امام و یاران دیگر ایشان بود

ص: 38

1- آنان عقیده داشتند خداوند به دل انسان نگاه می کند؛ امروزه نیز هستند مردمانی که همین اعتقاد را دارند و تکلیفات شرعی را انجام نمی دهند و در توجیه کار خود می گویند خدا به دل انسان نگاه می کند. به طور قطع این حرف شیطان است که به دل ها القا می شود.

2- . فرق الشیعه، ص 57

و امام یاران خود را به دوستی با وی امر کرده بودند.⁽¹⁾ ابوالخطّاب بعدها به دلیل عقاید غلوآمیزش، بارها مورد لعن امام صادق(علیه السلام) قرار گرفت. او خودش را به امام صادق(علیه السلام) نزدیک می کرد تا با استفاده از موقعیت آن حضرت در میان شیعه به اهداف پلیدش دست یابد و به همین دلیل روایاتی از امام صادق(علیه السلام) دارد و مانند راویان و شاگردان دیگر حضرت به آخذ علم از امام رو آورده بود تا جایی که او را از بزرگان و اجلای اصحاب امام(علیه السلام) معرفی می کنند.⁽²⁾ اما امام(علیه السلام) به کذب او پی بردند و به هدف شیطانی او واقف شدند و او را به شدت از خود طرد نمودند. در بیزاری از او تا سر حد امکان عمل نموده و به اصحابشان فرمودند که ایشان هم از ابوالخطّاب دوری کنند.

ابوالخطّاب قائل به الوهیت امام صادق(علیه السلام) بود و خود را فرستاده حضرت می پنداشت. به همین دلیل محرمات را حلال و واجبات را به ترک آن و شهوات را مباح می دانست. پیروان ابوالخطّاب به رغم آن که قائل به الوهیت امام صادق(علیه السلام) بودند، ابوالخطّاب را برتر از ایشان و برتر از امیرالمومنین(علیه السلام) می دانستند.⁽³⁾

امام صادق(علیه السلام) در مورد ابوالخطّاب فرمودند که من او را از این که با غلات همنشین باشد نهی کردم ولی او قبول نکرد. کج فهمی و نادانی ابوالخطّاب و عدم حفظ و بی تقوایی او منجر به کذب او در روایت نسبت به امام صادق(علیه السلام) شد و این نشان دهنده سلب ایمان از او می باشد. روایات زیادی که در مورد لعن ابوالخطّاب وارد شده، به کذب و دسیسه او اشاره دارد

ص: 39

1- . الکافی - ط الاسلامیة، ج 5 ص 150

2- . الممل و النحل، الشهرستانی، ج 1 ص 210

3- الفرق بین الفرق، ج 1، ص 247

و به همین دلیل ائمه (علیهم السلام) اصحاب را امر به دوری جستن از این گروه می نمودند. گشی در رجالش می نویسد: امام صادق (علیه السلام) به مفضل بن مزید دستور می دهند که با اصحاب ابوالخطاب و غلات نشست و برخاست نکند. (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند ابوالخطاب را لعنت کند و کسانی که با او کشته شدند و کسانی که از ایشان باقی ماندند و کسانی را که رحمتی در دل برای ایشان دارند لعنت کند. در جایی دیگر فرمودند:

«... عَلَى أَبِي الْخَطَّابِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ فَأَشْهَدُ أَنَّهُ كَافِرٌ فَاسِقٌ مُشْرِكٌ؛ (2)

لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر ابوالخطاب باد، من شهادت می دهم که او کافر، فاسق و مشرک است».

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرمایند: «ابوالخطاب» از کسانی بود که خداوند ایمان را به عاریت به او سپرد پس وقتی که بر پدرم دروغ بست خدا ایمان را از او سلب کرد. (3) امام صادق (علیه السلام) ضمن نامه ای به «ابوالخطاب» نوشتند:

«بَلَّغْنِي أَنْكَ تَزْعُمُ أَنَّ الزَّيْنَةَ رَجُلٌ وَأَنَّ الْخَمَرَ رَجُلٌ وَأَنَّ الصَّلَاةَ رَجُلٌ وَأَنَّ الصِّيَامَ رَجُلٌ وَأَنَّ الْفَوَاحِشَ رَجُلٌ وَلَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُ، أَنَا أَصْلُ الْحَقِّ وَفُرُوعُ الْحَقِّ طَاعَةُ اللَّهِ وَعَدْوُنَا أَصْلُ الشَّرِّ وَفُرُوعُهُمُ الْفَوَاحِشُ؛ (4)

شنیده ام که گفته ای زنا، خمر (شراب)، نماز، روزه، فواحش، مردانی به این نام ها هستند. این گونه نیست که تو می گویی، من اصل حق هستم و فروع

ص: 40

1- رجال کشی، ص 295-296.

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص: 280

3- . رجال کشی، ص 295-296

4- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 24، ص: 299

حق، طاعت خداست. دشمنان ما اصل شر و فروع آن ها همان فواحش و زشتی هاست».

در روایتی دیگر از قول امام صادق (علیه السلام) آمده که حضرت با اشاره به اصحاب «ابوالخطاب» و دیگر غالیان به «مفضل» فرمودند:

«يَا مُفَضَّلُ! لَا تَقَاعِدُوهُمْ وَلَا تَوَاكِلُوهُمْ وَلَا تَشَارِبُوهُمْ وَلَا تَصَافِحُوهُمْ؛ (1)

ای مفضل! با غلات نشست و برخاست نکنید، با آنان هم غذا نباشید و همراهشان چیزی ننوشید و با آنان مصافحه نکنید».

در روایتی دیگر امام (علیه السلام) بار دیگر همین مسأله را تأکید کرده و می فرماید:

«وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابُ مُحَمَّدُ أَبِي زَيْنَبٍ الْأَجْدَعُ، مَلْعُونٌ وَأَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ، فَلَا تَجَالِسْ أَهْلَ مَقَالَتِهِمْ فَإِنِّي مِنْهُمْ بَرِيٌّ وَأَبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْهُمْ بُرَاءً؛ (2)

ابوالخطاب و اصحابش ملعونند؛ با معتقدین به مرام او همنشین نشوید. من و پدرانم از او بیزاریم».

امام زمان (علیه السلام) در توقیعی به نائب خاص خویش محمد بن عثمان فرمودند:

«عن إسحاق، في التوقيع ورد عليه من صاحب الامر (عليه السلام) على يد محمد بن عثمان: وأما أبو الخطّاب محمد بن أبي زينب الأجدع ملعون، وأصحابه ملعونون، فلا تجالس أهل مقالته، فإنني منهم بريء، وأبائي عليهم السلام منهم براء؛ (3)

ص: 41

1- . إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 297

2- . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 12، ص: 316

3- . کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص: 483

ابوالخطاب ملعون است و اصحاب او ملعونین می باشند و با طرفداران ایشان همنشینی نکن زیرا من و پدرانم از ایشان بیزاریم».

مغیره بن سعید بجلی از دیگر افرادی بود که در زمان امام باقر (علیه السلام) می زیست. ابتدا امام باقر (علیه السلام) را به حدّ خدایی رسانید و آنگاه خود را به عنوان پیامبر و امام از طرف او به مردم معرفی نمود. (1)

توصیه امام صادق (علیه السلام) به جوانان

امام صادق (علیه السلام) ضمن معرفی غالیان، لزوم پرهیز و دوری از ایشان را به شیعیان جوان گوشزد می کند:

«لِلشَّيْخِ الطُّوسِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُيَيْدٍ اللَّهِ الْغَضَائِرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): إِحْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يَفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصْعَرُونَ عَظْمَةَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ وَاللَّهُ إِنَّ الْغُلَاةَ أَشَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا الْخَبَرَ؛ (2)

جوانان خویش را از همنشینی با غلات برحذر دارید تا آنان را فاسد نکنند. به درستی که غلات بدترین مخلوقات الهی می باشند. عظمت خدا را کوچک شمرده اند و به خاطر دشمنی با خداوند، ادعای ربوبیت کرده اند. به خدا قسم غلات شرورتر از یهودیان، مسیحیان و کسانی که مشرک شده اند می باشند».

ص: 42

1- . مقالات الاسلامیین، ص 6؛ تاریخ الامامیه و اسلافهم من الشیعه منذ نشأة التشیع حتی مطلع القرن الرابع الهجری، ص 116.

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 76، ص: 225

امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود به نام اسماعیل بن عبدالعزیز که افکاری غالیانه داشت، فرمود:

«يَا إِسْمَاعِيلُ ضَعْ لِي فِي الْمُتَوَضِّعِ مَاءً قَالَ فَقُمْتُ فَوَضَعْتُ لَهُ قَالَ فَدَخَلَ قَالَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي أَنَا أَقُولُ فِيهِ كَذًا وَكَذَا وَيدخل المتوضِّعاً يتوضَّأ قَالَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فَقَالَ يَا إِسْمَاعِيلُ لَا تَرْفَعْ الْبِنَاءَ فَوْقَ طَاقَتِهِ فَيَنْهَدِمَ اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ فَلَنْ تَبْلُغُوا فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ وَكُنْتُ أَقُولُ إِنَّهُ وَأَقُولُ وَأَقُولُ؛ (1)

ای اسماعیل! برای من آبی در محل وضو بگذار تا وضو بگیرم. وی با خود گفت: من درباره او باورهای چنین و چنان داشتم درحالی که او احتیاج به وضو گرفتن پیدا می کند. وقتی حضرت از محل وضو خارج شد، فرمود: ای اسماعیل! ساختمان را بیش از آن چه که ظرفیت دارد بالا نبرید که منهدم خواهد شد. ما را مخلوق قرار دهید و آنگاه هرچه می خواهید درباره ما بگویید».

حضرت در روایت دیگری غلات را چنین لعن می کند:

«مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِشْكِيَبَ عَنِ ابْنِ أَوْرمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ الْقُمِّيِّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنْ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلُ اللَّهِ يَتْلُونَ عَلَيْنَا بِذَلِكَ قُرْآنًا يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ قَالَ يَا سَدِيرُ سَمِعْتُهُ وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَرَاءٌ بَرَأَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَرَسُولُهُ مَا هَؤُلَاءِ عَلَى دِينِي وَدِينِ آبَائِي وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُنِي وَإِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِمْ سَاحِطٌ قَالَ قُلْتُ فَمَا أَنْتُمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ خُزَّانُ عِلْمٍ

ص: 43

اللَّهُ وَتَرَجِمَهُ وَحْيِ اللَّهِ وَنَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِنَا وَنَهَى عَنِ مَعْصِيَتِنَا نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَفَوْقَ الْأَرْضِ؛
(1)

حنان بن سدير از پدرش نقل کرد که به امام صادق (علیه السلام) گفتم گروهی می گویند شما خدا هستید و از قرآن نیز شاهد می آورند «یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ». فرمود: سدير! گوش و چشم و موی و پوست و گوشت و خون من از این اشخاص بیزار است؛ خدا و پیامبرش از آن ها بیزارند. این ها بر دین من و آباء من نیستند. به خدا قسم من و آن ها در روز قیامت جمع نخواهیم شد مگر اینکه خداوند بر آن ها خشمگین است. عرض کردم پس شما چه هستید فدایت شوم؟ فرمود: گنجینه علم خدا و مترجم وحی او و ما گروهی معصوم هستیم که خدا فرمانبرداری از ما را دستور داده و از مخالفت با ما نهی نموده است. ما حجت بالغه خدا بر هر که پایین تر از آسمان و روی زمین است هستیم».

برهیز اصحاب از باورهای اباحی گری غالیان به نام تشیع

یکی از ویژگی های آشکار غالیان، اباحی گری (2) بوده است. امام صادق (علیه السلام) نیز با نفی هر گونه اباحی گری در پرتو شفاعت یا به بهانه شناخت امام، به بیان ویژگی شیعیان واقعی می پردازد. حضرت در روایتی در این زمینه با نفی اباحی گری غلات، شیعیان خویش را چنین معرفی می کند:

ص: 44

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص: 298

2- . إباحه: مباح کردن؛ حلال دانستن، جایز شمردن، روا دانستن، اعتقادی نداشتن و انجام محرمات را جایز دانستن. اباحی گری از بی اعتقادی کافر یا سهل انگاری دین دار پدید می آید و در دو حوزه فردی و اجتماعی، نمود می یابد.

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا شِيعَةُ جَعْفَرٍ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَفَرَّجُهُ وَاشْتَدَّ جِهَادُهُ وَعَمِلَ لِحَالِقِهِ وَرَجَا ثَوَابَهُ وَخَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلِيكَ فَأَوْلِيكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ؛ (1)

به درستی که شیعه جعفر بن محمد (علیه السلام) کسی است که شکم و دامن خود را از حرام نگه دارد و بسیار کوشش کند و برای پروردگار خویش اعمال خود را انجام دهد و امید به ثواب خدا دارد و از مجازات الهی نیز می ترسد. اگر کسانی را دیدی که چنین ویژگی هایی دارند پس آنان شیعیان جعفر بن محمد (علیه السلام) هستند».

حضرت در این روایت به صراحت هر نوع فرار از شریعت را مردود می داند و همگان را به تقوای الهی سفارش می کند و پیروان خویش را دارای چنین ویژگی هایی می داند. گروهی از غالیان تنها برای فرار از رعایت احکام دینی این گونه بیان می داشتند که معرفت یا محبت امام (علیه السلام) برای رسیدن به رستگاری کفایت می کند و بنابراین دیگر نیازی به انجام تکالیف شرعی نیست.

از اول مطالب تا اینجا صحبت از پیشینه غلو و غالی گری و مواجهه ائمه اطهار (علیهم السلام) با این موضوع بود، از اینجا به بعد به بررسی این واژه می پردازیم و آن را از منظر آیات و روایات بررسی خواهیم کرد تا سعی کنیم با روشن شدن مطلب شبهاتی که باعث اختلاف در بین برخی از موافقان و مخالفان شده است پاسخ داده شود. البته امید است...

ص: 45

غلو در لغت به معنای زیادت و بلند شدن است؛ در مثل گفته می شود آب دهان، دانه گیاه را بلند و بزرگ کرد، یعنی بیشتر از اندازه اش گردانید. در کتاب لسان العرب «غلو» چنین معنا شده است: «غلو» تجاوز کردن از حد و اندازه و یا خارج شدن از حد اعتدال است و گفته شده «غلو» بلند شدن و تجاوز از حد و اندازه در هر چیز را گویند. (1)

ابن اثیر اصل و ریشه کلمه غلو را به معنای ارتفاع و بلندی می داند و نیز تجاوز از حد و اندازه در هر چیز را «غلو» می نامد. (2) به عبارت دیگر، واژه «غلو» در مقابل «تقصیر» است و در لغت به معنای تجاوز از حد و افراط در شیء است؛ یعنی فرد یا چیزی بیش از آنچه در او است توصیف شود (3) و یا در ستایش زیبایی های ظاهری و معنوی فردی، بیش از حد سخن گفته شود. راغب اصفهانی می گوید: «الغلو»: در گذشتن از حد است. (4)

ص: 47

1- 1. لسان العرب، ج 15، ص: 132

2- . النهایه، ج 3، ص 382.

3- . لسان العرب، ج 15، ص: 132

4- . مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 713

«غلو» به معنای زیاده روی در وصف کردن کسی یا چیزی است. غلو در اصطلاح شرع به معنای افراط در دین است و آن تجاوز از حد وحی به سوی هوا و هوس و سلیقه های مختلف است؛ مانند این که پیامبران و امامان را خدا بدانند؛ مثل نصاری که برای پیامبران و بزرگان خود مقام الوهیت قائل شدند.

غلو از دیدگاه قرآن

در قرآن کریم نیز آیاتی صراحتاً به این مسئله اشاره کرده که آنان را بررسی می کنیم:

الف) سوره مائده:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ؛

آنان که گفتند: خدا همان مسیح، فرزند مریم است بی تردید کافر شدند و حال آنکه مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خدای یکتا را که پروردگار من و پروردگار شماست پرستید، مسلماً هر کس به خدا شرک ورزد بی تردید خدا بهشت را بر او حرام کند و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران هیچ یآوری نیست».

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛

آنان که گفتند: خدا یکی از [این] سه تاست [پدر، پسر، روح] یقیناً کافر شدند و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و

اگر از آنچه می گویند باز نایستند قطعاً به کسانی از آنان که [به سبب چنین اعتقادی] کافر شدند عذابی دردناک خواهد رسید».

«أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛

آیا به سوی خدا باز نمی گردند و از او درخواست آمرزش نمی کنند؟ و حال آنکه خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

«مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَاكُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ؛

مسیح، فرزند مریم جز فرستاده ای [از سوی خدا] نیست که پیش از او هم فرستادگانی آمده اند و مادرش زن بسیار راستگو [و درست کاری] بود. هر دو [مانند انسان های دیگر] غذا می خوردند. با تأمل بنگر چگونه نشانه ها را برای آنان بیان می کنیم [تا بدانند متولد شدگان و نیازمندان به خوراک، خدا نیستند]؛ سپس با تأمل بنگر که آنان چگونه [از حق به باطل] منحرف می شوند؟!»

«قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛

بگو: آیا به جای خدا چیزی را می پرستید که برای شما قدرت دفع هیچ زیان و جلب هیچ سودی را ندارد؟! و خداست که شنوا [ی همه گفتارها] و دانا [ی همه اسرار و رازها] ست».

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ؛

بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دینتان غلو نکنید و از امیال و هوس های گروهی که یقیناً پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست دور شدند، پیروی نکنید».

«لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ؛

از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند. لعنت شدنشان برای این بود که [نسبت به فرمان های خدا و انبیا] سرپیچی داشتند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می کردند».

«كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛

آنان یکدیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند. مسلماً بد بود آنچه را انجام می دادند».

«تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»؛ (1)

بسیاری از آنان را می بینی که با کسانی که کفر ورزیدند، همواره دوستی می کنند. قطعاً بد است آنچه نفوس [طغیانگرشان برای قیامت] آنان پیش فرستاده است؛ [و نتیجه آن این است] که خدا بر آنان خشم گرفت و در عذاب جاودانه اند».

نکته: در آیات فوق اشاره به غلو مسیحیان شده است اما در قرآن کریم، غلو منحصر به مسیحیان نیست بلکه خطاب به یهود نیز خدای متعال می فرماید:

ص: 50

ب) «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ* اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (1)

یهود گفتند: «عزیر پسر خداست» و نصارا گفتند: «مسیح پسر خداست». این سخنی است که آن ها به زبان می آورند، درحالی که همانند گفتار کافران پیشین [و مشرکان] است. خدا آنان را بکشد. چگونه از حق انحراف می یابند.* [آنها] دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند و [همچنین] مسیح فرزند مریم را، درحالی که دستور داشتند فقط خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست بپرستند. او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می دهند.» (ج) «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (2)

بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است [و همه کتاب های آسمانی و پیامبران آن را ابلاغ کردند] که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را اربابانی به جای خدا نگیرد. پس اگر [از دعوت به این حقایق] روی گردانند [تو و پیروانت] بگویید: گواه باشید که ما [در برابر خدا و فرمان ها و احکام او] تسلیم هستیم».

ص: 51

1- . توبه، 30 و 31

2- . آل عمران، 64

د) «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ؛ (1)

ای اهل کتاب! در دین خود غلو [و زیاده روی] نکنید و درباره خدا غیر از حق نگوئید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط فرستاده خدا و کلمه [و مخلوق] اوست».

نکته: آیاتی که گذشت در باب غلو بود که در آن به صراحت از غلو کردن نهی شده است اما نکته جالب توجه در این آیات، ملاک و علامات غلو می باشد که عبارتند از:

1. الوهیت

2. شراکت

لذا کسی نباید این دورا در مورد غیر خدا بکار ببرد.

با توجه به ملاک های غلو در آیات قرآن کریم که پیش تر به آن اشاره شد بپردازیم به روایاتی که در باب غلو است تا با ملاک های غلو از لسان مبارک ائمه معصومین (علیهم السلام) که کلامشان کلام خداوند متعال است آشنا شویم:

ص: 52

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

«لا ترفعوني فوق حَقِّي، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا؛ (1)»

مرا بیش از آن چه هستم بالاتر نبرید چرا که خدای تعالی پیش از آن که مرا به پیامبری برگزیند به بندگی برگزیده است». (این روایت نشان می دهد که برخی از مردم در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نسبت به ایشان غلو می کردند).

پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره معایب و مفساد و خطرات غلو می فرماید:

«صَنَفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ، النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَيْتِي حَرْبًا وَغَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ مِنْهُ؛ (2)»

دو گروه از امت من نصیبی از اسلام ندارند: کسانی که با اهل بیت من عَلم جنگ برافرازند و دیگری که در دین خدا غلو کنند و از دین بیرون روند».

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید:

«عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغُلَاةِ كِبْرَاءَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى، اللَّهُمَّ اخْذُلْهُمْ أَوَّلًا، وَلَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ أَحَدًا؛ (3)»

اصبغ بن نباته گوید: امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: پروردگارا! من همانند بیزاری جستن عیسی بن مریم از مسیحیان از غلات بیزاری می جویم. بار خدایا برای همیشه ذلیلشان گردان و هیچ یک از آنان را یاری مکن».

همچنین در روایاتی دیگر فرمودند:

ص: 53

1- . عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 201؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص 135 و 265 و 272

2- . وسائل الشيعة، ج 20، ص 553

3- الأمالي (للطوسي)، النص، ص 650؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 263

«إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوفِينَ، قُولُوا: إِنَّا عبيدُ مَرْبُوبُونَ، وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ»؛ (1)

هرگز در مورد ما غلو ننماید. بگوئید: ما بندگان تربیت یافته خدا هستیم و در مورد برتری ما آن چه خواستید بگوئید».

«لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ ثُمَّ قُولُوا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا وَإِيَّاكُمْ وَالْغُلُوفَ كَغُلُوفِ النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِينَ»؛ (2) ما را از حدّ عبودیت بالاتر نبرید سپس هر آنچه خواستید (درباره ما) بگوئید و بدانید که (به آنچه ما استحقاق آن را داریم) نخواهید رسید و از غلو همانند غلو مسیحیان پرهیزید که من از غالیان بیزار می باشم».

«وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالَ؛ (3)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: دو نفر در رابطه با من هلاک می شوند: عاشق غلوکننده و دشمن متجاوز از حد».

در روایاتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ (عليه السلام): أَدْنَى مَا يَخْرُجُهُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَجْلِسَ إِلَى غَالٍ فَيَسْتَمِعَ إِلَى حَدِيثِهِ، وَيَصَدِّقَهُ عَلَى قَوْلِهِ؛ (4)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: کمترین چیزی که به وسیله آن انسان از ایمانش خارج می شود آن است که در مجلس یک غالی بنشیند، سخنانش را گوش دهد و آن ها را تصدیق کند».

ص: 54

1- . الخصال، ج 2، ص 614؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 10، ص 92

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 25، ص: 274

3- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 18، ص: 282

4- . تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 13، ص: 152

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَالَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَزَالَ عَنِ الْعُبُودِيَّةِ لِلَّهِ، الَّذِي خَلَقَنَا وَإِلَيْهِ مَابْنَا وَمَعَادُنَا وَيَدِهِ نَوَاصِينَا»؛ (1)

لعنت خداوند بر کسی که چیزی در حق ما بگوید که ما خود نگفته ایم. لعنت خداوند بر کسی که ما را از عبودیت برای خدایی که ما را خلق کرده و بازگشت ما به سوی او و سرنوشت ما در ید قدرت اوست جدا سازد».

امام صادق (علیه السلام) خطاب به کامل التمار می فرماید: «یا کامل اجعل لنا رباً نُؤْبِ اليه و قولوا فينا ماشئتم، قال قلت: نجعل لكم رباً تُؤْبون اليه و نقول فيكم ما شئنا؟ قال: فاستوى جالساً ثم قال: وعسى ان نقول: ما خرج اليكم من علمنا الا الفأ غير معطوفة؛ (2)

ای کامل! برای ما پروردگاری قرار ده که به سوی او بازگشت می نماییم و (آنگاه) هر آنچه خواستید درباره ما بگویید. راوی (بحالت تعجب مخلوط به پرسش) می گوید: برای شما پروردگاری قرار دهیم که به سوی او بازگشت می نمایید و (آنگاه) هر چه خواستیم درباره شما بگوییم؟ امام (علیه السلام) در جواب فرمود: و شاید ما بگوییم که هر آنچه (تا به حال) از علم ما به شما رسیده است، تنها به اندازه یک نیمه الف (نیم حرف) بوده است».

در روایتی حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

«فمن ادعى للأنبياء ربوبية أو ادعى للأئمة ربوبية أو نبوة أو لغير الأئمة إمامة فنحن منه برآء في الدنيا والآخرة؛ (3)

هر کس برای پیامبران مقام ربوبیت یا برای یکی از ائمه مقام ربوبی یا پیامبری یا برای غیر امامان مقام امامت و پیشوایی ادعا کند ما از او در دنیا و جهان آخرت بیزار هستیم».

ص: 55

1- . إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 223

2- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 25، ص: 283

3- همان، ج 25، ص: 135

در روایتی راوی از امام رضا(علیه السلام) می پرسد:

«یا بن رسول الله! فإنّ معي من ينتحل موالاةکم ویزعم أنّ هذه كلّها صفات علي(عليه السلام) وأنّه هو الله ربّ العالمين. فلما سمعها الرضا(عليه السلام) ارتعدت فرائضه ونصّ بعب عرقاً وقال: سبحان الله عمّا يقول الظالمون الكافرون علوّاً كبيراً. أو ليس كان علي(عليه السلام) آكلًا في الآكلين فشاربًا في الشاربين؟»؛ (1)

ای فرزند رسول خدا! من با کسی آشنا هستم که موالات شما را به خود می بندد و پندارش این است که همه این ها، صفات علی(علیه السلام) است و او همان خدا و پروردگار جهانیان است.

هنگامی که امام رضا(علیه السلام) این سخن را شنید اعضای بدنش لرزید و عرق بدن مبارکش را فراگرفت و فرمود: پاک و منزّه است خداوند متعال و بلندمرتبه از گفتار ستمگران و کفرورزان. مگر نه این است که علی(علیه السلام) با غذاخورندگان غذا می خورد و با آشامندگان می آشامید؟!»

حضرت ولی عصر(علیه السلام) می فرماید:

«تعالى الله عز وجل عمّا يصفون سبحانه وبحمده، ليس نحن شركائه في علمه ولا في قدرته؛» (2)

خداوند متعال از آن چه توصیف می کنند فراتر است. پاک و منزّه و مورد ستایش است. ما نه در علم و دانش او شریک هستیم و نه در قدرت و توانمندی او». (در این روایت نیز به صراحت صحبت از شراکت شده است که در مبحث «شریک» به آن پرداخته شده است که باید به این موضوع توجه خاص داشت).

نکته مهم: عاقبت نشستن نزد غالی و تایید سخن او از لسان مبارک امام صادق(علیه السلام):

ص: 56

1- . الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج 2، ص: 439

2- . همان، ج 2، ص: 473؛ الصحيفة الهادية والتحفة المهدية: ص 236

«أَدْنَى مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَجْلِسَ إِلَى غَالٍ فَيَسْتَتِمَعَ إِلَى حَدِيثِهِ وَيُصَدِّقَهُ عَلَى قَوْلِهِ» (1) امام صادق (عليه السلام) می فرمایند: کوچک ترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می کند این است که پیش یک غالی بنشینید و به حرف او گوش بدهید و گفتارش را تصدیق کنید».

نتیجه گیری:

از فرمایشات فوق همان به دست می آید که در بررسی آیات قرآن به دست آمد. در این روایات نیز از قائل شدن مقام الوهیت و شراکت برای ائمه (علیهم السلام) نهی شده است و قائلین به آن کافر و مشرک هستند. اما با توجه به مطالب فوق علمای شیعه هم نظراتی دارند که آنان را نیز بررسی می کنیم:

غلو از دیدگاه علامه مجلسی (رحمه الله)

علامه مجلسی (علیه السلام) پس از نقل روایاتی چند در مورد غلو، به گفتاری از دانشمندان در معنای غلو می پردازد و می نویسد:

«شیخ صدوق (علیه السلام) می گوید: اعتقاد ما درباره غالیان و تفویض کنندگان این است که آنان به خدای سبحان کفر ورزیده اند و همانان از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان بدتر هستند و اعتقاد ما درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) این است که برخی از آنان با شمشیر کشته شده اند، برخی دیگر مسموم شده اند و در حقیقت درباره آنان چنین جاری شده است و امر آنان مشتبّه نشده است» (2).

ص: 57

1- الخصال، ج 1، ص: 72

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص: 342

آن گاه علامه مجلسی (علیه السلام) گفتار مفصّلی از شیخ مفید (علیه السلام) نقل می کند، سپس می گوید: «بدان که غلو درباره پیامبر و ائمه (علیه السلام) منحصر است در این که کسی قائل به الوهیت آنان یا شریک بودن آنان با خداوند متعال در معبود بودن، آفرینش، رزق و روزی بشود یا بگوید خداوند در آن بزرگواران حلول کرده است یا خداوند متعال با آنان متحد شده یا بگوید شناخت آنان انسان را از همه اطاعات بی نیاز می سازد و با وجود این، تکلیفی به ترک گناهان نیست. همه این مطالب، الحاد، کفرورزی و خروج از دین است» (1).

نکته بسیار مهم:

نظر شیخ مفید (علیه السلام) را خوب دقت کنیم، ایشان می گوید: الوهیت و شراکت در صفات خداوند و حلول در ائمه (علیه السلام).

علامه مجلسی (علیه السلام) پس از تعریف غلو سخن بسیار زیبایی دارد، ایشان می نویسد:

«برخی از علمای کلام و حدیث در غلو، راه زیاده روی و افراط پیموده اند و بی جهت سخن گفته اند چرا که آنان از شناخت ائمه (علیه السلام) قاصر بودند و از درک احوال غریب و شئون عجیب آن بزرگواران ناتوان بودند؛ از این رو آنان بیشتر راویان مورد اعتماد را قدح نموده اند و در وثاقت آنان که برخی از معجزه های غریبی را از ائمه (علیه السلام) نقل کرده اند، خدشه نموده اند تا جایی که برخی را که قائل به عدم سهو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شده اند و یا قائل شده اند که آنان از آن چه در گذشته رخ داده و در آینده اتفاق خواهد افتاد آگاهند و مواردی از این قبیل را به غلو محکوم کرده اند» (2).

ص: 58

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص: 346

2- . همان، ج 25، ص: 347

می طلبد یک مرتبه دیگر با دقت و تأمل نظر علامه مجلسی (علیهم السلام) را بخوانیم. بنابراین اعتقاد شیعه این است که ائمه (علیهم السلام) «یعلمون ما کان و ما یکون؛ آنان به آن چه بوده و خواهد بود آگاهند». اگر کسی این عقیده را غلو بداند اشتباه کرده است، بلکه مطلب بالاتر از این ها است، چنان که در روایات زیادی آمده:

«لا تقولوا فینا ربّاً وقولوا ما شئتم ولن تبلغوا؛⁽¹⁾

ما را خدا قرار ندهید و هر چه خواستید بگوئید که هرگز به مقام ما راه نخواهید یافت». (چرا که عقول شما قاصر است که به آن مقاماتی که ما دارا هستیم برسند).

در روایت دیگری آمده است:

«إنّ أمرنا صعب مستصعب لا یحتمله إلاّ ملک مقرب أو نبي مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان؛⁽²⁾

قطعا امر ما سخت و سنگین است و رسیدن و معتقد شدن به آن چه ما داریم سخت است. کسی را توانایی حمل آن نیست، مگر فرشته مقرب یا نبی مرسل و یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده است».

علامه مجلسی (علیهم السلام) در ادامه می نویسد:

«بنابر آن چه بیان شد بر مؤمن دین مدار شایسته است روایاتی که در فضایل، شگفتی ها و معجزه های اهل بیت صادر شده و روایاتی را که بیان کننده کارها و رفتارهای والای آن هاست فوری رد نکند،

ص: 59

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص: 347

2- . همان

مگر خلاف آن با ضرورت دینی، دلیل های محکم، آیات محکم قرآنی و روایات متواتر ثابت گردد». (1) در خانه اگر کس است یک حرف بس است. در عبارات آیات و روایات و کلام بزرگان و هم چنین مطالب تاریخی که گذشت منظور از غلو روشن شد و گردن همه متدینین در برابر آن از موباریک تر است و از آنان تخطی نخواهند کرد و افراط و تفریط در این مقام جایگاهی ندارد.

اقسام غلو

اشاره

تفکیک میان غلو در ذات و غلو در صفات، یکی از مباحث لازمی است که گرچه محتوای آن مدّ نظر علمای شیعه قرار داشته است اما کمتر اقدام به تفکیک عنوانی و عملی بین این دو نموده اند. در حالی که منظور بسیاری از علمای شیعه از غلو، برخلاف تصوّر رایج کنونی، غلو در ذات می باشد نه غلو در صفات. بسیاری از علمای شیعه هنگام ذکر غلات، در حقیقت به معرّفی این نوع غلو (یعنی غلو در ذات و نه غلو در صفات) پرداخته اند. در اینجا اشاره ای به این دو نوع می کنیم:

ص: 60

الف) غلو در ذات

منظور از غلو در ذات آن است که شخص یا گروه غالی، قائل به الوهیت معصومین (علیه السلام) یا حلول و یا تناسخ و یا تقویض باشند. قائلان به تقویض می گویند خداوند امر آفرینش را بهائمه (علیهم السلام) سپرد و آنان مستقلاً در عالم کاری را انجام می دهند و خداوند هیچ کاره است. این اعتقاد مورد مذمت واقع شده است و اصلاً با مبانی اعتقادی شیعه در تضاد بوده و با معنای دقیق ولایت ناسازگار است. چرا که ائمه (علیهم السلام) لحظه ای از خداوند متعال جدا نیستند و اراده آنان با اراده خداوند متعال درآمیخته شده و نمی توانند مستقل از خدا باشند که در تعریف ولایت به این معنا اشاره می کنیم.

ب) غلو در صفات

به نظر می رسد تعریف صحیح از غلو در صفات این باشد که افرادی قائل باشند ائمه (علیهم السلام) در طول یا عرض با خداوند متعال بوده و با یکدیگر در عالم اثرگذار باشند؛ این نوع غلو در حقیقت همان شراکت است که مورد نهی و مذمت تقلین می باشد. اما اگر بگوییم وجود مقدس امام معصوم (علیه السلام) محل تجلی تام اسماء و صفات خداوند متعال است دیگر غلوی در کار نیست. دیگر معنای شراکت از آن به ذهن خطور نمی کند. چرا که ائمه (علیهم السلام) هرچه دارند از خداوند متعال دارند؛ خداوند متعال برای شناساندن صفات خود به خلق به وسیله ائمه (علیهم السلام) این کار را انجام می دهد.

برخی در تعریف «غلو در صفات» می گویند: «منظور این است که صفات و فضایل و معجزاتی را به معصومین (علیه السلام) نسبت دهیم که دارای آن نبوده اند».

دو مطلب در مورد این نظر:

الف) اگر فضائلی را بخوانیم یا بشنویم که در منابع در اختیار ما نیامده باشد اما از طرف افراد موثق و رجال شیعه بیان شده باشد هر چند مشابه آن فضیلت نیز در روایات نبوده باشد در مورد آن احتیاط می کنیم اما رد نمی کنیم و بررسی آن را به اهل معرفت و اهل علم می سپاریم. هر چند که با یک معرفت نسبی به ذوات مقدسه می توان دریافت که ممکن است این منقبت بوده باشد یا نه.

ب) اگر فضائلی را نسبت دهیم به این معنا که اصلاً چنین چیزی نبوده و هیچ یک از بزرگان متأخر و متقدم آن را نقل نکرده اند و اساساً هیچ منبعی نیز برای آن ذکر نشده حتی منبع ضعیف، این دروغ گویی می شود و اصلاً غلو نیست و حکم دروغ حرمت است و مرتکب حرام شده ایم.

معرکه اصلی نزاع بر سر صفات و فضایل، بین قمی ها و بغدادی ها اتفاق افتاد. بدین ترتیب که قمی ها در قرن سوم و چهارم به عللی که نیاز به بررسی جداگانه ای دارد، قائل به نفی بعضی از فضایل و صفات معصومین (علیهم السلام) مانند علوم آن ها و بعضی از معجزاتشان گردیدند و قائل به این صفات را غالی دانستند و روایات او را مخدوش نمودند. در مقابل قمی ها، متکلمین بغدادی همانند شیخ مفید (علیهم السلام) ایستادگی نموده و به تخطئه قمی ها در عقایدشان پرداختند و آن ها را مقصّر نامیدند. (1)

ص: 62

1- . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: مقایسه ای میان دو مکتب فکری شیعه در قم و بغداد، یعقوب جعفری، سلسله مقالات فارسی کنگره شیخ مفید، شماره 69.

شعر: «الشَّعْر» یعنی مو، مویی که معروف است، جمعش: أَشْعَار، موها؛ در آیه: «وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا» (1) از پشم ها و کرک ها و موی ها برای شما و برای مدّتی پوشش ها و کالاهای زندگی قرار داد».

شَعْرَتُ: به مویی رسیدیم که از این معنی - شعرت کذا - استعاره شده است یعنی آن طوری علم و دانش فرا گرفتم که در دَقّت، مثل به موی رسیدن است. شاعر هم به خاطر دَقّت شناخت و تیزهوشی، آن چنان نامیده شده. پس «شِعْر» در اصل اسمی است برای علم و دانش دقیق، چنان که در سخنان می گویند: «لیت شعری: ای کاش دقیقاً می دانستم».

در تعارفات معمولی واژه «شِعْر» نامی است برای هر سخن موزون و با قافیه ای و نیز «شاعر» کسی است که به آن صنعت اختصاص یافته باشد. خداوند متعال در آیات زیر حکایت از سخن کَفّار می کند که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تهمت شاعری می زدند: «بَلِ افْتَرَاهُ، بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» (2)، «لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» (3)، «شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُ بِهِ» (4). بیشتر مفسّرین آیه اخیر را به این معنی حمل کرده اند که کَفّار به پیامبر تهمت می زدند که شعر منظوم و با قافیه ای آورده است تا جایی که آن چه را که در قرآن از هر لفظی که شبیه موزون است تأویل به شعر کردند،

ص: 63

1- . نحل، 80

2- . انبیاء، 5

3- . صافات، 36

4- . طور، 30

از آن قبیل آیات: «وَجَفَانِ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ (1)»، «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ (2)» ولی بعضی از پژوهشگران و دانش یافتگان گفته اند در آن چه که تهمت می زدند آن مقصود و تعبیر فوق را قصد نکرده اند و مراد این است که ظاهر کلام قرآن بر اسلوب شعری نیست. (3)

شعر: (بکسرش) یعنی دانستن، زیرکی «شَدَّ عَرَّ شَدَّ عَرًّا: عَلِمَ بِهِ- شَعَرَ لِكَذَا: فَطَنَ لَهُ» و در نزد اهل عربیت کلامی است که وزن و قافیه داشته باشد. (4)

طبرسی ذیل آیه 154 بقره فرموده: شعور اول علم است از راه مشاعر و حواس... و به قولی شعور ادراکی دقیق است که گرفته شده از شعر به معنی موی که دقیق و نازک است و از آن است که شاعر به اقامه وزن و نظم متفطن (5) است طوری که دیگران نیستند.

راغب گوید: شاعر به علت فطنت و دقت معرفت شاعر نامیده شده. شعر در اصل علم دقیق است و در تعارف، نام کلام موزون و قافیه دار شده، شاعر آن است که صنعت شعر را می داند.

خلاصه آن که: شعر در اصل به معنی دانستن و توجه خاص است و در اصطلاح به کلام موزون و قافیه دار اطلاق می شود که در آن دقت و ذوق مخصوصی به کار رفته است، شاعر گوینده چنین کلامی است. باید اضافه کرد که شعر بیشتر توأم با تخیلات است که در خارج مصداق حقیقی ندارند

ص: 64

1- سبأ، 63

2- مسد، 1

3- مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص 329

4- اقرب الموارد

5- . متفطن: کسی که امور را به زیرکی و هوش دریابد؛ زیرک و باهوش.

و شاعر به قدرت خیال خویش آن ها را در قالب الفاظ ریخته است. بنابراین باید شعر را کلام خیالی و شاعر را خیال پرداز بگوییم. کفار مکه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شاعر می گفتند و منظورشان این بود که حضرت شخص خیال پردازی است و کلماتش واقعیت ندارد:

«بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ(1)»، «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ(2)».

شعر در این گونه آیات به معنی دانستن و درک است.

«وَلِيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا(3)».

اشعار به معنی اعلام است یعنی ناشناسی کند و کسی را به وضع شما با خبر ننماید. (4)

در نتیجه شاعر به کسی گفته می شود که با قدرت خیال پردازانه خود، دقیق ترین مطالب را که دیگران از فهم و ادراک آن فرو می مانند، به خوبی درک و مو شکافی می کند و در قالب سخنانی موزون، مخیل، مقفی و زیبا به دیگران می فهماند:

«وَسَمَّى الشَّاعِرَ لِأَنَّهُ يَفْطِنُ لِمَا لَا يَفْطِنُ لَهُ غَيْرُهُ».(5)

ص: 65

1- بقره، 154

2- همان، 9

3- . کهف، 19

4- . قاموس قرآن، ج 4، ص: 44

5- . مقایس اللغه، ج 3، ص 194؛ العین، ج 1، ص 251

«شعر» از صناعات خمس منطق و از قضایای تخیلی است که نفس را به اذعان و تصدیق برنمی انگیزاند هرچند سبب تولید عشق، رغبت و یا بی میلی و نفرت می شود. این قضایای خیالی در قالب وزن و قافیه، تأثیر نفسانی را بیش تر می کند و چنانچه با صدای زیبا و موسیقی خوانده شود، تأثیری سحرگونه از خود به جای خواهد گذاشت. بنابراین ماده شعر، خیال و هیئت آن، وزن و قافیه و هدف آن، انفعال و تأثر نفسانی است. (1)

اغراق، مبالغه و غلو در شعر

اشاره

در شعر از اغراق، مبالغه و غلو استفاده می شود و هر چه دروغ و تخیلات در آن بیشتر باشد شعر شیرین تر است. در تعریف این کلمات گفته می شود:

اغراق، کلمه ای عربی و مصدر باب افعال است و در لغت به معنی «غرق کردن»، «پر کردن جام» و «سخت کشیدن کمان» است.

اغراق در اصطلاح علم بدیع آن است که گوینده یا نویسنده در تشدید یا تضعیف صفت کسی یا چیزی زیاده روی کند، چنان که پذیرفتن مدّعی او بعید یا محال باشد، مانند این بیت شعر:

«حکایت ها که با وی از دل بی تاب می کردم *** اگر با سنگ می گفتم دلش را آب می کردم»

در اغراق، گوینده با تصرف ذهنی خود، حالت یا صفتی را از وضع طبیعی و عادی که دارد، کوچک تر یا بزرگ تر جلوه می دهد و بدین ترتیب

ص: 66

تصویری در ذهن خواننده یا شنونده به وجود می آورد؛ از این رو آن چه حد زیبایی یا قابل قبول بودن اغراق را تعیین می کند، صرف دوری یا نزدیکی آن به واقعیت نیست بلکه زیبایی و تناسب تصویری است که به اغراق ارائه می شود و نیز این نکته که شاعر بتواند با مهارت، امری را که محال به نظر می آید ممکن جلوه دهد. (1)

کارآیی اغراق

اغراق یا مبالغه، مانند «تناسب و مراعات نظیر» یا «تشبیه» جزء ذات سخن ادبی است و کمتر اتفاق می افتد که سخن ادبی نظم یا نثر از این نوع صنایع خالی باشد، مخصوصاً مبالغه و اغراق در اثر حماسی ارزش بسیار بالایی دارد. مبالغه و اغراق جزء ذات آثار حماسی است و به عبارت دیگر از مختصات آثار حماسی محسوب می شود. در حماسه، قهرمان فردی مافوق بشری است و از این رو، رفتار و کردار او غیرطبیعی می باشد. مبالغه علاوه بر آثار حماسی در قصیده که قالبی حماسی است فراوان دیده می شود. در شعر غنایی و عرفانی که آن جا نیز سخن از قهرمانان اساطیری است با همین اغراق و مبالغه مواجهیم. (2)

اهمیت و ارزش اغراق

ارزش بزرگ نمایی یک واقعیت - در شعر - از آن جا است که شعر، هنر تجسم بخشیدن به عواطف با ابزار زبان است. پس هنگامی که عاطفه ای

ص: 67

1- واژه نامه ی هنر شاعری، ص 15

2- . نگاهی نوبه بدیع، ص 77.

مانند شادی، عشق، نفرت و... بسیار شدت و غلیان یافته باشد، بهترین وسیله ی تجسم بخشیدن به این گونه عواطف، یاری گرفتن از اغراق است. (1)

اغراق جز صنایع بدیع معنوی است و در گذشته از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده به گونه ای که کمتر شعری از این صنعت خالی می باشد. استفاده از این صنعت گاه چنان با افراط همراه بوده که در مواردی به ترک ادب شرعی منجر شده است.

مبالغه آن است که در وصف و مدح یا ذم، افراط و زیاده روی کنند اما از حد امکان عقلی و عادی تجاوز نکنند.

مراتب مبالغه

1. تبلیغ: آن است که عقلاً و عاداتاً ممکن باشد و به آن مبالغه یا تبلیغ می گویند مانند:

«من در وفای عهد چنان کُند نیستم *** کز دامنِ تو دست بدارم به تیغِ تیز»

دست از طلب معشوق باز نداشتن و در برابر شمشیر پایداری کردن، هم عقلاً و هم عاداتاً ممکن است.

2. اغراق: مبالغه ای است که عقلاً ممکن ولی عاداتاً محال باشد مانند:

«کسی نمانده که دیگر به تیغِ ناز کُشی *** مگر که زنده کنی خلق را و باز کُشی»

ص: 68

در مصراع نخست، کشته شدن همهٔ مردم به تیغ یا شیفته شدن همه مردم به ناز معشوق، عقلاً ممکن و عادتاً غیر ممکن است.

3. غُلُو: مبالغه ای است که هم عقلاً و هم عادتاً غیر ممکن باشد مانند: (1)

«مردم دیده به پای قلم افتد هر دم *** که مرا نقطه حرفی کن و بر نامه فرست»

غلو، در تعریف غلو و بررسی آن جلوتر اشاره خواهیم کرد اما در اینجا اشاره ای گذرا می کنیم؛ غلو آن است که در وصف چیزی مبالغه کنند و وصف را از حد بگذرانند، به طوری که عقلاً و عادتاً محال باشد.

تفاوت مبالغه با اغراق و غلو

با توجه به تعاریفی که گذشت می توان تفاوت آنان را دانست. پس غلو از اغراق و اغراق از مبالغه قوی تر است. البته امروزه در بیشتر کتب بدیعی آن ها به جای هم به کار می روند و تأکید زیادی بر تفاوتشان نیست.

مخالفان اصل مشروعیت شعر

به رغم تأثیرهای شعر و کارایی آن در عرصه های مختلف و اقبال و رویکرد عمومی به آن، افرادی هستند که در اصل مشروعیت شعر تردید دارند، یکی از مهم ترین دلایل شان این است:

بنای شعر و شاعری بر خیال پردازی، اغراق، مبالغه و تخیلات است و شعر به گونه ای به دروغ می پردازد؛ تا آن جا که ملاک قوّت و تأثیرگذاری شعر،

ص: 69

دروغ و مبالغه آمیز بودن آن است، یعنی هر چه شعر، دروغی و تخیلی تر باشد، مؤثر و جذاب تر خواهد بود. برای همین، در وصف شعر گفته اند:

«اعذب الشعر اكذبهُ: شیرین ترین شعر دروغ ترین آن است»

و عبارات دیگری همچون:

«احسنها اكذبها یا احسنه اكذبه».

برخی از نگاه فقهی ایراد شرعی به دروغ گفتن ها گرفته اند و عبارت فوق رو مورد نقد قرار داده اند که در پاسخ به آنان چنین گفته شده است:

معنای جمله مشهور «احسنه اكذبهُ» یا «اكذبهُ اعذبهُ» که درباره شعر گفته اند، ربطی به صدق و کذب مطرح شده در قضایای خبری منطق، معانی، بیان، فقه و اصول ندارد تا دروغ شرعی قلمداد شود. این نکته از نظر تیزبین فقها به دور نمانده است:

«وربما قيل بعدم التحاقه بالكذب مطلقاً لأنّ الكاذب يرى الكذب صدقاً ويروّجه وليس غرض الشاعر أن يصدّق في شعره وإنّما هو صناعة كما أنّ التشبيب بغير المعين فن للشاعر وغرضه به اظهار الصنعة في هذا الفن لا تحقيق المذكور فلا يخلّ بالعدالة». (1)

محقق سبزواری نیز مطلب فوق را تأیید کرده و ملاک کذب فقهی را که باعث فسق و سقوط عدالت است در شعر منتفی می داند. (2)

ص: 70

1- مسالك الافهام، ج 14، ص 182

2- كفاية الاحكام، ج 2، ص 751، انتشارات جامعه مدرسین قم

شهید مطهری نیز می گوید:

«...و البته این دروغ هم نیست و شرعاً هم دروغ محسوب نمی شود بلکه هنر است و یک نوع زیباسازی سخن به شمار می آید».(1)

پس قضیه فقهی حرمت دروغ از شعر منتفی می شود و لذا هر اغراق، مبالغه و غلوی که در شعر صورت می گیرد به نظام شعر برمی گردد.

از مصادیق احسنه اکذبه:

شعر:

«كَأَنَّ الْعَيْسَ كَانَتْ فَوْقَ جَفْنِي

مُنَاخَاتٍ فَلَمَّا تُرِّنَ سَالَا؛

گویا شتر سفید رنگ آنان بر روی پلکان چشمم خوابیده بود پس چون که آن را حرکت دادند اشک چشمم جاری شد».

شعر:

«یا رب چه چشمه ای است محبت که من از آن

یک قطره آب خوردم و دریا گریستم

طوفان نوح زنده شد از آب چشم من

با آن که در غمت به مدارا گریستم».

لذا این شعر هم به همان دلیل که خیلی دروغ است، بسیار دلنشین می نماید.

در شعرهای حماسی فردوسی آمده است:

«ز سَم ستوران در آن پهن دشت *** زمین شد شش و آسمان گشت هشت»

ص: 71

این شعر چه قدر حماسی و غرورانگیز است که هر شنونده ای را به هیجان می آورد! بنابراین به همان اندازه ای که خیال بافانه و مبالغه آمیزتر است، زیباتر و دلششین تر می نماید. به تعبیر شهید مطهری: هر کس این شعر را بشنود به وجد می آید، هرچند دروغ بودن آن را در می یابد. مگر با به هم ریختن چند اسب در محدوده بسیار کم و گرد و خاک کردن سم های آنان، آسمان هفت طبقه، هشت تا و زمین هفت طبقه، شش تا می شود؟ دروغ خیلی بزرگی است، لذا بسیار زیبا می نماید.

انواع شعر

اشاره

در چندین جای فقه درباره سرودن و خواندن شعر به اجمال و تفصیل بحث شده است. فقیهان تصریح کرده اند که اصل شعر، کلام مخیل موزون قافیه دار است که بخشی از صناعات خمس منطق به شمار می رود و با عاطفه و احساس مخاطب ارتباط مستقیم دارد. با قطع نظر از محتوا و مضمون و عوامل خارجی، هنری مباح و جایز است و هیچ اختلافی در مشروعیت فقهی آن وجود ندارد.

امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«رَأَى الْمُسَافِرِ الْحُدَاءَ وَالشُّعْرَ مَا كَانَ مِنْهُ لَيْسَ فِيهِ جَفَاءٌ» (1)

توشه مسافران، آواز و شعر خوانی است تا مادامی که هتک حرمت مردم در آن نباشد».

سند این روایت مورد اعتماد است (2)، از نظر متنی، واژه «خناء» در برخی نسخه ها «حناء»، «جفاء» (هتک حرمت مردم) یا «حنان» (وجد و طرب)

ص: 72

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 76، ص: 262

2- مکاسب محرمة، امام خمینی، ج 1، ص 230

آمده است و احتمال دارد که «غناء» نیز باشد، چنان که از عبارت های «جواهر الکلام» و «کفایة الأحکام» نیز استفاده می شود. بنابراین نباید تصور کرد که این روایت دلیل ممنوعیت اصل شعر است (شعر بما هو شعر) و «حُداء» آواز خوانی در حال سفر از آن استثنا شده است بلکه بی اشکال بودن شعرخوانی را بیان می کند و لذا صاحب «وسائل» به استناد به این روایت، شعر را مستحب و از آداب سفر برشمرده است.⁽¹⁾

پس از آن که ثابت شد هیچ اختلافی در اصل اباحه و جواز شعر (بدون توجه به محتوا و شرایط دیگر) میان فقهای اسلامی وجود ندارد، به بررسی انواع شعر از دیدگاه فقهی با توجه به مضمون و محتوای آن می پردازیم. فقها شعر را از حیث محتوا، پیامد، کاربرد و مانند آن به دو نوع تقسیم کرده اند:

1. شعر حق (مشروع)؛

2. شعر باطل (نامشروع)

شعر حق یا اعتلای هنری

هرگاه پیامد و محتوای شعری، مبتنی بر حکمت، موعظه، ارشاد، رشد اخلاق، مدح اولیای دین و به طور کلی در خدمت ادب و فرهنگ دینی و اجتماعی باشد مورد تأیید و تحسین اسلام قرار خواهد گرفت و از دیدگاه فقها شعر مشروع و حق نامیده می شود که موجب ثواب اخروی شاعر می گردد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهم السلام)، این گونه شعر و شاعران را مورد تشویق و حمایت قرار می دادند و بعضی از شعرها را به دلیل فضیلت و ثواب اخروی، با عبادتی مثل جهاد برابر و گاهی برتر از آن می دانستند؛

ص: 73

1- . وسائل، ج 8، باب 37، ح 1.

حمایت امامان معصوم (علیهم السلام) از شعرهای کمیت و دعبل، نمونه ای از این موارد است.

شعر باطل یا ابتدال هنری

عده ای از شاعران هستند که به سرودن شعرهای مبتذل و گمراه کننده روی آورده اند. لذا هرگاه شاعری در شعر خود از واژه های رکیک و زننده استفاده کند یا شعری با محتوای باطل و شهوت انگیز بسراید از دیدگاه اسلام، مذموم و نکوهیده است و آن شعر، نامشروع و باطل به شمار می رود و درآمد حاصل از آن نیز حرام و عدالت شاعر نیز ساقط می شود. برای مثال، شعر:

هجوی: شعری که مشتمل بر بدگویی، بیان عیب و نقص دیگران بوده و پیامد آن لگه دار کردن حیثیت افراد و بی حرمتی آنان است که قطعاً از گناهان کبیره به شمار می رود.⁽¹⁾

تشبیهی: شعری که حاوی سخنان شهوت انگیز و مفسده زا بوده و موجب اغوای جوانان و ایجاد عشق های مجازی و خیالی می گردد که به بی بند و بار کردن و به فحشا کشاندن انسان ها می انجامد و از نظر اسلام محکوم و مذموم است.

اما نکته ای که قصد پرداختن به آن را داریم و به تعبیری اصل موضوع بحث ما در این قسمت است، اشعار در مدح اهل بیت (علیهم السلام) می باشد که برخی، از آن ها به اشعار غلوآمیز یاد می کنند. برای تبیین این مسئله می توان دو نکته را یادآور شد:

ص: 74

1. گاهی شعری در مقام والای ذوات مقدسه گفته شده است و در آن اشاره ای به مقام الوهیت و شراکت نشده اما عده ای به خاطر عدم توانایی فهم شعر به آن برچسب غلو می زنند و یا اینکه اصلا با مبانی و تعاریفی که در مورد شعر گفته شد آشنایی ندارند که اصلا شعر یعنی غلو، یعنی اغراق و مبالغه؛ لذا ایراد آنان منتفی می شود.

2. اما گاهی در شعری اشاره به مقام الوهیت و شراکت شده است. اگر صرف نگاه، نظام شعری باشد و نگاه فقهی را از آن برداریم به نظر می آید که مشکلی نداشته باشد؛ زیرا «احسنها اکذبها» و این شعر، اعتقاد گوینده و شنونده نیست و صرفا در مخاطب ایجاد شور و هیجان و شعف می کند و اشاره به مقام والای امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر ذوات مقدسه (علیهم السلام) می کند که غیر قابل درک و فهم است و فهم این جایگاه از عقول بشری دور است.

اما در مورد قسم دوم باید توجه داشت که اگر شعر از روی اعتقاد گوینده صادر شود، یعنی به این مقام معترف باشد این امر خارج از نظام شعری بوده و مورد مذمت است؛ زیرا نه اغراق است و نه مبالغه، بلکه اعتقاد به چنین جایگاهی است. به عبارتی دیگر شاعر این مقامات را به حقیقت برای ذوات مقدسه مخصوصا حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) قائل است و لذا آن اعتقاد را به نظم شعری در می آورد و به نظر می رسد ممکن است شاعر از موقعیت شعری سوء استفاده کرده است که این مسئله از نگاه مدافعان شریعت پنهان نیست و در مقابل چنین تفکری می ایستند.

اما اگر چنین نباشد و در قالب شعری صرفا از مقام الوهیت و شراکت در رثای ذوات مقدسه استفاده کرده و خوف این می رود که کم کم این شعر در

بین متدیین مخصوصاً جوانان تبدیل به یک اعتقاد شود و در نهایت آنان را به انحراف عقیدتی بکشاند فقهای دین وارد عمل شده و فتوای بر شرعی نبودن این اشعار می دهند؛ لذا برای تبیین این مسئله باید به سراغ فتوای فقها رفت و پایبند به نظر ایشان شد. جدای از اینکه دشمنان دین نیز موقعیت را غنیمت شمرده و از روی ذوق و غرور، تشیع را محکوم به کفرگویی می کنند و کافر می خوانند.

نکته، اگر این غلوگویی در اشعار، اعتقاد گوینده باشد و در خارج از شعر و نظام شعری قائل به این مقام برای ذوات مقدسه باشد در حکم کفر و کافر قرار می گیرد که در آیات و روایات به صراحت به آن اشاره شده است.

نه غلو و نه تقصیر

برای شناخت ائمه (علیهم السلام) باید مقامات و منازل آن بزرگواران را از خودشان بیاموزیم، نه غلو و نه تقصیر، چرا که هم تقصیر حرام است و هم غلو.

امام باقر (علیه السلام) به ابو حمزه ثمالی می فرماید: «یا أبا حمزة! لا تضعوا علیّاً دون ما رفعه الله ولا ترفعوا علیّاً فوق ما جعل الله؛ (1)

ای اباحمزه، علی (علیه السلام) را پایین تر از جایگاهی که خداوند قرار داده قرار ندهید و فراتر از مقام والایی که خداوند قرار داده قرار ندهید». (2)

برخی از افراد زمانی که در موضوعی نمی توانند تعقل کنند و یا چون بعضی از مردم آن را خوشایند نمی بینند می گویند: این دروغ

ص: 76

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص: 283

2- . با پیشوایان هدایتگر، ج 1 ص 80

است. چنین حالتی و یا سخنی با ایمان و تدبیر سازگار نیست. از این رو باید گفت غلو و تقصیر هر دو حرامند و باید به گونه ای بود که نه از مقصّران به شمار رویم و نه از غالیان؛ نه مثل افرادی که ائمه (علیهم السلام) را بیش از آن چه هستند بالا می برند و نه مانند افرادی که شأن ائمه (علیهم السلام) را از آن چه هستند پایین می آورند. (1) در روایتی امام باقر (علیه السلام) در تعریف و شأن مقصره چنین فرموده است:

«وَمِنَ الْمُقْصِرِ قَالِ الَّذِينَ قَصَرُوا فِي مَعْرِفَةِ الْأَيِّمَةِ وَعَنْ مَعْرِفَةِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهِ وَرُوحِهِ قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَمَا مَعْرِفَةُ رُوحِهِ قَالَ (عليه السلام) أَنْ يُعْرِفَ كُلُّ مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالرُّوحِ فَقَدْ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ يَخْلُقُ بِإِذْنِهِ وَيُحْيِي بِإِذْنِهِ وَيَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا فِي الصَّمَائِرِ وَيَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى فَمَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَذَا الرُّوحِ فَهَذَا الرُّوحُ كَامِلٌ غَيْرُ نَاقِصٍ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بِإِذْنِ اللَّهِ يَسِيرُ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ فِي لَحْظَةٍ وَاحِدَةٍ يَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْزِلُ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَيَفْعَلُ مَا شَاءَ وَ أَرَادَ قُلْتُ يَا سَيِّدِي أَوْجَدَنِي بَيَانَ هَذَا الرُّوحِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنَّهُ مِنْ أَمْرِ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ نَعَمْ إِنْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْتُ إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا قَوْلُهُ تَعَالَى: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قُلْتُ فَرَجَّ اللَّهُ عَنْكَ كَمَا فَرَجْتَ عَنِّي وَ وَفَّقْتَنِي عَلَى مَعْرِفَةِ الرُّوحِ وَ الْأَمْرِ ثُمَّ قُلْتُ يَا سَيِّدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَكْثَرَ الشَّيْعَةِ مُقْصِرُونَ وَ أَنَا مَا أَعْرِفُ مِنْ أَصْحَابِي عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ وَاحِدًا قَالَ يَا جَابِرُ فَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ مِنْهُمْ أَحَدًا فَإِنِّي أَعْرِفُ مِنْهُمْ نَفَرًا قَلِيلًا يَأْتُونَ وَ يُسَلِّمُونَ وَ يَتَعَلَّمُونَ مِنِّي سِرَّنَا وَ مَكْنُونَنَا وَ بَاطِنَ عُلُومِنَا قُلْتُ إِنَّ فُلَاناً بَنَ فُلَاناً وَ أَصْحَابَهُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَةِ

ص: 77

إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَذَلِكَ أَنِّي سَمِعْتُ مِنْهُمْ سِرّاً مِنْ أَسْرَارِكُمْ وَبَاطِناً مِنْ عُلُومِكُمْ وَلَا أَظُنُّ إِلَّا وَقَدْ كَمَلُوا وَبَلَّغُوا... (1)

عرض کردم یا بن رسول الله مقصّر کیست؟ فرمود: کسانی که در معرفت امام کوتاهی دارند و همچنین در معرفت آنچه خدا از امر و روح خود بر آن ها واجب نموده. عرض کردم معرفت روح خدا چیست؟ فرمود: این که بداند خداوند به هر کس این روح را بخشیده امر خود را نیز به او تفویض نموده و با اجازه خدا می آفریند و زنده می کند و به دیگری علم غیب می آموزد و از گذشته و آینده تا روز قیامت اطلاع دارد چون آن روح از امر الله است. هر که ممتاز به این روح شد کامل است و نقصانی ندارد؛ هر چه بخواهد با اجازه خدا انجام می دهد؛ از مشرق به مغرب در یک لحظه می رود و به آسمان بالا می رود و به زمین فرود می آید؛ هر چه اراده کند و بخواهد انجام می دهد.

عرض کردم آقا! دلیلی از این روح در قرآن برایم بیاور که خداوند آن را به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بخشیده، فرمود بسیار خوب این آیه را بخوان: « وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا » و این آیه «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»؛ گفتم خدا گشایش به تو عنایت کند آن چنان که عقده دل مرا گشودی و مرا بر شناخت روح و امر کمک کردی سپس عرض کردم آقا پس در این صورت بیشتر شیعیان مقصرند؛ من یک نفر از یاران خود را نمی شناسم که دارای چنین معرفتی باشد فرمود: جابر! اگر تو یک نفر را نمی شناسی، من چند نفر را می شناسم می آیند و سلام می کنند و از من اسرار و علوم پنهان و حقایق را می آموزند....».

ص: 78

1. معرفت به روح خدا که آن انسان کامل است. هیچ شکی نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) حقیقت انسان کامل هستند و اطاعت از ایشان بر همه خلق واجب شده است. حالا خداوند به این بزرگواران چه داده است؟ پاسخ در همین روایت است: «خداوند به هر کس این روح را بخشیده امر خود را نیز به او تفویض نموده و با اجازه خدا می آفریند و زنده می کند و به دیگری علم غیب می آموزد و از گذشته و آینده تا روز قیامت اطلاع دارد».

2. اهل بیت (علیهم السلام) روح خداوند متعال اند که باید به آن معرفت پیدا کرد.

چنانچه در روایتی از لسان مبارک امام باقر (علیه السلام) به نقل از امیرالمومنین (علیه السلام) مراد از روح خداوند را بیان می فرمایند:

«فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ» (1)

پس مائیم روح خدا و کلمات او...».

(در ادامه به این روایت به صورت کامل اشاره می شود).

و اما، تا اینجا در باب «غلو» از آیات و روایات مطالبی در مورد «الوهیت و شراکت» به میان آمد و بررسی شدند و به اتفاق، این مسئله مورد نهی خداوند متعال و ائمه (علیهم السلام) و به تبعیت از این بزرگواران مورد نهی علمای دین واقع شده است.

ص: 79

اما نکته مهمی که به نظر می آید کمتر کسی به آن پرداخته و کمتر مورد توجه واقع شده و عدم بررسی آن، جنجال هایی را در بین اهل علم ایجاد نموده بحث «شراکت» است که در آیات و روایات غلو در کنار الوهیت قرار گرفته است. به نظر می رسد با تامل در آن، این جنجال ها پایان پذیرد. در کنار هم این واژه را بررسی می کنیم:

ص: 80

این واژه به چه معنایی است که در آیات و روایات و نیز کلام علامه مجلسی (علیهم السلام) در باب غلو به آن اشاره شده است؟

شَرک (به فتح شین) و شرکت و مشارکت به معنی «شریک شدن» است.

اشراک: شریک کردن، «اَشْدُدُّ بِهِ اُزْرِي* وَ اَشْرِكُهُ فِي اَمْرِي؛ [\(1\)](#) پشتم را به او محکم کن* و او را در کارم شریک گردان».

شریک: کسی که در کاری یا چیزی با دیگری سهیم است (خوب به این تعریف دقت شود). در قرآن کریم آمده است: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ؛ [\(2\)](#) در

ص: 81

1- . طه، 31 و 32

2- . فرقان، 2

حکومت و تدبیر عالم شریکی نداشته است». مراد از آن شریک مستقل است و گرنه خدا برای تدبیر عالم واسطه‌هایی از فرشته و غیر آن آفریده است.

در نتیجه خداوند با واسطه‌هایی تدبیر عالم را انجام می‌دهد که حقیقت این واسطه، ولی و جانشین خداوند در عوالم وجود، امام معصوم (علیه السلام) است (خلیفه‌الله).

شِرک (بکسر شین)، اسم است. یعنی عمل شرک، چنانکه در صحاح، قاموس و اقرب آمده است و نیز به معنی شریک و نصیب هم می‌باشد و آن رادر آیه «أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ»؛ (1)

نصیب و بهره گفته‌اند. «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛ (2) یعنی شرک ظلم بزرگی است. مشرک کسی است که برای خدا شریک قرار بدهد؛ چنین شخصی قابل آمرزش نیست مگر آنکه در دنیا توبه کند، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»؛ (3). (4)

خلاصه و به زبان عرف: شریک و شراکت آن است که دو نفر، جداگانه و به طور مستقل توانایی مالی یا علمی و یا... دارند، سپس در کاری مشترک از آن توانایی‌ها استفاده می‌کنند. مثلاً بگویند سرمایه از من و کار از تو (من پول و وسایل را می‌دهم ولی تخصصی در آن کار ندارم و تو تخصص داری و یا این که وقت ندارم و...)، قائل شدن این نوع شراکت برای خداوند متعال و ائمه (علیهم السلام) غلو و مورد مذمت در روایات است.

ص: 82

1- . فاطر، 40؛ احقاف، 4

2- . لقمان، 13

3- . نساء، 48 و 116

4- . قاموس قرآن، ج 4، ص 20

با توجه به مطالبی که گذشت منظور از شریک و شراکت در علم و خلقت و رزق و دیگر مواردی که در روایات به آن اشاره شد، بدین معنا غلو است؛ چرا که ائمه (علیهم السلام) هر چه دارند از خداوند متعال است. اگر می‌گوییم علی (علیه السلام) قادر است این قدرت را خداوند به او داده است. تجلی قدرت خدا در وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) است.

نتیجه‌گیری

تا اینجا در مورد روشن شدن معنای واژه غلو و ملاک‌های آن و شراکت مطالبی بیان شد اما از این جا به بعد برای روشن شدن جایگاه، فضل و منقبت ائمه (علیهم السلام) مطالبی را بیان می‌کنیم تا در حد امکان اثبات کنیم که نمی‌توان به هر روایتی که مفهوم آن سخت و دشوار است غلو گفت.

بنابر آن چه در باب «غلو» در عصر یهود و نصارا و همچنین در عصر ائمه معصومین (علیهم السلام) با بررسی آیات و روایات گذشت، همگی اشاره به این دارد که «غلو» به معنای قائل شدن به «الوهیت» و «شراکت» برای غیر خدا می باشد و این امر ممنوع و مورد نهی و مذمت آیات و روایات است و قائلان به آن کافر و مشرک هستند.

اما موضوع مورد بحث ما که همان هم باعث شد این کتاب را بنویسم این است که آیا می توان به هر آن چه از روایاتی که برای برخی از افراد حتی اهل دانش قابل درک نیست برچسب غلو زد؟ و یا می توان به ناقلان و قائلان به آن فضیلت، غالی و یا صوفی گفت و آنان را مورد لعن و مذمت قرار داد و تا سرحد کفر و شرک رساند؟ (پناه بر خدا)

بهترین روش برای تبیین مسئله «غلو» کلام امام معصوم است که جایگاه خود را در این نظام هستی به ما معرفی می کند. اصلاً فقط امام معصوم می تواند جایگاه خودش را در عوالم وجود به مردم بشناساند. برای

روشن شدن این موضوع در آغاز باید به کیفیت خلقت ائمه (علیهم السلام) و سپس جایگاه آن بزرگواران در نظام هستی و شناخت ایشان از لسان مبارکشان اشاره کرد:

مقام نوری

اشاره

مسئله مهمی که باید به آن توجه کنیم نوع خلقت و جنس خلقت اهل بیت (علیهم السلام) است. درست است که پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ؛ (1) من فقط بشری هستم مثل شما» اما بعدش هم می فرمایند: «يُوحِي، [ولی] به من وحی می شود». همین یک فعل، تفاوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نسبت به انسان ها از فرش تا عرش نشان می دهد و معلوم می شود ذوات مقدسه با انسان های عادی تفاوت دارند؛ حتی اگر این مطلب را کنار بگذاریم باز هم منظور این نیست که من در حد یک انسان معمولی هستم، بلکه مراد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این است که من در شکل و شمایل، راه رفتن، خوردن، نوشیدن، خوابیدن و مسافرت کردن و... مثل شما هستم.

شکی نیست که وجود مقدس اهل بیت (علیهم السلام) یک ظاهری دارند و یک باطنی؛ ظاهر آنان همان «خليفة الله» بودن است، همان «ولایت» و شمایل بشری مثل دیگر انسان ها. اما باطنشان چیزی است که درک نمی شود (جلوتر به این روایت اشاره خواهد شد) و هیچ کسی به انتهای معرفتشان

ص: 86

دست پیدا نمی کند. وجود مقدس پیغمبر خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) از نور خلق شدند و طبق آیات صریح قرآن انسان از خاک(1) خلق شده است. اما مقام نوری، همان خلقت نوری اهل بیت (علیهم السلام) است. اینکه بدانیم جنس خلقت آنان با جنس خلقت انسان ها و دیگر موجودات متفاوت است، نه تنها متفاوت بلکه هر آن چه نیز خلق شده از شعاع نوری حضرات معصومین (علیهم السلام) است که روایت آن را بعداً عرض خواهیم کرد، اما بپردازیم به آیاتی که در این مقام در قرآن کریم به آن ها اشاره شده است:

الف) مقام نوری در آیات:

1. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»؛ (2)

ای مردم! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده و نور آشکاری (کتاب آسمانی) به سوی شما نازل کرده ایم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصادق(عليه السلام): الْبُرْهَانُ مُحَمَّدٌ(صلى الله عليه وآله وسلم) وَ النُّورُ عَلِيٌّ(عليه السلام)

امام صادق(عليه السلام) می فرماید: الْبُرْهَانُ، مُحَمَّدٌ(صلى الله عليه وآله وسلم) است و النُّورُ، علی(عليه السلام)».

2. «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (3)

ص: 87

1- «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ؛ وَ يَقِينَا مَا أَنْزَلْنَا مِنْ آيَاتٍ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ؛ وَ از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که شما را از خاکی [بی جان] آفرید» روم، 20.

2- . نساء، 174

3- . اعراف، 157

پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از [هدایت و] نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، تنها آنان رستگارانند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «قال الباقر (علیه السلام): التُّورُ هُوَ عَلِيٌّ (علیه السلام)؛⁽¹⁾

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: نور در اینجا علی (علیه السلام) است».

3. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ؛⁽²⁾

ای اهل کتاب! یقیناً پیامبر ما به سوی شما آمد که بسیاری از آنچه را که شما از کتاب [تورات و انجیل درباره نشانه های او و قرآن] همواره پنهان می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری [از پنهان کاری های ناروای شما هم] درمی گذرد. بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«علی بن ابراهیم: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَعْنِي بِالنُّورِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَالْأَيُّمَّةَ؛⁽³⁾

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ؛ منظور از نور، امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) است».

و آیات دیگری که در یک مبحث جداگانه ای به موضوع نورانیت ائمه (علیهم السلام) خواهم پرداخت. (ان شاء الله)

ص: 88

1- . بحار الأنوار، ج 35، ص 404/ العیاشی، ج 2، ص 31/ نور الثقلین/ البرهان

2- . مائده، 15

3- . بحار الأنوار، ج 9، ص 197/ القمی، ج 1، ص 164/ نور الثقلین/ البرهان

در روایاتی به صراحت از لسان مبارک حضرات معصومین (علیهم السلام) صادر شده که جنس خلقتشان از نور خداوند متعال است. جنس خلقتشان از حقیقتی است که هیچ کس به کنه ذات او نمی تواند پی ببرد، با هم این روایات را می بینیم:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي؛ (1)

اولین چیزی که خداوند متعال خلق کرد نور من بود».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ؛ (2)

همانا خداوند متعال ما را از نور عظمت خود خلق نمود».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): خَلَقَنَا اللَّهُ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ؛ (3)

در این روایات به صراحت بیان شد که جنس خلقت حضرات معصومین (علیهم السلام) از نور عظمت حضرت باری تعالی است.

همچنین روایات زیر:

در عبارات این روایت باید بسیار دقت کرد و با تامل و تعقل آن را خواند و بررسی نمود:

1. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشَدِّ عَرِيٌّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (عليه السلام)

ص: 89

1- . بحار الأنوار، ج 54 ص 170

2- . همان، ج 58 ص 45؛ الكافي، ج 1 ص 389

3- . بصائر الدرجات، ج 1 ص 20

فَأَجْرَبْتُ إِخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَيُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقٌّ وَمَنْ لَزِمَهَا لِحِقٌّ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ؛ (1)

محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی (علیه السلام) بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم. حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی به وحدانیتش متفرد و بی بدیل بود. سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید و پس از آن یک هزار سال از آفرینش دست شست سپس بعد از این مدت کلیه اشیاء را آفرید و این سه نور پاک را بر این آفرینش شاهد گرفت و فرمانبرداری از آنان را در تمامی اشیا جاری نمود (بر آن ها واجب کرد) و جریان تدبیر امور را به آنان واگذار نمود. آنان حرام و حلال را وضع نمودند که کرده آنان جز به مشیت خدا نبود پس آن ها هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند ولی هرگز جز آن چه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! این است آن دیانتی که هر که از آن جلو رود (غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده] و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است. ای محمد! همواره ملازم این دیانت باش».

علامه مجلسی (علیه السلام) در شرح این حدیث گوید:

«فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا» یعنی آفرینش اشیاء را در نزد آنان انجام داد و آن ها بر چگونگی و اسرار خلقت اشیاء آگاه بودند. (علم به خلقت اشیاء)

ص: 90

«وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا» یعنی فرمانبرداری از آنان را بر تمامی اشیاء حتی جمادات و اجرام سماوی و ارضی، مثل شق القمر و... واجب و فرض نمود. (اگر شق القمر شود و یا ردّ الشمس صورت پذیرد جای تعجیبی نیست چرا که آنان مامور به دستور مولایشان هستند).

«وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ» یعنی حرام کردن و حلال نمودن و انجام دادن و انجام ندادن را بر دوش آنان نهاد، هرچند که ظاهر عبارت و حال می رساند که تدبیر نظام این عالم را از حرکات و سکنات و روزی و... بر عهده آنان گذارد. [\(1\)](#)

نکات در این روایت:

1. شرافت در خلقت (خلقت نوری)

2. فرمانبرداری از آنان بر همه خلق واجب است.

3. تدبیر امور عالم به آنان واگذار شده است.

در روایت آمده «ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ» خداوند همه چیز را خلق کرد و امور همه خلق را به ذوات مقدسه سپرد «وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ». در قرآن کریم آمده «فَالْمُذَبِّبَاتِ أَمْرًا» ملائکه امور خلق را تدبیر می کنند، در صورتی که امور خلق به ذوات مقدسه سپرده شده؛ لذا چنین برداشت می شود که ملائکه برای تدبیر امور به محضر امام معصوم می رسند و کسب وظیفه می کنند. نکته مهم: این نوع تفویض با کسانی که قائل به تفویض اند (مفوضه) قابل قیاس نیست و آنان مردودند.

ص: 91

4. اراده ذوات مقدسه همان اراده خداوند متعال است و برخلاف خداوند چیزی را نمی خواهند.

2. «مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، بِإِسْمِ نَادِيهِ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ حِينَ لَا سَمَاءَ مَبْنِيَّةً وَ لَا أَرْضَ مَدْحِيَّةً وَ لَا ظُلْمَةَ وَ لَا نُورَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ وَ لَا نَارَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ فَكَيْفَ كَانَ بَدْءُ خَلْقِكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ يَا عَمَّ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْهَا نُورًا ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا ثُمَّ خَلَطَ النُّورَ بِالرُّوحِ فَخَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَكُنَّا نُسَبِّحُهُ حِينَ لَا تَسْبِيحَ وَ نَقْدِّسُهُ حِينَ لَا تَقْدِيسَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْشِئَ خَلْقَهُ فَتَقَّ نُورِي فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ فَالْعَرْشُ مِنْ نُورِي وَ نُورِي مِنَ نُورِ اللَّهِ وَ نُورِي أَفْضَلُ مِنَ الْعَرْشِ ثُمَّ فَتَقَّ نُورٌ أُخِي عَلِيٌّ فَخَلَقَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ فَالْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ وَ نُورِ عَلِيٍّ مِنَ نُورِ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ فَتَقَّ نُورٌ ابْنَتِي فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَالسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضُ مِنْ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مِنَ نُورِ اللَّهِ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ فَتَقَّ نُورٌ وَلَدِي الْحَسَنَ وَ خَلَقَ مِنْهُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ فَالشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ مِنْ نُورِ وَلَدِي الْحَسَنَ وَ نُورِ الْحَسَنَ مِنَ نُورِ اللَّهِ وَ الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ ثُمَّ فَتَقَّ نُورٌ وَلَدِي الْحُسَيْنَ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجَنَّةُ وَ الْحُورُ الْعِينُ فَالْجَنَّةُ وَ الْحُورُ الْعِينُ مِنْ نُورِ وَلَدِي الْحُسَيْنَ وَ نُورِ الْحُسَيْنَ مِنَ نُورِ اللَّهِ وَ وَلَدِي الْحُسَيْنُ أَفْضَلُ مِنَ نُورِ الْجَنَّةِ وَ الْحُورِ الْعِينِ الْخَبَرُ؛ (1)

مصباح الانوار به سندش از انس نقل می کند که پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: قطعا و یقینا خدا مرا آفرید و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید پیش از

ص: 92

آن که آدم را بیافریند آنکه که نه آسمانی ساخته و نه زمینی گسترده بود و نه ظلمتی و نه نوری، نه خورشیدی و نه ماهی و نه آتشی؛ عباس گفت: آغاز آفرینش شما چگونه بوده است؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای عمو! چون خدا خواست ما را بیافریند یک کلمه ای گفت و از آن نوری آفرید باز یک کلمه ای گفت و از آن روحی آفرید و آن نور را به آن روح درآمیخت و مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید و او را تسبیح گفتیم و تقدیس کردیم و تقدیسی نبود و چون خدا خواست که خلقتش را آفریند نور مرا گشود و از آن عرش خود را آفرید و عرش از نور من است و نور من از نور خدا و نور من برتر از عرش است؛ سپس نور برادرم علی را گشود و از آن فرشته ها را آفرید و فرشته ها از نور علی هستند و نور علی از نور خدا است و علی برتر است از فرشته ها؛ سپس نور دخترم فاطمه را گشود و از آن آسمان و زمین را آفرید و آسمان ها و زمین از نور دخترم فاطمه اند و نور دخترم فاطمه از نور خدا است و دخترم فاطمه برتر است از آسمان ها و زمین؛ سپس نور فرزندانم حسن را گشود و از آن خورشید و ماه را آفرید و این هر دو از نور فرزندانم حسنند و نور حسن از نور خدا است و حسن برتر است از خورشید و ماه؛ سپس نور فرزندانم حسین را گشود و از آن بهشت و حورالعین را خلق کرد و بهشت و حورالعین از نور فرزندانم حسین باشند و نور او از نور خدا و فرزندانم حسین برتر است از نور بهشت و حورالعین».

نکته ای در این روایت:

«فَتَقَى»:

نور ائمه (علیهم السلام) یک نور و آن نور خداوند متعال است، لذا نور همه ایشان در خلقت عرش، ملائکه، آسمان و زمین، خورشید و ماه، بهشت و حورالعین و... دخیل است زیرا جنس نور یکی است. اما نکته جالب توجه این است که قوام عرش به نور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، قوام ملائکه به نور امیرالمومنین (علیه السلام)،

یعنی هر آنچه از علم در ملائکه باشد از منشاء خلقت خود دریافته اند و در کسب علم به اصل وجودی خود رجوع می کنند و از آن منبع پرفیض سیراب می شوند (که جلوتر در عبارات زیارت جامعه کبیره به این مطلب می پردازم) و قوام آسمان و زمین به نور زهرای (علیها السلام) مرضیه است، قوام خورشید و ماه به نور امام مجتبی (علیه السلام) و قوام بهشت و حورالعین به سیدالشهدا (علیه السلام) است و همه آن مخلوقات متصل به منابع نوری خود هستند و سیر تکاملی خود را طی می کنند و از منابع وجودی خود بهره می برند و تا زمان معلومی که علمش نزد خداست در پرتوی انوار اصلی خود در حیات و در گردش اند و همه موجودات عالم نیز در پرتوی آنان سیر تکاملی خود را می گذرانند؛ روایت بسیار زیبایی از امام باقر (علیه السلام) است:

«يَرْجِعُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَى أَصْلِهِ وَ جَوْهَرِهِ وَ عُنْصُرِهِ؛ (1)

هرچیز به اصل و جوهر و مایه ی خود برمی گردد».

3. «کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة من كتاب الواحدة عن أبي محمد الحسن بن عبد الله الكوفي عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن حنبل عن الثمالي عن أبي جعفر (عليه السلام) قال قال أمير المؤمنين (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ تَقَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا ص وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا فَأَسَّ كُنْهُ اللَّهَ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أَسْكَنَهُ فِي أَبدَانِنَا فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ وَ بَنَّا احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ فَمَا زِلْنَا فِي طُلَّةٍ خَضِرَاءَ حَيْثُ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ وَ لَا

ص: 94

در تأویل الایات الظاهره به سندی از امام باقر(علیه السلام) نقل کرده که امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی یگانه است و در یگانگی خود تنها بود، سپس کلمه ای برآورد و آن نور گردید؛ سپس از آن نور محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) را آفرید و مرا و فرزندانم را آفرید؛ سپس کلمه ای گفت و روحی شد و آن را در این نور جا داد و در تن های ما نهاد. پس مائیم روح خدا و کلمات او و ما پرده دار او هستیم در برابر خلقتش و پیوسته در سایبانی از نور بودیم، آنجا که نه خورشید بود نه ماه، نه شب و نه روز و نه دیده بینا؛ خدا را پرستیدیم و تقدیس کردیم و تمجید نموده و تسبیح گفتیم پیش از آن که خلق را بیافریند».

نکته لطیفی در این روایات آمده است که خداوند تکلم به کلمه ای کرد و نور ائمه (علیهم السلام) را خلق نمود. سوال می شود آن کلمه چیست؟ خداوند تکلم به چه کلمه ای کرد؟ در روایات متعددی من جمله روایت فوق می توانیم به پاسخ سوال خود دست یابیم. در این روایت آمده: «فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَاتُهُ»؛ حضرات معصومین (علیهم السلام) «كَلِمَةُ اللَّهِ» هستند. لذا چنین برداشت می شود که خداوند متعال به نام ایشان تکلم کرده و سپس خلق نموده؛ به این ترتیب که هنگام خلقت امیرالمؤمنین(علیه السلام) خداوند نام حضرت را تکلم نموده است و هنگام خلقت حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) نام ایشان را تکلم نموده است و به همین ترتیب. کمی دقیق تر و لطیف تر این که خداوند تکلم نمود به نام نامی «محمد» (ای نور

ص: 95

من) تو محمد باش تکلم نمود به نام نامی «علی» (ای نور من) تو علی باش و تکلم نمود به نام نامی «فاطمه» (ای نور من) تو فاطمه باش و....

4. «حدثنا سليمان بن أحمد قال: أخبرني الريان بن مسلم، عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر، قال: سمعت سلام بن أبي عمرة قال: سمعت أبا سلمى راعي رسول الله يقول: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: ...يا محمد إني خلقتك و خلقت عليا و فاطمة و الحسن و الحسين من سنخ نوري، و عرضت ولايتكم على أهل السماوات و الأرضين، فمن قبلها كان عندي من المؤمنين، و من جحدها كان عندي من الكافرين، يا محمد! لو أن عبدا من عبادي عبدني «حدثنا سليمان بن أحمد قال: أخبرني الريان بن مسلم، عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر، قال: سمعت سلام بن أبي عمرة قال: سمعت أبا سلمى راعي رسول الله يقول: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: ...يا محمد إني خلقتك و خلقت عليا و فاطمة و الحسن و الحسين من سنخ نوري، و عرضت ولايتكم على أهل السماوات و الأرضين، فمن قبلها كان عندي من المؤمنين، و من جحدها كان عندي من الكافرين، يا محمد! لو أن عبدا من عبادي عبدني حتى ينقطع أو يصير كالشن البالي، ثم أتاني جاحدا لولايتكم، ما غفرت له أو يقر بولايتكم؛(1)

ابی سلمی، چوپان پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: شبی که به معراج برده شدم خداوند جل ثنائه به من فرمود: ای محمد! من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهما السلام) را از سنخ نور خود خلق کردم و ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین عرضه کردم. پس هر کس ولایت شما را قبول کند نزد من از مؤمنین خواهد بود و هر کس منکر ولایت شما شود نزد من از کافرین خواهد بود. ای محمد! اگر بنده ای از

ص: 96

بندگانم مرا آن چنان عبادت کند که همچون مُشک پوسیده گردد پس نزد من آید در حالی که ولایت شما را نداشته باشد او را وارد بهشت نخواهم کرد».

نکته: طبق این آیه ملاک کفر و ایمان ولایت ائمه (علیهم السلام) است.

در زیارت نامه امام زمان (علیه السلام) می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي بِهِ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ وَيُفْرَجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (1)

سلام بر تو ای نور خدا که به این نور اهل هدایت به حق هدایت می یابند و به این نور فرج برای اهل ایمان حاصل می شود».

در نتیجه، ائمه (علیه السلام) نور خداوند متعال اند و این نور همیشه متصل به خداست و جدایی میان حقیقت نوریه آنان با نور پروردگار عالمیان نیست. با توجه به خلقت عوالم وجود از نور ایشان به این نتیجه می رسیم که ائمه (علیه السلام) در زنجیره هستی جایگاه زیر بنایی دارند که موجودات روی آن بنا شده و استوار گردیده اند.

نکته: نه فقط جنس خلقت ایشان از نور خداوند متعال است بلکه اسمشان نیز اسم خداست به دلالت آیه قرآن و روایات متعددی در این موضوع که به آن ها اشاره می کنیم:

ص: 97

الف (دلالت قرآنی

در قرآن کریم اشاره شده که برای خداوند متعال بهترین نام ها می باشد که خدا را به آن نام ها بخوانید:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (1)

و بهترین نام ها برای خداست؛ خدا را به آن [نام ها] بخوانید و کسانی که نام های او را تحریف می کنند [و بر غیر او می نهند] رها سازید. آن ها به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند می بینند».

در تفسیر این آیه شریفه و آیات مشابه آن چنین آمده است:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْجَرِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ جَمِيعًا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: به خدا قسم، اسمای حسنی ما هستیم و خدا عمل کسی از بندگان را نمی پذیرد مگر با معرفت و شناخت نسبت به ما».

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): نَحْنُ إِلَّا سَمُ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي إِذَا سَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا أَجَابَ؛ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْمَكْتُوبَةُ عَلَى الْعَرْشِ وَلِأَجْلِنَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ وَالْكَرْسِيَّ

ص: 98

1- . اعراف، 180

2- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 144

وَالْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَمِنَّا تَعَلَّمَتِ الْمَلَائِكَةُ التَّسْبِيحَ وَ التَّقْدِيسَ وَ التَّوْحِيدَ وَ التَّهْلِيلَ وَ التَّكْبِيرَ وَ نَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ؛(1)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: ما امامان، نام پوشیده و نهان خدا هستیم. مائیم اسماء الحسنی که چون خداوند عزوجل به آن نام ها خوانده شود اجابت کند؛ مائیم نام های نوشته شده بر عرش الهی و خداوند عزوجل به خاطر ما آسمان، زمین، عرش، تخت فرمانروایی، بهشت و جهنم را آفریده است و فرشتگان تسبیح، تقدیس، توحید، تهلیل و تکبیر را از ما فراگرفته اند و مائیم آن کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خدا [به واسطه ی آن کلمات] توبه او را پذیرفت».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ وَاللَّهُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ ... بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أُيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ وَ نَزَلَ الْغَيْثُ مِنَ السَّمَاءِ وَ نَبَتَ عُشْبُ الْأَرْضِ؛(2)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: ما آن اسمای حسنی هستیم که خداوند عملی را از بندگان قبول نخواهد کرد مگر با معرفت ما. به خدا قسم! ما همان کلماتی هستیم که آدم از خدا فراگرفت و خداوند توبه او را پذیرفت. به واسطه ی ما درختان میوه می دهند و میوه ها می رسند و نهرها جاری می گردد و باران از آسمان می بارد و گیاه در زمین می روید».

ص: 99

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 27، ص: 38

2- . همان، ج 25، ص: 5

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَنَا أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَى وَ أَمْثَالُهُ الْعُلْيَا وَ آيَاتُهُ الْكُبْرَى؛ (1)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: اسماء حسنی خداوند متعال من هستم، مثل های برتر و نشانه های بزرگ خداوند هستم».

همچنین در زیارت نامه امیرالمومنین (علیه السلام) ایشان را «اسم الله» خطاب می کنیم:

«السَّلَامُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ، وَوَجْهِهِ الْمُضِيِّ...» (2)

سلام بر نام پسندیده خدا و چهره تابان او...».

عالم، عالم اسماء الهی است و معرفت خداوند متعال و ارتباط با ساحت قدسی او، جز به واسطه اسماء حسنايش ممکن نیست؛ لذا عالم، عالم اسم خدا است و تجلی اسماء حق تعالی است و آغاز عالم هم باید به اسم خدا باشد (بکم فتح الله و بکم یختم) و وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) است که اسم الله اکبر و اعظم اسمای الهی و مقدم بر سایر اسماء است. کسی که وجه الله، عین الله، اذن الله، لسان الله و ید الله است می تواند محل تجلی تام اسماء و صفات خدا هم باشد؛ ائمه معصومین (علیهم السلام) می توانند مظهر نود و نه اسم و صفات خداوند متعال باشند.

ص: 100

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 53، ص: 47

2- . همان، ج 97، ص: 246؛ المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: 209؛ سفينة البحار، ج 2، ص: 441؛ إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج 2، ص: 610؛ الغارات (ط - الحديثة)، ج 2، ص: 849؛ المزار (للشهيد الاول)، ص: 94؛ زاد المعاد (مفتاح الجنان)، ص: 267

روایات متعددی در کتب شیعه و سنی از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر شده که به صراحت بیان می کند نام ذوات مقدسه نام خداوند متعال است. همان طور که خلقت ایشان از نور ذات و عظمت خداوند متعال است نام ایشان نیز برگرفته از نام اوست. در حقیقت خداوند در ابتدا به وجود مبارک ذوات مقدسه برای خود نامی را ایجاد و بر ایشان قرار داد.

1. «عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) أنه قال: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ أَبَا الْبَشَرِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ النَّفْتَ آدَمَ يَمْنَةَ الْعَرْشِ فَإِذَا فِي النُّورِ خَمْسَةُ أَشْبَاحٍ سَجْدًا وَ رُكْعًا. قَالَ آدَمُ: هَلْ خَلَقْتَ أَحَدًا مِنْ طِينٍ قَبْلِي؟ قَالَ: لَا يَا آدَمُ. قَالَ: فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ الْأَشْبَاحُ الَّذِينَ أَرَاهُمْ فِي هَيْئَتِي وَ صُورَتِي؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ مِنْ وَلَدِكَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ، هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ شَقَّقْتَ لَهُمْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِي لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ، وَ لَا الْعَرْشَ وَ لَا الْكَرْسِيَّ، وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ، وَ لَا الْمَلَائِكَةَ وَ لَا الْإِنْسَ وَ لَا الْجِنَّ، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ، وَ أَنَا الْعَالِي وَ هَذَا عَلِيٌّ، وَ أَنَا الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ، وَ أَنَا الْإِحْسَانُ وَ هَذَا الْحَسَنُ، وَ أَنَا الْمَحْسَنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ، أَلَيْتَ بَعَزْتَنِي أَنْ لَا يَأْتِيَنِي أَحَدٌ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ بُغْضٍ أَحَدُهُمْ إِلَّا أَدْخَلَهُ نَارِي وَ لَا أَبَالِي، يَا آدَمُ هَؤُلَاءِ صَفَوَتِي بِهِمْ أَنْجِيهِمْ وَ بِهِمْ أَهْلِكُهُمْ، فَإِذَا كَانَ لَكَ إِلَهٌ حَاجَةٌ فَبِهَؤُلَاءِ تَوَسَّلْ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: نَحْنُ سَفِينَةُ النِّجَاةِ مِنْ تَعَلَّقَ بِهَا نَجَا، وَ مَنْ حَادَ عَنْهَا هَلَكَ؛ (1)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چون خدای تعالی آدم ابو البشر را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم متوجه جانب راست عرش شد و پنج شبیح را

ص: 101

که در سجود و رکوع بودند در میان نور دید و گفت: آیا پیش از من دیگری را از خاک آفریده ای؟ خداوند فرمود: نه ای آدم، گفت: این اشباح پنج گانه ای که در هیأت و صورت خود می بینم چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان پنج تن از فرزندان تو هستند که اگر نبودند تو را نمی آفریدم. اینان پنج تن اند که نام هایشان را از اسماء خود در آورده ام؛ اگر ایشان نبودند بهشت و دوزخ، عرش و کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان و انس و جن را نمی آفریدم. پس من محمودم و این محمد است و من عالی ام و این علی است و من فاطرم و این فاطمه است و من احسانم و این حسن است و من محسنم و این حسین است. به عزت خود سوگند می خورم که هیچ کسی به سوی من نمی آید که به اندازه خردلی کینه ایشان در دل داشته باشد مگر آن که وی را به دوزخ می اندازم و باک ندارم. ای آدم! اینان برگزیده من می باشند به آن ها نجات می بخشم و به آن ها هلاک می کنم و چون تو را نیازی باشد به آنان متوسل شو. پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما کشتی نجاتیم که هر کس به آن پیوست نجات یافت و هر کس روی گرداند نابود شد. پس هر کس را نیازی به خداوند باشد، او را به ما اهل بیت بخواند».

نکته: نه تنها نام ذوات مقدسه نام خداست، بلکه اگر ایشان نبودند خداوند چیزی را خلق نمی کرد.

2. «الْعَجَلِيُّ عَنْ ابْنِ زَكْرِيَّا عَنْ ابْنِ حَبِيبٍ عَنْ ابْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (عليه السلام) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا وَعِنْدَهُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحُسَيْنُ وَالحُسينُ فَقَالَ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ خَلْقٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَقَّ لِي أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِهِ

فَهُوَ مَحْمُودٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ وَشَقَّ لَكَ يَا عَلِيُّ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَأَنْتَ عَلِيٌّ وَشَقَّ لَكَ يَا حَسَنُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْمُحْسِنُ وَأَنْتَ حَسَنٌ وَشَقَّ لَكَ يَا حُسَيْنُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ ذُو الْإِحْسَانِ وَأَنْتَ حُسَيْنٌ وَشَقَّ لَكَ يَا فَاطِمَةُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْفَاطِرُ وَأَنْتَ فَاطِمَةُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي سَيِّدٌ لِمَنْ سَأَلْتَهُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَمُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَابْغِضْ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَوَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ لِأَنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ؛ (1)

روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نزد او بودند پیامبر فرمود: سوگند به کسی که مرا به عنوان بشیر به حق برانگیخت آفریده ای محبوب تر و گرامی تر از ما نزد خداوند به روی زمین وجود ندارد. به راستی که خدای تبارک و تعالی برگرفت برای من نامی از نام های خود؛ او محمود است و من محمد و برگرفت نامی برای تو یا علی از نام های خود، او علی اعلی است و تو علی و برگرفت برای تو ای حسن نامی از نام های خویش، او محسن است و تو حسن و برگرفت برای تو ای حسین نامی از نام های خویش، او ذوالاحسان «صاحب نیکی» و تو حسین هستی و برگرفت نامی برای تو ای فاطمه از نام های خویش، او فاطر است و تو فاطمه».

3. عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ (عليهم السلام) فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله و سلم) يَا سَلْمَانُ فَهَلْ عَلِمْتَ مَنْ نَقَّبَانِي وَمَنِ الْإِثْنَا عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْإِمَامَةِ بَعْدِي فَقُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ يَا سَلْمَانُ خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَدَعَانِي فَاطِمَةُ فَطَعْتُ وَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا فَدَعَاهُ فَاطِعَهُ وَخَلَقَ مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ فَاطِمَةً فَدَعَاهَا فَاطِعَتَهُ وَ

ص: 103

خَلَقَ مِنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَدَعَاَهُمَا فَطَاعَاهُ فَسَمَّانَا بِالْحَمْسَةِ الْأَسْمَاءِ مِنْ أَسْمَائِهِ اللَّهُ الْمَحْمُودُ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ اللَّهُ الْعَلِيُّ وَ هَذَا عَلِيٌّ وَ اللَّهُ الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ وَ اللَّهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَ هَذَا الْحَسَنُ وَ اللَّهُ الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ ثُمَّ خَلَقَ مِنَّا مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَئِمَّةٍ فَدَعَاَهُمْ فَطَاعُوهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَ أَرْضاً مَدْحِيَّةً أَوْ هَوَاءً أَوْ مَاءً أَوْ مَلَكاً أَوْ بَشِراً وَ كُنَّا بِعِلْمِهِ نُوراً نُسَبِّحُهُ وَ نَسْمَعُ وَ نُطِيعُ؛ (1)

سلمان فارسی (علیهم السلام) می گوید روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: ای سلمان! آیا می دانی جانشینان من و آن دوازده نفری که خدا بعد از من برای امامت بعد از من برگزیده چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از نور پاک خودش آفرید، پس مرا خواند، اطاعتش کردم و از نور من علی را آفرید، پس علی (علیه السلام) را خواند، علی نیز اطاعت کرد. از نور من و نور علی، فاطمه را خلق کرد، پس خداوند او را خواند و فاطمه (علیها السلام) او را اطاعت نمود. سپس از من و علی و فاطمه، حسن و حسین (علیهما السلام) را آفرید. ایشان را خواند پس خدا را اطاعت کردند. آن گاه خداوند ما را به پنج اسم از اسماء مبارکش نامگذاری فرمود؛ خداوند محمود است و من محمد. خداوند، علی است و این هم علی. خداوند، فاطر و شکافنده است و این فاطمه است. خداوند، صاحب احسان است و این حسن است و خداوند، محسن است و این حسین. سپس از ما و از نور حسین، نه امام (علیهم السلام) را آفرید، پس ایشان را خواند و آنها نیز اجابت کردند و این همه پیش از آن بود که خداوند عزوجل آسمان بلند و زمین

ص: 104

گسترده، هوا، آب، فرشته و بشر را خلق نماید و ما به علم خداوند نورهایی بودیم که او را تسبیح می گفتیم و امر او را شنیده، اطاعت و اجابتش می نمودیم».

نتیجه گیری

در روایات فوق نیز به صراحت اشاره شده که نام ائمه (علیهم السلام) نام خداست چرا که خداوند متعال اراده فرموده که نام ذوات مقدسه را از نام های خودش انتخاب نماید. از همه جالب تر این که بین اسم و صفت فرق است. اسم برای شناختن و صدا زدن و صفت برای بیان ویژگی های صاحب اسم است. لذا ائمه (علیهم السلام)، محل تجلی تام همه اسماء و صفات الهی اند؛ ائمه (علیهم السلام) مظهر و مظهر اسماء و صفات الهی اند و این جایگاهی است که عقول را از درک و فهم و شناخت ایشان حیرت زده می کند و احدی از خلائق نمی تواند ادعا کند که حضرات معصومین (علیهم السلام) را به حقیقتشان شناخته است. لذا هر کسی هم شناختی دارد بنا به ظرفیت درونی و رخصت ذوات مقدسه بوده است.

کسی را که نامش نام خدا و جنس خلقتش از جنس خدا باشد چه کسی می تواند به معنای واقعی درک کند و یا بفهمد؟

اسم الله، غرق و فانی در ذات حضرت احدیت است و آن کسی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شأن و منزلت او فرمود: «لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ (1)»؛ در تعریف این عبارت علماء فریقین نتوانستند به معنایش برسند چون فوق حدّ تصوّر است. «اسم الله» کسی است که علامت و نشانه خداوند

ص: 105

1- . مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 221؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 39، ص: 313؛ به این عبارت نیز آمده است: «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): إن عليا ممسوس في ذات الله». بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 107، ص: 31

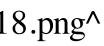
متعال است و آن امیرالمومنین (علیه السلام) است. روایت بسیار طولانی و در عین حال بسیار زیبا و سرشار از معارف از لسان مبارک امام باقر (علیه السلام) صادر شده که بخشی از آن در استدلال ما به این بخش قابل تامل و توجه است:

«... قَالَ جَابِرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ أَلْهَمَنِي فَضْلَ لَكُمْ وَ وَفَّقَنِي لِبَطَاعَتِكُمْ مُؤَالَاةَ مَوَالِيكُمْ وَ مُعَادَاةَ أَعْدَائِكُمْ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا جَابِرُ أَوْ تَدْرِي مَا الْمَعْرِفَةُ؟ الْمَعْرِفَةُ اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ أَوَّلًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي ثَانِيًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَبْوَابِ ثَالِثًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَنْبَاءِ رَابِعًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَرْكَانِ خَامِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ التَّقَبُّلِ سَادِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ التَّجَبُّلِ سَابِعًا...

يَا جَابِرُ اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ وَ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي أَمَّا اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ الْقَدِيمِ الْغَائِبِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ هُوَ غَيْبٌ بَاطِنٌ سَ تَدْرِكُهُ كَمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَمَّا الْمَعَانِي فَتَحْنُ مَعَانِيهِ وَ مَظَاهِرُهُ فَيَكُونُ اخْتِرَاعًا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَ فَوْضَ إِلَيْنَا أُمُورَ عِبَادِهِ فَتَحْنُ نَفْعُلُ بِإِذْنِهِ مَا نَشَاءُ وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهِ وَ إِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ وَ نَحْنُ أَحَلَّنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا الْمَحَلَّ وَ اصْطَفَانَا مِنْ بَيْنِ عِبَادِهِ وَ جَعَلْنَا حُجَّتَهُ فِي بِلَادِهِ فَمَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا وَ رَدَّهُ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ جَلَّ إِسْمُهُ وَ كَفَرَ بِآيَاتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ يَا جَابِرُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَقَدْ أَثْبَتَ التَّوْحِيدَ لِأَنَّ هَذِهِ الصِّفَةَ مُوَافِقَةٌ لِمَا فِي الْكِتَابِ الْمُنَزَّلِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ؛ (1)

جابر گفت: حمد خدا را که بر ما منت نهاد به معرفت شما و فضل و مقام شما را به ما فهماند و توفیق اطاعت و دوستی با دوستان شما و دشمنی با دشمنان را به ما عنایت کرد. فرمود: جابر میدانی معرفت چیست؟ مرحله اول: معرفت، اثبات توحید و یکتائی خدا است؛ مرحله دوم: معرفت معانی؛ مرحله سوم: معرفت ابواب و مرحله چهارم: معرفت

ص: 106

و شناسائی مردم است؛ مرحله پنجم: شناختن ارکان و مرحله ششم: شناختن نقباء و پاکان است و در مرحله هفتم: شناختن نجباء و اما معانی: ما معانی خدا و مظاهر او در میان شمائیم. ما را از نور ذات خویش آفرید و به ما امور بندگان خود را واگذارد؛ ما با اجازه او هر چه بخواهیم انجام می دهیم. ما وقتی بخواهیم خدا می خواهد و اراده کنیم خدا اراده می کند. ما را خداوند به این مقام رسانیده و از بین بندگان خود برگزیده و ما را حجت خویش در زمین قرار داده است. هر کسی یکی از این ها را منکر شود و رد کند خدا را رد کرده و کافر به آیات و انبیاء و پیامبران او شده است. ای جابر! هر که خدا را با این صفت بشناسد اثبات توحید کرده چون این صفت موافق قرآن مجید است در این آیه: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ».

ارتباط جنس جسم امام و ارواح شیعیان

خداوند متعال ائمه (علیهم السلام) را از نور ذات و عظمت خویش آفرید و بدن های مطهرشان را از ماده ای که محزون و مکنون است به این معنی که از اسرار است و از همه خلق پوشیده و کسی به آن آگاه نیست آفرید و سپس ارواح شیعیان را از همان ماده ای که جسم امام را آفریده خلق کرده است و لذا ارواح انبیاء و اولیاء و شیعیان، خلق شده از جسم امام معصوم است و جسم انسان را از خاک خلق نمود. برای اثبات این مطلب آیات و روایات را بررسی می نماییم:

نوع خلقت جسم انسان در قرآن کریم:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ؛ (1)

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده ای از گِل آفریدیم».

ص: 107

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشُرُونَ؛ (1)

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که شما را از خاکی [بی جان] آفرید».

در کتاب شریف اصول کافی بابی است به نام: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ الْأَوَّلَةَ وَأَرْوَاحَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ (علیهم السلام)؛ باب خلقت بدن های مطهر و ارواح و قلوب ائمه (علیهم السلام)» که روایات آن را می بینیم:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شَيْعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: خداوند متعال ما (جسم ما) را از علیین خلق کرد و ارواح ما را از بالاتر از آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علیین آفرید و پیکرهایشان را پایین تر از آن آفرید. پس قرابت میان ما و آن ها به این خاطر است و دل های آنان مشتاق ماست».

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الزَّعْفَرَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ... وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شَيْعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا...؛ (3)

ص: 108

1- روم، 20

2- الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 389

3- همان، ج 1، ص: 389

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: خداوند متعال ما را از نور عظمت خویش آفرید و آنگاه آفرینش (جسم) ما را از گلی که در خزانه ای پوشیده و مخفی است صورتگری کرد و ارواح شیعیان ما را از جسم ما خلق نمود».

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِّيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ (1) شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا لِأَنَّهُمْ خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: "كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عَلِّيِّينَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِّيُونَ" كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُ الْمُقَرَّبُونَ" (2) وَ خَلَقَ عَدُونَنَا مِنْ سَجِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ

لِأَنَّهُمْ خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ (3)؛ (4)

ابوحمزہ ثمالی (علیہم السلام) می گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) فرمودند: همانا خداوند ما را از بالاترین درجه علیین آفرید و دل های (ارواح) شیعیان ما را از آن چه ما را آفرید خلق نمود و پیکرهایشان را از درجه ای پایین تر آفرید و از این رو دل های (ارواح) شیعیان به ما متوجه است زیرا از آن چه ما آفریده شده ایم آفریده شده اند؛ سپس این آیات را تلاوت فرمودند: «این چنین نیست [که این سبک مغزان درباره نیکان می پندارند] بلکه پرونده نیکان در علیین است* و تو چه می دانی علیین چیست؟* قضا و سرنوشتی حتمی [برای

ص: 109

1- قلب شیعیان منظور همان روحشان است.

2- . مطففین، 18-21

3- . همان، 7-9

4- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 390

نیکان] است» و دشمنان ما را از سجین آفرید و دل های پیروانشان را از آن چه آن ها را آفریده خلق نمود و پیکرهایشان را پایین تر از آن آفرید از این رو دل های پیروانشان به آن ها متوجه است زیرا این ها آفریده شدند از آن چه آن ها آفریده شدند سپس این آیات را تلاوت فرمودند: «این چنین نیست که می پندارند [در آن روز] یقیناً پرونده بدکاران در سجّین است* و تو چه می دانی که سجّین چیست؟* قضا و سرنوشتی حتمی [برای خائن] است».

در روایت فوق اشاره به آیاتی از «سوره مطفین» شده است که در تفسیر آن علاوه بر این روایت، روایات دیگری آمده که آنان را نیز بررسی می نماییم:

«كَلاَّ إِنَّ كِتَابَ الْآبَرَارِ لَفِي عِلِّيْنَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ؛ این چنین نیست [که این سبک مغزان درباره نیکان می پندارند] بلکه پرونده نیکان در عِلّیین است* تو چه می دانی عِلّیین چیست؟* قضا و سرنوشتی حتمی [برای نیکان] است».

تفسیر آیات:

«عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ مُبْتَدِعٍ مِنْ نُورٍ رَسَخَ ذَلِكَ النُّورُ فِي طِينَةٍ مِنْ أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شَيْعَتِنَا مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبَدَانَنَا وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ دُونَ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوَى إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا مِنْهُ ثُمَّ قَرَأَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْآبَرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُ الْمُقَرَّبُونَ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ قُلُوبَ أَعدَائِنَا مِنْ طِينَةٍ مِنْ سِجِّينَ؛ (1)

زیدبن شحّام از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی ما را از نوری که در طینتی از اعلاء عِلّیین رسوخ نموده آفرید و قلوب

ص: 110

شیعیانمان را از آن چه بدن های ما را از آن آفرید ایجاد کرد و بدن هایشان را از طینتی دیگر خلق نمود، لذا دل هایشان به ما مایل می باشد، سپس آیات زیر را تلاوت فرمود: «كَلاَّ إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ * كِتَابٌ مَرْفُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» پس از آن فرمود: «خداوند تبارک و تعالی قلوب دشمنان ما را از طینت سجّین و ابدانشان را از طینت دیگری آفرید».

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَهُوَ يُخَاطِبُ عَلِيًّا (عليه السلام) يَقُولُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءَ مَعَهُ فَخَلَقَنِي وَ خَلَقَكَ رُوحَيْنِ مِنْ نُورٍ جَلَالِهِ وَ كُنَّا أَمَامَ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ نَقْدِّسُهُ وَ نَحْمَدُهُ وَ نُهَلِّلُهُ وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بَيْنَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ خَلَقَنِي وَ إِيَّاكَ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ طِينَةِ عَلَيٍّ وَ عَجَنَّا بِذَلِكَ الثُّورِ وَ غَمَسْنَا فِي جَمِيعِ الْأَنْوَارِ وَ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ ثُمَّ خَلَقَ آدَمَ وَ اسْتَدْعَى صَ لَبَّهُ تِلْكَ الطِّينَةَ وَ الثُّورَ فَلَمَّا خَلَقَهُ اسْتَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ ظَهْرِهِ فَاسْتَنْطَقَهُمْ وَ قَرَّرَهُمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ فَأَوَّلُ خَلْقٍ أَقَرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ أَنَا وَ أَنْتَ وَ النَّبِيُّونَ عَلَى قَدَرِ مَنَازِلِهِمْ وَ قُرْبِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى صَدَقْتُمَا وَ أَقْرَبْتُمَا يَا مُحَمَّدُ وَ يَا عَلِيُّ وَ سَبَقْتُمَا خَلْقِي إِلَى طَاعَتِي وَ كَذَلِكَ كُنْتُمَا فِي سَابِقِ عِلْمِي فَيَكُمَا فَائِزَتُمَا صَ فُوتِي مِنْ خَلْقِي وَ الْأَيِّمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمَا وَ شَيْعَتُكُمَا وَ كَذَلِكَ خَلَقْتُكُمْ؛ (1)

عبدالله بن عباس گوید: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «علی جان! خداوند عزوجل بود و چیزی همراه او موجود نبود و من و تو را به صورت دو روح از نور جلالش آفرید و ما مقابل عرش پروردگار جهانیان، خداوند را تسبیح و تقدیس و حمد و ستایش می کردیم و این در زمانی بود که هنوز آسمان ها و زمین ها آفریده نشده بودند. آنگاه که خداوند متعال خواست آدم را بیافریند، من و تو را از یک گل آفرید؛ از گل علیّین آفرید و ما را با آن نور درآمیخت و ما را در تمامی انوار و رودهای بهشتی فرو برد.

ص: 111

سپس آدم را آفرید و آن گل و آن نور را در صُلب او به امانت گذاشت و هنگامی که وی را آفرید، ذرّیه و اولاد وی را از صُلب او خارج نمود و در مورد ربوبیت خود از آن ها اعتراف گرفت. اولین آفریدگانی که به ربوبیت او اعتراف کردند من و تو و پیامبران به ترتیب رتبه و درجه نزدیکی آن ها به خداوند عزّوجلّ بودیم و خداوند عزّوجلّ فرمود: ای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ای علی (علیه السلام)! صداقت ورزیدید و اعتراف کردید و در اطاعت و پیروی از من، بر تمامی آفریدگانم پیشی گرفتید و در علم قدیم من نیز این گونه بودید. شما بهترین آفریدگانم هستید و هم چنین امامان از نسل شما و شیعه و پیروان شما. من این گونه شما را خلق کردم».

با توجه به مطالبی که گذشت:

ماده اولیه جسم انسان طبق آیات قرآن کریم از خاک است فلذا بعد از مرگ به خاک سپرده و بعد از سالیانی به خاک تبدیل می شود اما جسم امام معصوم (علیه السلام) از جنس علیین است و از خاک نیست که به خاک برگردد، لذا در خاک گذاشته می شوند اما بعد از آن به ماده اولیه خود که در علیین است برمی گردد و مزار مطهرش محل عروج اعمال و محل برآورده شدن حاجات و پناهگاه محبین و شیعیان ایشان می باشد و قطعاً وجود مقدس آن امام معصوم نه فقط در حرم خویش بلکه حاضر و ناظر بر کل دنیا می باشد و چه بسا اهل معرفتی که حضرت را در محدوده مضجع شریف مشاهده نمودند که به آنان لبخند می زدند. اما موضوع مهم دیگری که قابل توجه و تأمل است مقام ولایت الهی حضرات معصومین است که آن را نیز بررسی می کنیم:

در قرآن کریم یکی از آیاتی که اشاره به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) می کند آیه زیر است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (1) همانا ولی شما فقط خدا و رسول اوست و مومنانی [مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند] که همواره نماز را برپا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند».

نکته ظریفی که در این فرمایش خداوند متعال وجود دارد این است که توحید و نبوت و امامت به همدیگر متصل و در هم تنیده شده و از یکدیگر جداشدنی نیستند و هر سه یک ولایت اند؛ نه این که ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین (علیه السلام) با ولایت خداوند تفاوتی داشته باشد. حرف «إِنَّمَا» این نوع ولایت را محصور در خداوند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر ائمه (علیهم السلام) می کند؛ چرا که حرف «انما» در ادبیات عرب «افاده حصر» می کند.

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«قال الصادق (علیه السلام): إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا دربارہ ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است».

ص: 113

1- . مائده، 55

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 35، ص: 198

«قال الباقر (عليه السلام): إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ (عليهم السلام)؛(1)

امام باقر (عليه السلام) می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا؛ آن ها امامان (عليهم السلام) هستند». اما ولایت به چه معناست؟ آیا معانی که شیعه و سنی می گویند معنای حقیقی ولایت است؟

تعریف دقیق «ولایت»

برای تبیین موضوع با این مثال شروع می کنیم که یکی از واجبات وضو موالات است؛ به این صورت که نباید بین اعضای وضو فاصله ای ایجاد شود. ریشه لغوی ولایت و موالات، «ول ی» است که این دو از مشتقات آن می باشند. لذا «ول ی» یعنی آمدن چیزی در پی چیز دیگر، به گونه ای که فاصله ای بین آن دو واقع نشود. مثلاً با آمدن 2 بلافاصله 3 واقع می شود و عدد دیگری غیر این دو بینشان قرار نمی گیرد که لازمه چنین توان و ترتبی قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. معنای لغوی این واژه:

«وَلِيٌّ»: سرپرست و اداره کننده امر. طبرسی در ذیل آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا(2)» گفته است: ولی از «ول ی» است به معنی نزدیکی بدون فاصله و او کسی است که به تدبیر امور از دیگری احقّ و سزاوارتر است. (3) در تعریف دیگری مولی به معنای سرپرست؛ مالک عبد. (4)

ص: 114

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 35، ص: 188

2- . بقره، 257

3- . قاموس قرآن، ج 7، ص: 247

4- . همان، ج 7، ص: 252

در آیه ولایت گفتیم با حرف «انما» مراد، یک ولایت و آن مختص به خداست و خداوند متعال اراده فرموده است که این ولایتش را به ذوات مقدسه تفصل نماید. مثلاً یک دایره ای فرض کنیم که نام آن ولایت باشد و در این دایره خداوند متعال مرکز دایره و اهل بیت (علیهم السلام) حول محور آن مرکز در گردش باشند و از آن دایره بیرون نیستند. لذا سرپرست تمامی خلق بدون هیچ شکی اهل بیت (علیهم السلام) هستند که در فقرات زیارت جامعه کبیره به وضوح می توان این مطلب را حس کرد (قادة الامم).

در نتیجه: معانی که شیعه و سنی در تعریف «ولی» آورده اند وجه مشترک همه آن معانی، همان قرب معنوی است. لذا معنای حقیقی «ولی» چنین است که دو موجود ذی شعور در تمام حالات، کنش ها، گرایش ها، امیال و احساسات همانند هم باشند؛ با کمی دقت و ظرافت و تأمل در آیه «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ⁽¹⁾» می توان بیشتر از توضیح، مطلب را درک کرد. لذا ولایتشان همان ولایت خداست. یعنی وقتی در یکی از آن دو حالتی پدیدار شد بلافاصله همان حالت در دیگری ایجاد می شود. پس با دانستن معنای حقیقی ولایت، درک آیات و روایات برایمان عمیق تر و دقیق تر می شود.

ص: 115

1- . «و شما نخواهید خواست مگر آن که خدا پروردگار جهانیان بخواهد». انسان، 30؛ تکویر، 29

علم امام: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ (1)

کافران می گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)] که دانش کتاب نزد اوست،

میان من و شما [نسبت به پیامبری ام] گواه باشند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال أميرالمؤمنين (عليه السلام): أَنَا هُوَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ (2)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: من آن کسی هستم که تمام علم کتاب نزد اوست».

«عن أبي سعيد الخدري قال: سألت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عن قول الله تعالى: و من عنده علم الكتاب قال: ذاك أخي علي بن أبي طالب (عليه السلام)»؛ (3)

عاصف ابن برخیا که تخت بلقیس را به چشم برهم زدنی آورد فقط مقداری از آن علم را داشت:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛ (4)

ص: 116

1- . رعد، 43

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 35، ص: 432؛ بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، ج 1، ص: 216

3- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 1، ص: 400

4- نمل، 40

کسی که دانشی از کتاب [لوح محفوظ] نزد او بود گفت: من آن را پیش از آنکه پلک دیده ات به هم بخورد، نزد تو می آورم».

در تفسیر این آیه شریفه امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ؛ قَالَ فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ عِنْدَنَا وَاللَّهِ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ؛ (1)

«کسی که مقداری از علم کتاب در اختیار او بود گفت: من تخت بلقیس را می آورم برایت قبل از اینکه چشم به هم بزنی؛ حضرت انگشتان خود را از هم گشود و بر سینه گذاشت فرمود: «به خدا قسم در نزد ما تمام علم کتاب هست».

به این دو آیه خوب دقت کنیم: عاصف این بر خیا که توانست این فعل را انجام دهد فقط یک یا چند علم از علم کتاب را داشت؛ حرف «من» در این آیه اشاره به مقدار علم می کند. اما تمامی علم کتاب نزد امیرالمومنین (علیه السلام) است.

همه موجودات عالم خداوند متعال را می خوانند و او ندای همه را می شنود و نیز درخواست آنان را مستجاب می کند و درخواست کسی از نظر او پنهان نیست و این توجه و احاطه به همه عالم است لذا این توجه در امیرالمومنین (علیه السلام) که ولی خداست نیز به امر خدا وجود دارد، آیه 12 سوره یاسین گواه این سخن است:

ص: 117

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ؛

بی تردید ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را پیش فرستاده اند و [خوبی ها و بدی های] برجامانده از ایشان را ثبت می کنیم و همه چیز را در کتابی روشن [که اصل همه کتاب هاست و آن لوح محفوظ است] برشمرده ایم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقْرَأُ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ قَالَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (1)

صالح بن سهل گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که آیه: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»

را قرائت کرد و فرمود: «این آیه در مورد حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است».

«قال أمير المؤمنين (عليه السلام): أَنَا وَاللَّهُ الْإِمَامُ الْمُبِينُ أَبَيَّنَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَرَثَتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ (2)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: به خدا سوگند! که من همان إِمَامٍ مُّبِينٍ هستم و حق را از باطل مشخص می کنم و آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ارث برده ام».

«معاني الأخبار أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الصَّبْرِ عَنْ عِيْسَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَلَامٍ الْكُوفِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليه السلام) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» قَامَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ التَّوْرَةُ قَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْإِنْجِيلُ

ص: 118

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 158

2- . همان، ج 35، ص: 427

قَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْقُرْآنُ قَالَ لَا قَالَ فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ هَذَا إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ؛ (1)

احمد بن محمد بن الصقر الصائغ با اسنادی از ابوجارود از ابوجعفر (عليه السلام) نقل می کند که حضرت امام باقر (عليه السلام) از پدرش از قول جدش (عليه السلام) فرمودند: «هنگامی که این آیه: «و»

كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»

نازل شد، ابوبکر و عمر برخاستند و عرض کردند: ای پیامبر! آیا منظور از آن تورات است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خیر، عرض کردند انجیل است؟ فرمود: خیر، عرض کردند: منظور قرآن است؟ فرمود: خیر، در این حال امیرالمومنین علی (عليه السلام) به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، هنگامی که چشم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر او افتاد فرمود: «هو هذا انه الامام الذي احصى الله تبارك و تعالى فيه علم كل شيء؛ امام مبین این مرد است. اوست امامی که خداوند متعال علم همه چیز را در او احصاء فرموده است».

«عَنْ رَجَالِهِ مَرْفُوعاً إِلَى الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ هَلْ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِمْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مَا كُنْهُ مَعْرِفَتِهِمْ قَالَ يَا مُفَضَّلُ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ فِي طَرْفٍ عَنِ الْخَلَائِقِ بِجَنْبِ الرُّوضَةِ الْخَضِرَةِ فَمَنْ عَرَفَهُمْ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِمْ كَمَا نَ الْمُؤْمِنَانِ فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى قَالَ قُلْتُ عَرَفْنِي ذَلِكَ يَا سَيِّدِي قَالَ يَا مُفَضَّلُ تَعْلَمَانْتَهُمْ عَلِمُوا مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَرَأَهُ وَ بَرَأَهُ وَ أَنَّهُمْ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ خُزْنَاءُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ الْجِبَالِ وَ الرَّمَالِ وَ الْبَحَارِ وَ عَرَفُوا كَمَ فِي السَّمَاءِ نَجْمٌ وَ مَلَكٌ وَ وَزَنَ الْجِبَالِ وَ كَيْلَ مَاءِ الْبَحَارِ وَ أَنْهَارِهَا وَ عُيُونُهَا وَ مَا تَسَقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا عَلِمُوهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (2) وَ هُوَ فِي عِلْمِهِمْ وَ قَدْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي قَدْ عَلِمْتُ

ص: 119

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 35، ص: 427

2- انعام، 59

ذَلِكَ وَأَقْرَزْتُ بِهِ وَأَمَنْتُ قَالَ نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ نَعَمْ يَا مُكْرَمُ نَعَمْ يَا مُحَبُّورُ نَعَمْ يَا طَيِّبُ طِبَّتْ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ وَلِكُلِّ مُؤْمِنٍ بِهَا؛ (1)

در حدیثی مرفوع از مفضل بن عمر نقل است: «روزی امام صادق (علیه السلام) را ملاقات کردم و ایشان به من فرمود: «ای مفضل! حقیقت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را شناختی و به حق آنان چنان که باید و شاید پی بردی؟» عرض کردم: «سرورم! حقیقت معرفت آنان چیست؟» حضرت فرمود: «ای مفضل! آنان بسیار دور از خلاق و در کنار «روضه الخضر» قرار دارند. هر کس که به ذات حقیقت آن ها پی ببرد، همراه ما در والاترین مقام جای خواهد گرفت». به امام صادق (علیه السلام) گفتم: «ای سرور من! ذات حقیقت آن ها را به من بشناسان». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ای مفضل! تو می دانی که آن ها از تمام موجوداتی که خداوند عزوجل آن ها را خلق کرده است، آگاهی دارند. آن ها کلمه ی تقوا و خزانه داران (صاحبان) آسمان ها، زمین ها، کوه ها، شن ها و دریاها هستند و آن ها تعداد ستاره ها و فرشتگان آسمان و وزن کوه ها را می دانند و نیز می دانند که آب دریاها و رودخانه ها و چشمه ها چند پیمانه است. هیچ برگ و دانه ای بر زمین نمی افتد، مگر اینکه آن ها از آن باخبر هستند و تمام خشک و تری (همه چیز) که در قرآن آمده است، آن ها نسبت به آن آگاهی دارند. سپس گفتم: «ای سرور من! من به ذات حقیقت آن ها پی بردم و به آن اقرار کرده و ایمان آوردم». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «آری ای مفضل! ای گرامی، ای نیکو و محبوب! تو پسندیده و نیکو شدی و بهشت برای تو و برای کسی که به آن ایمان دارد، گوارا باد».

ص: 120

در کلام نورانی امام هادی (علیه السلام) در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: امام «خُزان العِلْم» است، یعنی خزانه داران علم خداوند.

بررسی «خُزان العلم»

راغب اصفهانی در تعریف این واژه می گوید: «خزن»، «الخَزْن»، نگهداشتن چیزی در گنجینه و خزانه، سپس به هر چیزی که پنهانی، مثل راز و سرّ حفظ و نگهداری می شود تعبیر می شود. خدای تعالی می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ⁽¹⁾؛ و هیچ چیزی نیست مگر آن که خزانه هایش نزد ماست»، «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ⁽²⁾؛ در حالی که خزانه های آسمان ها و زمین در سیطره خداست». ⁽³⁾

«خزان» جمع «خازن» از ریشه «خزن» به معنای جمع، ضبط و نگهداری کردن در محل معین است، خواه امر مادی ذخیره شود و یا معنوی و خواه مخزن جسمی باشد یا روحی پس علم را همانند مال می توان در خزانه ذخیره و نگهداری کرد. ⁽⁴⁾

لذا هر آن چه از علم خداوند متعال در آن خزانه است امام به آن آگاه است. اصلاً نمی تواند آگاه نباشد، چرا که شخص خزانه دار از تمامی آن چه در خزانه است آگاه است و به آن علم دارد. مثال: یک انبار دار به تمامی وسایلی که برای دستگاه ها و قطعات مختلف صنعت استفاده می شود آگاه است و کارایی آن را می داند و لذا هنگامی که یک دستگاهی نیاز به قطعه ای پیدا می کند و چرخه آن دستگاه برای کارخانه

ص: 121

1- . حجر، 21

2- . منافقون، 7

3- مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 596

4- . ادب فنای مقربان، ج 1 ص 175

بسیار ضروری باشد برای تهیه آن به انباردار مراجعه می کنند و او این قطعه را در مدت زمان بسیار کمی پیدا کرده و به متقاضیان می دهد لذا یک خزانه دار به همه محتویات در خزانه آگاه است و به آن علم دارد. امام معصوم (علیه السلام) نیز خزانه داریست که به هر آن چه خداوند اراده کند آگاه است. امام معصوم (علیه السلام) به علم هر چیزی آگاه است. نکته ظریف تر این که هر چه نیاز باشد از خزانه تهیه می شود، هر علمی هم که نیاز عالم باشد از امام سرچشمه می گیرد و تدبیر هر چیزی علمش در دست امام است.

مراتب علم غیب

1. علم خداوند متعال

هیچ شکی نیست که علم غیب فقط مختص به خداوند متعال است که آیات قرآن کریم نیز به آن اشاره کرده است اما در برخی دیگر از آیات قرآن اشاره به علم غیب اهل بیت (علیهم السلام) نیز شده است، لذا در ابتدا آیات علم غیب خداوند متعال را بررسی می کنیم: الف) «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ (1)

و کلیدهای غیب فقط نزد اوست و کسی آن ها را جز او نمی داند و به آن چه در خشکی و دریاست آگاه است و هیچ برگی نمی افتد مگر آنکه آن را می داند و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن [ثبت] است».

ص: 122

(ب) «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ (1)

و به اندازه وزن ذره ای در زمین و آسمان از پروردگارت پوشیده نیست و نه کوچک تر از آن ذره و نه بزرگ تر از آن نیست مگر آنکه در کتابی روشن ثبت است».

پیشتر آوردیم که مراد از امام مبین در قرآن یعنی امیرالمومنین (علیهم السلام)، در تفسیر این آیه شریفه نیز امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

قال الصادق إنَّ اللَّهَ قَالَ... فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (2)» وَقَالَ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ فَعِنْدَ عَلِيٍّ (عليه السلام) عِلْمُ كُلِّ رَطْبٍ وَيَابِسٍ؛ (3)

خداوند متعال در مورد علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن] نزد اوست و فرمود: «و لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ پس علم هر تر و خشکی نزد علی (علیه السلام) است».

در روایتی نیز امام کاظم (علیه السلام) می فرمایند:

«أَمَّا الْكِتَابُ الْمُبِينُ فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)؛ (4)

كِتَابٍ مُبِينٍ حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است».

تا اینجا علم غیب فقط ویژه خداوند متعال بود اما در ادامه:

ص: 123

1- . یونس، 61

2- . رعد، 43

3- . الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم، ج 1، ص: 211

4- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 479

به اعتقاد شیعیان، یکی از ویژگی های ائمه طاهرين (علیهم السلام) بهره مندی آن شخصیت های نورانی و عظیم القدر، به اراده و اذن خداوند متعال از علم غیب و آگاهی به امور غیبی است. آیاتی در قرآن کریم اشاره به این مطلب کرده که آنان را بررسی می کنیم:

الف) «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا؛ (1)

او دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند؛ * مگر پیامبرانی را که [برای آگاه شدن از غیب] برگزیده است، پس نگهبانانی [برای محافظت از آنان] از پیش رو و پشت سرشان می گمارد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام):

إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ وَكَانَ وَاللَّهِ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم) مِمَّنْ ارْتَضَاهُ؛ (2)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ؛ به خدا که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از پسندیدگان او بود».

«علی بن ابراهیم: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ يَعْنِي عَلِيًّا الْمُرْتَضَىٰ مِنَ الرَّسُولِ وَهُوَ مِنْهُ؛ (3)

ص: 124

1- . جن، 26 و 27

2- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 256

3- . تفسیر القمی، ج 2، ص: 390

علی بن ابراهیم می گوید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ؛ منظور، علی مرتضی (علیه السلام) است که مورد رضا و پسند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است».

در این آیه نیز به صراحت به علم غیب حضرت عیسی (علیه السلام) اشاره شده است:

«وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ (1)

و به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد که [به آنان گوید:] من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه ای [بر صدق رسالتم] آورده ام؛ من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده ای [زنده و قادر به پرواز] می شود و کور مادرزاد و مبتلایه پستی را بهبود می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و شما را از آن چه می خورید و آن چه در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم؛ مسلماً اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه ای [بر صدق رسالت من] است».

ب) «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ (2)

و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند؛ ولی خدا از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد [برای آگاه کردن به غیب] برمیگزیند پس

ص: 125

1- آل عمران، 49

2- . همان، 179

به خدا و فرستادگانش ایمان آورید و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال علی بن موسی الرضا(علیه السلام): نَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِكَ الرَّسُولِ الَّذِي أَطْلَعَهُ اللَّهُ عَلَى مَا شَاءَ مِنْ غَيْبِهِ فَعَلِمْنَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (1)

امام رضا(علیه السلام) می فرمایند: ما وارثان آن رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) که خدا هر چه از غیب خود خواسته آگاهش کرده و دانستیم آن چه بوده و آن چه تا روز رستاخیز می باشد».

نکته: در این آیات به صراحت بیان شد که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از آنجایی که برگزیده و پیامبر خداست به اراده خداوند متعال به علم غیب آگاه است و به تبعیت از ایشان ائمه معصومین (علیهم السلام) که جانشینان برحق و انتخاب شده از جانب خداوند متعال اند (به استناد آیه «اکمال و اولی الامر و آیه تطهیر، مباحله و...» که همگی در شأنو منقبت ائمه (علیهم السلام) صادر شده که نشان از برتری ایشان نسبت ما خلق الله می باشد) از علم غیب آگاهند. در تعجبم از کسانی که شعار «حسبنا کتاب الله» را سر داده اند! چطور ممکن است که این آیات را ندیده باشند و علم غیب پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را رد کنند!!!

آیه بعدی:

(ج) «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (2)

ص: 126

1- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 49، ص: 75

2- . توبه، 105

و بگو: عمل کنید یقیناً خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید پس شما را به آنچه همواره انجام می دادید آگاه می کند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصادق (عليه السلام): هُوَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ الْأَئِمَّةُ (عليهم السلام) تُعَرِّضُ عَلَيْهِمْ أَعْمَالُ الْعِبَادِ كُلِّ خَمِيسٍ؛ (1)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: [مقصود آیه] رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) و ائمه (عليهم السلام) هستند که اعمال بندگان در هر پنجشنبه بر آن ها عرضه می شود».

مراد از مؤمنان در آیه شریفه:

«قال الصادق (عليه السلام): وَ الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْأَئِمَّةُ؛ (2) امام صادق (عليه السلام) می فرماید: وَ الْمُؤْمِنُونَ همان ائمه (عليهم السلام) هستند».

«قال الصادق (عليه السلام) هُوَ وَاللَّهُ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ؛ (3)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: به خدا او علی بن ابی طالب (عليه السلام) است».

در روایت صحیحی آمده که پس از رحلت رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم)، جبرئیل با حضرت زهرا (عليها السلام) سخن می گفته است:

«مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ: هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْماً. قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ؟ قَالَ: تِلْكَ صَحِيفَةٌ طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ

ص: 127

1- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 23، ص: 345

2- همان، ج 23، ص: 351

3- تفسیر العیاشی، ج 2، ص: 109

لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَهِيَ فِيهَا حَتَّى أَزْشَ الْخَدَشِ قَالَ فَمُصَّ حَفْ فَاطِمَةَ (عليها السلام) قَالَ: فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبَحْثُونَعَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرِئِلُ (عليه السلام) يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيُّ (عليه السلام) يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصَّ حَفْ فَاطِمَةَ (عليها السلام)؛ (1) ابو عبيده می گوید: یکی از شیعیان از امام صادق (علیه السلام) درباره ی جَفر پرسید. حضرت (علیه السلام) فرمود: جفر پوست گاوی است که پر از علم می باشد. عرض کرد: جامعه چیست؟ فرمود: طوماری است به اندازه ی هفتاد ذراع و عرض یک پوست؛ مانند ران شتر چاق که تمام احتیاجات مردم در آن نوشته شده است) یعنی نوشته ها در آن است نه آن که روی خود آن پوست نوشته باشد) [مرآة] همه ی قضایا حتی جریمه ی خراش در آن جا وجود دارد. عرض کرد: مصحف فاطمه (علیها السلام) چیست؟ حضرت مدتی سکوت کرد و سپس فرمود: شما از آن چه می خواهید و نمی خواهید بحث می کنید. همانا فاطمه (علیها السلام) پس از پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) هفتاد و پنج روز (و در روایات دیگری نود و پنج روز) در قید حیات بود و از فراق پدر اندوه بسیاری داشت و جبرئیل (علیه السلام) می آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می گفت و خوشحال می ساخت و از احوال و مقام پدرش خبر می داد و سرگذشت اولادش را پس از او برایش بیان می کرد و علی (علیه السلام) این ها را می نوشت و آن نوشته ها مصحف فاطمه (علیها السلام) است».

امیر مؤمنان (علیه السلام) در حدیث معروف «نورانیت» می فرماید:

«انا صاحب اللوح المحفوظ الهمنى الله (عز وجل) علم ما فيه؛ (2)

ص: 128

1- الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 241

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 26، ص: 4

من صاحب لوح محفوظ هستم که خداوند متعال علم آن را به من الهام کرده است».

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): انا مدينة العلم وعلي بابها؛ [\(1\)](#) رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: من شهر علمم وعلي (عليه السلام) در آن شهر».

در نتیجه برای ورود به شهر علم پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) باید اول به سراغ علی بن ابی طالب (عليه السلام) رفت.

در نهج البلاغه عبارتی بسیار زیبا و ظریف از لسان مبارک امیر عوالم علی (عليه السلام) آمده است:

«يُنَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ [\(2\)](#)

همواره سیل های خروشان و چشمه های علم و فضیلت از دامنه کوهسار وجودم جاری است و مرغ دور پرواز اندیشه به قلّه وجود من نمی رسد».

این تعبیر بیانگر این نکته لطیف و ظریف است که وجود امام به کوه عظیمی تشبیه شده که دارای قلّه بسیار مرتفعی است و طبیعت این گونه کوه ها و قلّه ها این است که نزولات آسمانی را در خود جای می دهد و سپس به صورت مستمرّ به روی زمین های گسترده و دشت ها جاری می سازد و گل ها و گیاهان و درختان را بارور می کند و از سوی دیگر هیچ پرنده دور پروازی نمی تواند به آن راه یابد.

ص: 129

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 10، ص: 120

2- . خطبه 3 نهج البلاغه.

بن عباس حکایت نموده است: روزی عمر بن خطاب به امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: یا ابا الحسن! تو در حکم و قضاوت بین افراد بسیار عجول هستی و بدون آن که قدری تأمل کنی قضاوت می نمای. امیرالمومنین (علیه السلام) به عنوان پاسخ کف دست خود را جلوی عمر باز کرد و فرمود: انگشتان دست من چند عدد است؟ عمر پاسخ داد: پنج عدد می باشد. امام فرمود: چرا در پاسخ عجله کردی و بدون آن که بیندیشی جواب مرا فوری دادی؟ عمر گفت: موضوعی نبود که پنهان باشد بلکه آشکار و ساده بود و نیازی به تأمل نداشت. امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: مسائل و قضایایی که من پاسخ می دهم و قضاوت می کنم برای من آشکار و ساده است و نیازی به فکر و اندیشه ندارد و چیزی از اسرار عالم بر من پنهان و مخفی نیست همان طوری که تعداد انگشتان دست من بر تو ساده و آشکار بود. (1)

روایتی بسیار زیبا و قابل تأمل که قبلاً هم به آن اشاره شد:

«مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْمُفَضَّلِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ هَلْ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَام) كُنْهُ مَعْرِفَتِهِمْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مَا كُنْهُ مَعْرِفَتِهِمْ قَالَ يَا مُفَضَّلُ مَنْ عَرَفَهُمْ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِمْ كَانَ مُؤْمِنًا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى قُلْتُ عَرَفْتَنِي ذَلِكَ يَا سَيِّدِي قَالَ يَا مُفَضَّلُ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ عَلِمُوا مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَرَأَهُ وَ بَرَأَهُ وَ أَنَّهُمْ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ خُزَانُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ الْجِبَالِ وَ الرَّمَالِ وَ الْبَحَارِ وَ عَلِمُوا كَمَ فِي السَّمَاءِ مِنْ نَجْمٍ وَ مَلَكٍ وَ وَزْنَ الْجِبَالِ وَ كَيْلِ مَاءٍ

ص: 130

الْبَحَارِ وَأَنْهَارِهَا وَعُيُونِهَا وَمَا تَسَقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا عَلِمُوهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَهُوَ فِي عِلْمِهِمْ وَقَدْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي قَدْ عَلِمْتُ ذَلِكَ وَأَقَرُّتُ بِهِ وَأَمَنْتُ قَالَ نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ نَعَمْ يَا مُحَبُّورُ نَعَمْ يَا طَيِّبُ طِبْتَ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ وَلِكُلِّ مُؤْمِنٍ بِهَا؛ (1)

مفضل می گوید: روزی امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: ای مفضل! آیا کُنه معرفت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را می دانی؟ عرض کردم: ای آقای من! کُنه معرفت آن ها چیست؟ فرمود: ای مفضل! هرکس کُنه معرفت آن ها را بشناسد، در برترین مراتب ایمان خواهد بود. عرض کردم: ای آقای من! آن را به من بشناسان؟ فرمود: ای مفضل! بدان که آن ها می دانند که خداوند عزوجل چه چیزهایی را خلق کرده است؛ بدان که آن ها کلمه تقوا و خزینه های آسمان ها، زمین ها، کوه ها، بیابان ها و دریاها هستند؛ بدان که آن ها می دانند که چند ستاره و فرشته در آسمان است و وزن کوه ها چه قدر است و حجم آب دریاها و نهرها و چشمه ها چه قدر است و هیچ برگ (از درختی) نمی افتد، مگر آن که آن ها می دانند و هیچ دانه ای در ظلمات زمین و نیز هیچ رطوبت و خشکی در کتاب مبین نیست مگر آن که آن ها (همه) را می دانند».

با توجه به مطالب گفته شده بیان این مطلب نیز راهگشاست؛ امیرالمومنین علی (علیه السلام) در فرمایش معروف خود (سلونی) اواخر عمر شریفشان فرمودند:

ص: 131

«قال عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام): سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي فَإِنِّي لَا أَسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ دُونَ الْعَرْشِ إِلَّا أَخْبَرْتُ عَنْهُ؛ (1)

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید؛ چرا که درباره چیزی فرودستِ عرش از من پرسش نمی شود مگر آن که از آن خبر خواهم داد».

(این روایت را حاکم حسکانی سنی مذهب در کتاب شواهدالتنزیل خود آورده است).

«وَإِنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا (عليه السلام) قَالَ: سَلُونِي عَمَّا فَوْقَ الْعَرْشِ سَلُونِي عَمَّا تَحْتَ الْعَرْشِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي...؛ (2)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: از من درباره بالای عرش بپرسید، از من درباره زیرِ عرش بپرسید، پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید».

نکات جالب در این فرمایشات حضرت این است که هر آن چه در فوق عرش خداوند متعال و هر آن چه مادون عرش است و خداوند به آن آگاه است امیرالمومنین (علیه السلام) نیز به آن آگاه است. فوق عرش، جایگاهی است که مقرب ترین فرشته خداوند به آن مقام راه ندارد، جایگاهی که خداوند پیامبرش را به آنجا برد و بدون واسطه با ایشان صحبت کرد؛ آری! سدرۃالمنتهی، همان وادی حیرتی که خداوند متعال بدون واسطه با پیامبرش صحبت کرد؛ امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند از این جایگاه و مکان از من سوال کنید تا پاسخ دهم.

ص: 132

1- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، ص: 42

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 46، ص: 135

«كَانَ عَلِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) كَثِيرًا مَا يَقُولُ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ مَا مِنْ أَرْضٍ مُخَصَّصَةٍ وَلَا مُجَلَّبَةٍ، وَلَا فِتْنَةٍ تُضِلُّ مِائَةَ أَوْ تَهْدِي مِائَةَ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ قَانِدَهَا وَسَانِقَهَا وَنَاعِقَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (1)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار می فرمود: از من پرسید پیش از آنکه مرا از دست دهید، به خدا قسم تا روز قیامت هیچ زمین حاصل خیز و خشکی نیست، مگر اینکه من از آن آگاهم».

«عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ فَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَتْبَأْتُكُمْ بِهِ قَالَ إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمٌ شَيْءٍ إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاءُوا فَوَاللَّهِ لَيْسَ الْأَمْرُ إِلَّا مِنْ هَاهُنَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى بَيْتِهِ؛ (2)

زراره می گوید در نزد امام باقر (علیه السلام) بودم، مردی از اهالی کوفه از آن حضرت درباره این سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) توضیح خواست که فرموده است: «از هر چه می خواهید از من پرسید؛ شما از من درباره هیچ چیزی نمی پرسید مگر اینکه از آن خبر می دهم». امام باقر (علیه السلام) فرمود: هیچ کس در هیچ زمینه ای علمی ندارد که از جانب امیرالمؤمنین (علیه السلام) حاصل نشده باشد».

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُ سَلُونِي غَيْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؛ (3)

ص: 133

1- . الأُمَالِي (للطوسي)، النص، ص: 58

2- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 399

3- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 1، ص: 50

سعید بن مسیب می گوید: هیچ کسی از مردم جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) نگفت

از من پرسید».

«حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيَّ (عليهم السلام) قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ الْكِنَانِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عَلِيُّ (عليه السلام) فِي الْخِلَافَةِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ... ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي... سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أَمَا وَاللَّهِ... لَا أَفْتِيْتُ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوَارَاتِهِمْ حَتَّى تَنْطِقَ التَّوْرَةُ فَتَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَ أَفْتِيْتُ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْإِنْجِيلُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ؛ (1)

أصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ می گوید: وقتی علی (علیه السلام) بر کرسی خلافت نشست و مردم با او بیعت کردند، به مسجد آمد و فرمود: ای گروه مردم! از من پرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید... از من پرسید که راستی علم اولین و آخرین در نزد من است. آگاه باشید که به خدا قسم... من برای اهل تورات بر طبق تورات فتوا می دهم به گونه ای که تورات بگوید: علی (علیه السلام) راست گفت و دروغ نگفت، به راستی او بر اساس آنچه در من [تورات] نازل شده برای شما فتوا داد و برای اهل انجیل بر طبق انجیل فتوا می دهم به گونه ای که انجیل بگوید: علی (علیه السلام) راست گفت و دروغ نگفت، به راستی او بر اساس آنچه در من [انجیل] نازل شده برای شما فتوا داد و...».

ص: 134

پناه می برم به خدا از کسی که بگوید این فضائل غلو است؛ قطعاً چنین شخصی مقصره است.

حدیثی در باب علم امام

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) وَهُوَ فِي الْحَبْسِ كِتَاباً أَسْأَلُهُ عَنْ حَالِهِ وَ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ... وَ سَأَلْتُ عَنْ مَبْلَغِ عِلْمِنَا وَ هُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ - فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ (1) وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فُتِنَ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرَ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله و سلم)؛ (2)

علی بن سوید سایی گفت: به حضور امام هفتم (علیه السلام) که در زندان بود نامه ای نوشته و از حالات آن حضرت استفسار نموده و ضمناً از مسائل زیادی از آن جناب پرسیدم... در پاسخ به یکی از سوالات، حضرت فرمودند: و سؤال کردی از حد وصول علم ما؟ و علم ما بر سه صورت باشد: ماضی، غابر، حادث. اما ماضی که در زمان گذشته محقق شده است: پس آن شرح و توضیح داده شده است در کلمات انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) و اما غابر که از مجموع و از کلیات سابق باقی مانده است: پس آن تحکیم و تثبیت شده و معلوم و مشهود است و اما حادث که بعداً پدید آید: پس آن انداختن به قلب ها و یا صدا زدن خفیف در گوش ها باشد و این قسم سوم بهترین علم ما است که خداوند متعال عطاء می فرماید و در عین حال پیغمبری پس از پیغمبر ما نباشد».

به تعبیر دیگری علم ماضی یعنی علم متعلق به گذشته، یعنی هر آن چه در گذشته اتفاق افتاده است. علم غابر یعنی علم متعلق

ص: 135

1- . في بعض النسخ [فمزموز].

2- الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 124

به حال، یعنی هر آن چه اکنون قرار است اتفاق بیافتد و علم حادث یعنی علمی که متعلق به آینده است، یعنی هر آن چه قرار است در آینده رخ دهد.

سوال: در روایات آمده جناب جبرئیل (علیه السلام) بعد از پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط بر حضرت زهراء (علیها السلام) نازل می شد (که از این رو لقب حضرت محدّثه است و تمامی مباحثی که بین ایشان مطرح شد به صحیفه فاطمی معروف است) (1)، نه به این معنا که بر ولی خدا نازل نمی شد به این معنا که دیگر وحی تشریعی صورت نگرفت، (وحی رسالی (وحی به معنای اخص) از ممیزات نبوت و رسالت است؛ ولی هر گونه نزول و سخن گفتن فرشته وحی، به آن معنا نیست)، زیرا دین اسلام با معرفی امیرالمومنین (علیه السلام) تمام و کمال گردید و طبق روایات تمامی حلال ها و حرام ها را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم معرفی فرمود؛ سوال ما اینجاست که رابط فیض چگونه با خداوند متعال در ارتباط است؟

پاسخ: کسی که ظرف وجودی اش محل اراده خداست (طبق روایاتی که گذشت) نیازی به واسطه ندارد و می تواند با الهام به قلب مبارک و یا صدا زدن به گوش ایشان از جانب خدا صورت پذیرد.

اگر گفته شود چطور ممکن است خداوند متعال بدون واسطه سخن بگوید؟ می گوییم همان طور که در «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» با لحن و صوت امیرالمومنین (علیه السلام) با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صحبت کرد:

«الطرائف روی أخطب خوارزم عن المذهب عن نصر بن محمد بن محمد بن علي المقرئ عن أبيه عن عبد الرحمن بن محمد النيسابوري عن محمد بن عبد الله البغدادي عن محمد بن جرير الطبري عن محمد بن حميد الرازي عن

ص: 136

العلاء بن الحسين الهمداني عن أبي مخنف لوط بن يحيى عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وسئل بأي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج قال خاطبني بلغة علي بن أبي طالب (عليه السلام) فألهمني أن قلت يا رب أنت خاطبتني أم علي قال يا أحمد أنا شيء لا كالأشياء لا أقاس بالناس ولا أوصف بالشبهات بالأشياء خلقتك من نوري و خلقت عليا من نورك فاطلعت على سرائر قلبك فلم أجد إلى قلبك أحب إليك من علي بن أبي طالب فخاطبتك بلسانه كيما تطمئن قلبك؛ (1)

عبدالله بن عمر می گوید به پیامبر اکرم(صلى الله عليه وآله وسلم)عرض کردم: یا رسول الله! خداوند در شب معراج به چه لغت و زبانی با شما حرف می زد؟ پیامبر(صلى الله عليه وآله وسلم)فرمودند: خداوند مرا با صدای علی(عليه السلام) مخاطب قرار می داد، پس خداوند خود مرا الهام کرد که پرسیدم: پروردگارا! من با تو حرف می زنم یا با علی؟ در اینجا خداوند متعال فرمود: ای احمد! من با هیچ چیزی قیاس نشوم و با چیزهای شبیه اشياء هم وصف نمی شوم. تو را از نور خودم خلق کردم و علی(عليه السلام)را از نور تو و می دانم که تو چقدر علی(عليه السلام) را دوستمی داری و محبوب قلبت می باشد پس با صدای علی(عليه السلام) با تو حرف زدم تا قلبت آرامش پیدا کند».

حضرت رضا(عليه السلام)در ضمن حدیث مفصلی درباره امامت فرمود:

«هنگامی که خدای متعال کسی را به عنوان امام برای مردم برمی گزیند به او سعه صدر عطا می کند و چشمه های حکمت را در دلش قرار می دهد و علم را به وی الهام می کند تا برای جواب از هیچ سؤالی در نماند و در تشخیص حق سرگردان نشود پس او معصوم و مورد تأیید و توفیق و تسدید الهی بوده و از خطاها و لغزش ها در امان خواهد بود».(2)

ص: 137

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 38، ص: 312

2- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 199

نکته مهم: ولی خدا به اندازه عقول مردم با آنان سخن می گوید به اعتبار روایت:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ (1)

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: هیچ گاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می فرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم به اندازه عقل خودشان سخن گوئیم».

انتم (علیه السلام) هرگاه که بخواهند می دانند

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ؛ (2)

هرگاه امام بخواهد چیزی را بداند خدا آن را به وی اعلام کند».

در روایتی دیگر فرمود:

«إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ أُعْلِمَ؛ (3)

امام هرگاه خواهد بداند به وی اعلام می شود».

ص: 138

1- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 23

2- . همان، ج 1، ص: 258

3- . همان

اما ولایت تشریعی؛ این نوع ولایت به معنای تنظیم و تدبیر شئون فرد و جامعه در همه ابعاد زندگی از طریق جعل قانون و حکم می باشد، به این معنا که از طرف خداوند متعال دارای اختیارات تام می باشند به طوری که می توانند در قانون و احکام اسلام طبق صلاح دید خود تصرفاتی داشته باشند. شاید برخی از دشمنان ائمه (علیهم السلام) و کوردلان ایراد بگیرند مگر ممکن است؟ سوال می کنیم خلیفه شما که ولایت خدا را نداشت با چه حقی در احکام اسلامی و واجبات خداوند متعال بدعت گذاشت؟ این حق تصرف را از کجا آورده بود...؟

آیات ولایت تشریعی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام)

الف) همان آیاتی که در ولایت تکوینی گذشت در این مطلب هم وارد است و نیز آیه 7 سوره حشر:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

و [از اموال و احکام و معارف دینی] آنچه را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد باز ایستید و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا سخت کیفر است».

ب) آیه دیگری که در ولایت تکوینی و نیز در ولایت تشریعی به آن می توان استدلال نمود:

«وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (1)

و شما نخواهید خواست مگر آنکه خدا پروردگار جهانیان بخواهد».

ص: 139

امام هادی (علیه السلام) در تفسیر این آیه می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَيِّمَةِ (عليهم السلام) مَوْزِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءُوهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛(1)

یعنی خداوند دل های ائمه (علیهم السلام) را محلّ اراده ی خود قرار داده، اگر خدا چیزی را بخواهد آن ها خواهند خواست و این معنی آیه «ما تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» است. لذا هر خیری در عالم صادر شود از ناحیه امام معصوم (علیهم السلام) می باشد».

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید:

«لَا تَأْكُلْنَا وَاحِدًا أَوْلَنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَ خُصُوصِيَّتَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبَّنَا لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عِزَّ وَ جَلَّ وَ مَشِيئَتَهُ فِينَا؛(2)

چون ما همه یکی هستیم اوّل ما محمد، آخر ما محمد و وسط ما محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است. همه ی ما محمدیم؛ بین ما جدایی نیندازید. ما وقتی بخواهیم خدا هم می خواهد؛ وقتی نخواهیم خدا هم نمی خواهد. ای وای! ای وای بر کسی که منکر فضل و امتیازات و الطافی که خدا به ما عنایت کرده باشد؛ زیرا هر کسی منکر یکی از چیزهایی باشد که خدا به ما عنایت کرده منکر قدرت خدا و مشیت خداوند درباره ی ماست».

ص: 140

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص: 372

2- . همان، ج 26، ص: 7

سوال می کنیم که مشیت خداوند به چه چیز تعلق می گیرد؟ آیا به افعال او تعلق می گیرد؟ بله، مشیت خداوند به افعال او تعلق می گیرد که به آن صفات افعالی نیز گفته می شود من جمله: مشیت در خلقت اشیاء و تقسیم رزق و روزی در بین ما خلق الله و... هم چنین مشیت خداوند در امور تکوینی و تشریعی از ولایت اوست و طبق آیه قرآن و روایات، ولایت ائمه (علیهم السلام) نیز همان ولایت خداست که آیه و روایات آن پیش تر بیان شد. نکته بعدی رابطه مشیت با علم خداوند است که در این مورد نیز به «خُزَانُ الْعِلْمِ» بودن ائمه (علیهم السلام) و استدلال به آیات، من جمله «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ...» و روایات، من جمله «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي...» اشاره کردیم که خداوند متعال علوم و اسرار (حفظه سرالله) خود را در وجود ائمه (علیهم السلام) قرار داده است که تمامی این موارد در زیارت جامعه کبیره به صراحت بیان شده است و از فضائل ذوات مقدسه به شمار می آید. هم چنین رابطه مشیت و قدرت خدا که آیه مورد بحث نیز به صراحت بر آن دلالت دارد. اما نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که ائمه (علیهم السلام) محل تجلی و مظهر و مظهر اسماء و صفات خداوند متعال اند و هرچه از علم و قدرت نزد آنان است همه را خداوند متعال به آنان عطاء کرده است و از خود چیزی مستقل ندارند که بحث شریک و شراکت پیش آید.

این ولایت ماسوی ولایتی است که اکثریت مردم فکر می کنند به معنای جانشین، دوست، سرپرست و... است. هیمنه این ولایت را نه تنها در عوالم وجود و تدبیر عوالم بلکه در بعثت انبیاء و رسولان الهی می توان دید و با تمام وجود حس کرد:

ولایتی که بعثت انبیاء بر اقرار به آن است

هر پیامبری به نبوت و هر رسولی به رسالت برگزیده شد با اقرار به ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) بوده است:

«وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَنْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ؛ (1)

از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم [و پیروان راستین آن ها] بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!»
در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) لَمَّا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلُّهُمْ يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَلَى مَا بُعِثْتُمْ قَالُوا بَعَثَنَا اللَّهُ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِقْرَارِ بِنُبُوتِكَ وَعَلَى الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؛ (2)

در تفسیر آیه: «و اسأل من أرسَلنا من قبلك من رُسُلنا» آمده است که خداوند در شب معراج، پیامبر اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) و سایر پیامبران را گرد هم آورد و به حضرت فرمود: «ای محمد! از آن ها بپرس: برای چه چیزی مبعوث شده اید؟» آن ها پاسخ دادند: «برای بیان شهادت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام)».

روایات در این موضوع:

ص: 142

1- . زخرف، 45

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص: 155؛ تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 547؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص: 183

«قال الصادق (عليه السلام): وَلَا يَتَنَا وَلَا يَهُ اللَّهُ الَّتِي لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا؛ (1)»

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: ولایت ما، ولایت پروردگار است که خداوند آن را به همراه همه ی پیامبران فرستاده است».

«قال الكاظم (عليه السلام) وَلَا يَهُ عَلَيَّ مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُبُوهِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَوَصِيَّتِهِ عَلَيَّ؛ (2)»

امام کاظم (عليه السلام) می فرماید: ولایت علی (عليه السلام) در همه ی صحف پیامبران آمده است و خداوند نبوت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و وصی بودن امیرالمؤمنین (عليه السلام) را بر همه ی پیامبران نازل کرده است».

مقام امامت بالاتر از نبوت و رسالت

حضرت ابراهیم اول «نبی» بود و بعد به «رسالت» برگزیده شد و در آخر از خداوند درخواست مقام «امامت» کرد. در نتیجه مقام «امامت» از «نبوت» و «رسالت» بالاتر است:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ (3)»

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید. پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمانم [نیز] پیشوایانی برگزین. [پروردگار] فرمود: پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد».

ص: 143

1- . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، ج 1، ص: 75؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 4، ص: 871

2- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 437

3- . بقره، 124

اما در برابر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نیست چرا که همگی از یک نور واحد خلق شدند و وجود مقدس پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از دیگر انبیاء و رسولان بالاتر و والاتر است. در قرآن کریم به صراحت بیان شده که برخی پیامبران بر برخی دیگر برتری داده شده اند، سوال می شود چرا این برتری صورت گرفته است؟ به این آیات اشاره می کنیم:

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (1)

ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهم السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي قَالَ عَلِيٌّ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَلِلْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِكَ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَخُدَامُ مُحِبِّينَا» (2)

عبدالسلام بن صالح هروی گوید: امام رضا(علیه السلام) از پدرانش از امام علی(علیه السلام) روایت نمود: پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «خداوند مخلوقی بهتر از من و گرامی تر از من نزد خود نیافرید»، علی(علیه السلام) گوید: عرض کردم: «ای رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شما بهترید یا جبرئیل؟» فرمود: «خداوند تعالی پیغمبران مرسل خود را بر فرشتگان مقربش برتری داده و مرا بر تمام پیغمبران و مرسلین

ص: 144

1- اسرا، 55

2- . عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج 1، ص: 262؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص: 254

برتری داد و پس از من، ای علی (علیه السلام) برتری مخصوص تو و امامان بعد از توست زیرا فرشتگان خدمتگزاران ما و خدمتگزاران ما هستند».

و در آیه دیگری:

نه تنها انبیاء بلکه رسولان الهی نیز برخی بر برخی دیگر افضل اند:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (1)

ما بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم».

نکته ای لطیف: جدای از بحث مورد نظر این سوال نیز مطرح می شود که چرا خداوند متعال برخی از انبیاء و رسولان را بر برخی دیگر برتری داده است؟ مثلاً- در میان 124000 پیامبر فقط 313 نفر را به رسالت برگزید و در بین این 313 نفر 5 نفر را اولو العزم و صاحب شریعت و صاحب کتاب قرار داد و در بین آنها 3 نفر به مقام خلیل الله (ابراهیم) و کلیم الله (موسی) و روح الله (عیسی) رسیدند. پاسخ این سوال را امام صادق (علیه السلام) فرموده است:

«ابْنُ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): ... يَا مُفَضَّلُ وَاللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ آدَمُ أَنْ يَخْلُقَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ وَ يُنْفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ إِلَّا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَمَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا إِلَّا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَلَا أَقَامَ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ إِلَّا بِالْخُضُوعِ لِعَلِيٍّ (عليه السلام)» (2)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: علت اینکه روح در حضرت آدم (علیه السلام) دمیده شد و حضرت موسی (علیه السلام) به مقام کلیم الهی رسید و حضرت عیسی (علیه السلام) آیه و نشانه خدا شد خضوع آن ها نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود».

ص: 145

1- بقره، 253

2- الإختصاص، النص، ص: 250

همان طور که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «خلیفه الله» است، ولی خدا هم «خلیفه الله» است: «انی جاعل فی الارض خلیفه»⁽¹⁾. وقتی تمام اسماء الله نزد «خلیفه الله» باشد تمامی آن اسماء نیز نزد «ولی الله» است: «و علم آدم الاسماء كلها»⁽²⁾ با استناد به «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): أنا مدینة العلم و علی بابها و هل تدخل المدینة إلا من بابها»⁽³⁾. گفتیم تمام علم کتاب نزد «ولی الله» است: «و یقول الذین کفروا لست مرسلاً قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب»⁽⁴⁾. به اتفاق شیعه و سنی: «و من عنده علم الكتاب» علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. پاسخ تمام مجهولات نزد «ولی الله» است: «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»⁽⁵⁾ گفتیم حقیقت تمام عالم نزد «ولی الله» است: «و کل شیء احصیناه فی امام مبین»⁽⁶⁾.

تمام «ملائکه الله» فرمانبردار مولا امیرالمومنین (علیه السلام) هستند؛ در اطاعت ولی الله هستند: «تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر»⁽⁷⁾. «ولی الله» معصوم است: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت»⁽⁸⁾. «ولی الله» واجب الاطاعه است: «یا ایها الذین آمنوا

ص: 146

1- . بقره، 30

2- . همان

3- . التوحید (للصدوق)، ص: 307

4- . رعد، 43

5- . نحل، 43

6- . یاسین، 12

7- . قدر، 4

8- . احزاب، 33

اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولوالا امر منكم(1)». «ولی الله» هادی است: «انما انت منذر و لكل قوم هاد(2)». هیچ چیزی بدون «ولی الله» اثر ندارد «و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا» و «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ(3)؛ یعنی ایجاد و اثرگذاری مساله ای مربوط به امر و امر دست امام است «اولی الامر». امام بر گردن ماحق حیات دارد به واقع نه به تعارف: «عن رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)، عن الله تبارک و تعالی أنه قال: يا أحمد، لولاك لما خلقت الأفلاك، و لولا علی لما خلقتک، و لولا فاطمة لما خلقتكما(4)؛ ای احمد! اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم و اگر علی نبود تو را خلق نمی کردم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را خلق نمی کردم» و در روایتی که پیشتر در باب «نام ائمه» که برگرفته از نام خداست آمد نیز به این مطلب اشاره شده است. ولی الله، «نبا العظیم» است: «عم يتساءلون عن النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون كلا سيعلمون(5)؛ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ فَقَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ أَنَا وَ اللَّهُ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ الَّذِي اخْتَلَفَ فِي جَمِيعِ الْأُمَمِ بِالسِّتَةِ وَ اللَّهُ مَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّي وَ لَا لِلَّهِ آيَةٌ أَعْظَمُ مِنِّي(6)؛ ابو حمزه ثمالی گوید: از امام باقر (عليه السلام) درباره ی تفسیر «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ* عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» سؤال کردم، فرمود:

ص: 147

- 1- . نساء، 59
- 2- . رعد، 7
- 3- . یس، 82
- 4- . جنة العاصمة، ص 259
- 5- . نباء، 1-3
- 6- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص: 3

«علی بن ابی طالب (علیه السلام) به اصحاب خود می فرمود: به خدا سوگند! من نباء عظیم هستم که تمامی اُمّت درباره ی من اختلاف کردند. به خدا سوگند! خدای سبحان را نبی عظیم تر و بزرگ تر از من نیست و هیچ آیه ای از من بزرگ تر برای پروردگار جهانیان نیست».

ولایت، تکمیل کننده «رسالت» است: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته(1)». ولایت، اتمام و اکمال دین است: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی(2)». ولایت میزان رضایت خداست: «ورضیت لکم الاسلام دینا(3)». ولی خدا، وجه الله است: «فاینما تولوا فثم وجه الله(4)» قال الصادق (علیه السلام) نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ(5)، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ما وجه الله هستیم». نام ولی خدا رمز قبولی توبه: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ(6)؛ قال أمير المؤمنين (عليه السلام): نَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ(7)، ما همان کلماتی هستیم که آدم (علیه السلام) از پروردگارش دریافت نمود و با آن ها به سوی خدا توبه کرد».

«ولی الله» آگاه به علم غیب و مفتاح الغیب است و عالم به همه جزئیات عالم است: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ

ص: 148

1- . مائده، 67

2- . همان، 3

3- . همان

4- . بقره، 115

5- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 24، ص: 303

6- . بقره، 37

7- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 27، ص: 39

مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَظُنُّهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (1)؛ قال الكاظم (عليه السلام): أَمَّا الْكِتَابُ الْمُبِينُ فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (2)، كتاب مبين حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) است.

«ولى الله» نعمتى است که در مورد آن بازخواست مى شويم: «ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم (3)؛ قال الصادق (عليه السلام) وَ اللَّهُ مَا هُوَ الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ وَ لَكِنَّ وَ لَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (4)، امام صادق (عليه السلام) مى فرمايند: به خدا سوگند! که آن نعمت، غذا و نوشيدنى نيست، بلکه ولايت ما اهل بيت (عليهم السلام) است». «ولى خدا» حبل الله است؛ ريسمان خداوند متعال که بايد متمسک به آن شد: «و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا (5)؛ قال الصادق (عليه السلام): وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا قَالِ نَحْنُ الْحَبْلُ (6)؛

امام صادق (عليه السلام) مى فرمايند:

ما حبل و ريسمان پيوسته به خداييم». «قال الباقر (عليه السلام) وَ لَا يَهْ عَلَى بَنِ ابِي طَالِبٍ (عليه السلام) الْحَبْلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ تَرَكَهُ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ (7)؛ امام باقر (عليه السلام) مى فرمايند: ولايت على بن ابى طالب (عليه السلام) ريسمانى است که خداى تعالى فرمود: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا؛ پس هرکس به آن چنگ بزند مؤمن است و هر که آن را واگذارد، از ايمان خارج است». «ولى خدا» وسيله تقرب به خداوند متعال است: «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و ابتغوا اليه الوسيلة و

ص: 149

1- . انعام، 59

2- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 479

3- . تكثر، 8

4- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 56

5- . آل عمران، 103

6- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 52؛ الأماي (للطوسي)، النص، ص: 272

7- . [6] همان، ج 36، ص: 18

جاهدوا في سبيله لعلكم تفلحون(1)؛ ابن شهر آشوب در رابطه با معنای این آیه از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «منظور از وسیله، من و فرزندانم می باشیم. هرگاه شخصی از خداوند چیزی درخواست کند ما را واسطه و وسیله درخواست خود به درگاه ربوبی قرار دهد تا خداوند حاجات او را برآورد و انجام دهد»،(2) «عن أبي جعفر(عليه السلام) قال: وقوله اتقوا الله وابتغوا إليه الوسيلة فقال تقربوا إليه بالإمام؛(3) امام باقر(علیه السلام) می فرمایند مراد از این آیه تقرب به امام است. ابن شهر آشوب نقل می کند: «قال: قال أمير المؤمنين(عليه السلام) في قوله تعالى: وابتغوا إليه الوسيلة: أنا وسيلته(4)؛ امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرمایند: من وسیله تقرب به خداوند هستم». «ولی خدا» حقیقت نماز، رستگاری و بهترین عمل است. امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمودند: أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ، أَنَا حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، أَنَا حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، أَنَا حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ(5)».

ص: 150

1- . مائده، 35

2- . تفسیر ولائی قرآن کریم در اثبات ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 2 ص 725

3- . تفسیر القمی، ج 1، ص: 168

4- . البرهان في تفسير القرآن، ج 2، ص: 292

5- . الفضائل (لابن شاذان القمي)، ص: 84

ائمه اطهار (علیهم السلام) علاوه بر ولایت تکوینی، دارای هدایت تکوینی نیز می باشند که در زیارت جامعه کبیره این جایگاه و فضیلت با عبارات مختلفی من جمله: «مختلف الملائکه وقاده الامم» آمده است. ممکن است شناخت و درک این جایگاه برایشان گره گشا باشد و اگر روایات عجیب و غریبی را در احوالات ذوات مقدسه شنیدند و یا دیدند که برایشان قابل فهم و درک نیست سریعاً راویان آن روایات را تضعیف نکرده و افراد راوی و قائلان به آن مناقب را به غلو و غالی و صوفی متهم نکنند.

الف) عبارت «مُخْتَلَف الملائكة»

بررسی واژه «مختلف»

«مُخْتَلَف»: مشتق شده از ریشه (خلف)، اسم مکان به معنای محلّ رفت و آمد است. (1) «خلف» به معنای جانشین و خلیفه شدن است و چون رفت و آمد لازمه تداوم اختلاف و جانشینی است لذا مختلف به معنای محل رفت و آمد است. (2) ابن اثیر در نهاییه می گوید: «خلف» به تحریک و سکون هر کسی است که پس از رفتن دیگری در آید. (3) در قرآن کریم چنین آمده است:

ص: 151

1- «الخاء واللام والفاء... أن یجىء شیء بعد شیء یقوم مقامه»، معجم مقاییس اللغة، ج 2، ص 210

2- . ادب فنای مقربان، ج 1 ص 126

3- قاموس قرآن، ج 2، ص: 284

«إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْتَمِدُونَ» (1)

به یقین در رفت و آمد شب و روز و آنچه را خدا در آسمان ها و زمین پدید آورد، برای گروهی که همواره تقوا پیشه اند، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] ست».

بررسی واژه «الملائكة»

«الملائكة»: جمع «مَلَك»، به معنای فرشته. هیچ شکی نیست که وجود ملائکه از اعتقادات مسلمانان است و در قرآن کریم به صراحت به آنان اشاره شده است.

عبارت «مختلف الملائكة» دلالت بر استمرار دارد، یعنی همیشه فرشتگان با ائمه اطهار (علیهم السلام) در ارتباط هستند. این رفت و آمد به محضر امام است، نه فقط صرفاً به خانه امام؛ در سوره قدر این نزول به صراحت بیان شده است:

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (2)

فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای [تقدیر و تنظیم] هر کاری نازل می شوند».

نکته: بین هبوط و نزول فرق است. در هبوط برگشتی بعد از آمدن نیست اما در نزول رفت و آمد وجود دارد.

باید توجه کرد که «تَنْزِيلُ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد (در اصل «تَنْزَلُ» بوده). روشن می شود که شب قدر

ص: 152

1- . یونس، 6

2- . قدر، 4

مخصوص به زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و نزول قرآن مجید نبوده بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در همه سال تکرار می شود؛ شبی که مقدرات عالم به دست ولی خدا رقم خورده و امضا می شود و ملائکه برای تدبیر آن امور رهسپار انجام وظیفه می شوند.

همچنین ملائکه در عالم بالا نیز با ولی خدا ارتباط داشته اند به طوری که آنان از ائمه (علیهم السلام) تسبیح، تحمید و عبادت خداوند متعال را یاد گرفته اند. در روایتی چنین آمده است:

«تفسیر القمی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقْلِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ رَزِينَ عَنْ شَهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ (عليه السلام) يَقُولُ يَا شَهَابُ نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ نَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ وَ ذِمَّتُهُ وَ نَحْنُ وَدُّ اللَّهِ وَ حُبُّهُ كُنَّا أَنْوَارَ صُفُوفٍ حَوْلَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ فَيَسْبِحُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِتَسْبِيحِنَا إِلَى أَنْ هَبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ(1) فَمَنْ وَفَى بِذِمَّتِنَا فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذِمَّتِهِ وَ مَنْ خَفَرَ ذِمَّتَنَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَهْدَهُ؛(2)

شهاب بن عبد ربّه گفت از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: ای شهاب! ما شجره نبوت و گنجینه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و پیمان و تعهد خدائیم؛ ما ودیعه های خدا و حجت اوئیم؛ ما صفوف

ص: 153

1- . صافات، 165 و 166

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 24، ص: 87

درخشانی از نور اطراف عرش بودیم؛ ما خدای را تسبیح می کردیم و اهل آسمان ها از تسبیح ما تسبیح می نمودند تا بسوی زمین آمدیم. در اینجا ما نیز تسبیح خدای را نمودیم و اهل زمین از تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند؛ ما صافون و مسبحون هستیم. هر که به عهد و پیمان ما وفا کند به عهد و پیمان خدا وفا کرده و هر که با ما پیمان شکنی کند با خدا پیمان شکنی کرده».

در روایت قبل و این فضیلت (مختلف الملائكة) زیارت جامعه هیچ قیدی نیامده و به طور مطلق است؛ یعنی همه ملائکه حتی ملائکه مقرب خداوند متعال. طبق آیه صریح قرآن کریم ملائکه نیز جایگاه ویژه خود را دارند که با این عبارات به آن اشاره شده است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (1)

همه ستایش ها ویژه خداست که آفریننده آسمان ها و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بال هایی دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند رسولانی [برای انجام دادن فرمان های تکوینی و تشریعی اش] قرار داده است. هرچه بخواهد در آفرینش می افزاید؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست».

نکته: بال و پر که در مورد ملائکه گفته می شود از قبیل بال و پر مرغ و خروس و کبوتر نیست بلکه فرموده اند: این کنایه از احاطه ی علمی و نفوذ قدرت و تدبیرشان است و مقاماتشان نیز مختلف است. گروهی راکعند و سجده نمی کنند، گروهی ساجدند و رکوع نمی کنند و گروهی دیگر علی الدوام در حال قیام اند؛ این نیز به مراتب گوناگون عبادت و خضوع آن ها در پیشگاه خدا اشاره می کند وگرنه واضح است که آن ها مانند ما

ص: 154

جسمی ندارند که قیام و قعود و رکوع و سجود داشته باشند. این به اختلاف مراتب آن ها در عبودیت اشاره می کند؛ از مرتبه ی قیام و مرتبه ی قعود، مرتبه ی سجود و مرتبه ی رکوع که ما حقیقت آن عبودیت و مراتب آن را درک نمی کنیم. منظور از رکوع و سجود، مراتب بندگی آن هاست و بال و پر به مراتب احاطه ی علمی و نفوذ تدبیری آن ها اشاره می کند که همه چیز عالم تحت تدبیر آن ها اداره می شود. آب از آسمان نازل می کنند، گیاه از زمین می رویانند و تنظیم ابرها و توزیع آن ها به نواحی مختلف به عهده ی آن هاست. طبق روایت، هر قطره ی باران به وسیله ی ملکی به زمین نازل می شود و به جای خودش می رسد.

این همه قوای طبیعی در عالم مشغول کارند و می بینیم که همه روی نظم و حساب دقیق کار می کنند، معلوم می شود که یک نیروی الهی بر هر یک از این نیروهای طبیعی مسلط است و گرنه خود طبیعت که کور و کر است و نمی تواند کار خود را تنظیم نماید. مثلاً برگ را در نظر بگیرید که از شاخه ی درختی می روید و بالا می آید، دانشمندان گیاه شناس می گویند: هفت قوه کار می کنند تا یک برگ از شاخه بروید؛ قوه ی جاذبه، قوه ی ماسکه، قوه ی هاضمه، قوه ی دافعه، قوه ی مریه، قوه ی مصوره و قوه ی مولده. این ها همه دست به دست می دهند تا برگ از شاخه ی درختی می روید. آنگاه می بینیم این برگ چقدر منظم است. درست مثل این است که یک نقاش ورزیده ای با یک قلم بسیار ظریف آن را نقاشی کرده است که مثلاً کجا سبز و کجا سرخ و کجا سفید باشد. کدام قسمتش باریک و کدام قسمتش پهن باشد. شما یک برگ گل را بگیرید و مطالعه کنید و ببینید چه دقت عجیبی در برش قطعات مختلف این گلبرگ و رنگ آمیزی آن به کار

رفته تا به این کیفیت درآمده است! حال این هفت قوه که قوای طبیعی اند و فاقد درک و شعورند، پس این نظم و حساب دقیق حیرت انگیز از کجاست؟! معلوم می شود که این قوای هفت گانه، تحت تدبیر هفت ملک که دارای عقل، درک و شعورند هدایت می شوند. ما نمی گوییم ملائکه همان قوای طبیعی هستند! بلکه می گوییم قوای طبیعی مسخر (1) تدبیر ملائکه هستند یعنی یک سلسله نیروهای الهی و غیبی دارای عقل و شعور، قوای طبیعی را تسخیر کرده اند و آن ها را هدایت می کنند. (2)

سوال: ملائکه الهی علم به اموراتی را که باید انجام دهند از کجا دریافت می کنند؟ قطعاً پاسخ داده می شود از جانب خداوند، سوال می کنیم: که علم خدا در کجا نهفته است؟ پاسخ می دهیم: در وجود ائمه (علیهم السلام)، چنانچه پیش تر به آن اشاره شد. ائمه (علیهم السلام) خزانه داران علم خداوند متعال هستند. ملائکه هر آنچه از علم را نیاز داشته باشند از آن خزانه دریافت می کنند و راهی جز این ندارند بلکه مطیع امر اولی الامر هستند و با توجه به عبارت «مختلف الملائکه» قطعاً و یقیناً باید به محضر ولی خدا برسند. مطلب مافوق ادراک است و همین قدر می توان از آن فهمید. (اللهم اعرفنی حجتک...)

می دانیم هدف از خلقت، عبادت و رسیدن به کمال است. ملائکه نیز از این قاعده مستثنی نیستند. برخی از آنان برای رسیدن به کمال نیازمندی هستند، کسی که آنان را راهنمایی کند. در باب خلقت نوری نیز اشاره

ص: 156

1- (مُسَخَّر : تسخیر شده، به تصرف در آمده)

2- شرح زیارت جامعه کبیر، آیت الله ضیاءآبادی (رضوان الله تعالی علیه)

کردیم که ملائکه از نور وجودی امیرالمومنین (علیه السلام) خلق شده اند و هدایتگر ملائکه، امام معصوم (علیه السلام) است چرا که تسبیح و تقدیس را ایشان به آنان آموختند که روایت آن پیش تر بیان شد. در روایاتی که در مقام نوری گذشت به صراحت از لسان مبارک امام بیان شد که خداوند متعال امور خلق را به ذوات مقدسه (علیه السلام) تفویض کرده است و نیز طبق روایت، قلوب ایشان محل اراده خداوند متعال است و این اتصال به هیچ وجهی قطع نمی شود و آنان بدون خواست خداوند متعال کاری را انجام نمی دهند. اگر برای لحظه ای ارتباط خداوند متعال با همه خلق قطع شد ارتباط ائمه (علیهم السلام) نیز با خلق قطع می شود که چنین چیزی امکان ندارد و به قول روایت هیچ گاه زمین از حجت خدا خالی نمی شود.

هر چیزی که خداوند متعال خلق کرده کمال مخصوص به خود را دارد فلذا در سیر تکاملی خود نیاز به هدایت دارد تا به کمال خود برسد، مثلاً یک دانه گندم وقتی در دل تاریک خاک قرار می گیرد سیر تکاملی اش به اراده و هدایت امام و به واسطه ملکی انجام می پذیرد؛ روییدن یک برگ به درخت به اراده امام و توسط ملائکه انجام می شود. نزول باران به اراده امام معصوم (بِكُمْ يُنْزَلُ الْغَيْثُ) و به واسطه ملائکه صورت می گیرد که در روایات به این مطلب اشاره شده است. در زیارت نامه سیدالشهدا (علیه السلام) آمده است:

«وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا، وَبِكُمْ تُخْرِجُ الْأَرْضُ ثِمَارَهَا، وَبِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطَرَهَا وَرِزْقَهَا؛

به وسیله شما زمین درختانش را برویاند و به وسیله شما زمین میوه هایش را بیرون آورد و آسمان به وسیله شما باران و روزی اش را نازل کند».

سبحان الله از این جایگاه؛ به این عبارت زیارت جامعه خوب دقت کنیم. اگر انسان ظرف وجودی خود را از شک و تردید و هر آن چه که با نور مطلق ناسازگار است پاک کند و دل زنگار گرفته از گناه را پاک و صیقل دهد و آن را مملو از عشق و محبت و معرفت نسبت به ذوات مقدسه کند، دیگر به دنبال «إن قلت» و توجیه و... برای رد کردن این مناقب نمی رود بلکه روح انسان به پرواز در آمده و گرد آستان مقدس شه ولایت، امیرالمومنین (علیه السلام) طواف می کند. آری! شرح این عبارات برای انسان اهل معرفت اکسیری است که مایه حیات و کمال روح می شود.

خداوند متعال در این عالم، تدبیر امور را به ملائکه واگذار کرده که در قرآن کریم به آن اشاره شده است: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»؛ (1) و سوگند به فرشتگانی که [به اذن خدا امور آفرینش را] تدبیر می کنند». آن گاه روایت می گوید: همه تدبیرات امور توسط ملائکه با اطلاع و اذن امام صورت می پذیرد به این معنا که ملائکه آسمان برای تدبیر امور آفرینش، اول به محضر ولی خدا می رسند و کسب اذن و کسب وظیفه می کنند. روایت مفصّلی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جناب سلمان (علیه السلام) فرموده است:

«وَالَّذِي رَفَعَ السَّمَاءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ رَامَ أَنْ يَزُولَ مِنْ مَكَانِهِ بِقَدْرِ نَفْسٍ وَاحِدٍ لَمَا زَالَ حَتَّى آذَنَ لَهُ وَكَذَلِكَ يَصِيرُ حَالُ وَلَدِي الْحَسَنِ وَبَعْدَهُ الْحُسَيْنِ وَتِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ»؛ (2)

قسم به خدایی که آسمان را بی ستون برافراشته است هر یک از فرشتگان بخواهند به قدر یک نفس از جای خود تکان بخورند تا اذن من نباشد

ص: 158

1- . نازعات، 5

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 27، ص: 36

توانای بر حرکت نخواهند بود، بعد فرمود: این مقام منحصر به من نیست، پس از من فرزندانم حسن متصدی این امر است».

و در روایت دیگری چنین آمده است:

«مُحَمَّدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرِ مَا يُهْبِطُهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَإِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؛ (1)

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: هر فرشته ای را که خداوند برای انجام کاری به زمین فرو می فرستد نخست به حضور امام می رسد و آن را عرضه می دارد و به راستی که آمد و شد فرشتگان از پیشگاه خداوند متعال به نزد صاحب این امر است».

نکته ای لطیف تر و ظریف تر: وجود مقدس سیدالشهداء (علیه السلام) در عصر خود محل رفت و آمد ملائکه برای تدبیر امور عالم بودند. ما در ماجرای کربلا، حضرت را با حالت های خاص در مقاتل می خوانیم و می شنویم (تشنگی، داغ فرزندان و برادران و یاران و نهایتاً گودی قتلگاه. یا حسین) اما حضرت در تمامی این حالات و لحظات محلی است که تدبیر عالم را انجام می دهند به این صورت که همان لحظه در نقاط مختلف عالم دگرگونی ها، رویش ها، تقسیم ارزاق، بسته شدن نطفه ای در رحم، جاری شدن آب، رویش گیاه و هر فعل دیگری که در چرخه نظام هستی باید انجام شود؛ همه و همه توسط ایشان تدبیر می شود.

ص: 159

در ماجرای امام سجاد(علیه السلام) نیز مطالب فوق صدق می کند، این از غربت امام سجاد(علیه السلام) است که ما از نام و یاد ایشان فقط به یاد اسارت و مریضی حضرت می افزیم اما دریغ از این که حضرت در تمامی آن حالات و حالات دیگری که نمی دانیم و به دست ما نرسیده محل رفت و آمد ملائکه است. معدن رحمت (جاری شدن رحمت در عالم) را هم در این حالات گفته شده در نظر بگیریم و نیز عبارات دیگر زیارت جامعه کبیره.

آیا تا به حال برای شناخت و معرفت به امام معصوم این چنین تحقیق و تفحص کرده ایم؟ پس چطور ممکن است که برخی به راحتی به هر روایتی که متوجه آن نمی شوند و درک و هضم آن برایشان سخت و دشوار است برچسب غلو می زنند! نه نیازی هست که این روایات را به دیوار بکوبند و نه راوی را متهم به غلو و کفر کنند؛ بلکه باید ملتمسانه به درگاه حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) درخواست کسب معرفت به نورانیت کنند.

خلاصه کلام: ملائکه الله هر آن چه از علم و توانایی و... دارند از ناحیه ولی خداست و هر آن چه تدبیر می کنند از جانب ولی خداست.

(ب) عبارت «قاده الامم»

بررسی واژه «قاده»

«القائد»: آن که فرمانده گروهان، گردان و یا لشکر باشد؛ «قائد الموقع»: آن که فرماندهی سربازان را در یک جا و یا یک شهر عهده دار باشد. (1)

«قائد»

ص: 160

به معنای پیشرو؛ به این معنا که رهبر و فرمانده در پیش حرکت کند و دیگران به اطاعت از او پشت سرش در حرکت و گوش به فرمانش باشند.

واژه «قاده» جمع «قائد» است. در لغت عرب دو واژه «قائد» و «سائق» به هنگام سیر حیوان به کار می رود، یعنی فردی را که از جلو لگام چهارپا را گرفته و می کشد «قائد» و آن که از پشت سر، چهارپا را حرکت می دهد «سائق» گویند. لفظ «قائد» را در زبان فارسی به «رهبر» ترجمه می کنند. پس قائد نه فقط پیش رونده است بلکه کسانی را که پشت سر هستند راهبری می کند و به پیش می برد. ائمه (علیه السلام) هم متقدم و پیشرو بودند و هم به پیش می بردند و باعث تقدم بودند و به آن دعوت می کردند و کسانی که پیشرو شدند و به جایی رسیدند به برکت ائمه (علیهم السلام) بوده است. (1)

لذا انبیاء و رسولان الهی قائد بودند. در مسیر تکامل و رضایت خداوند متعال در حرکت بوده و هر آن کسی که پشت سر ایشان رفت سعادت مند دنیا و آخرت شد و هر آن کسی که به ایشان پشت کرد و به بیراهه رفت گرفتار خسران دنیا و آخرت شد.

بررسی واژه «الامم»

«الامم» جمع «امت» به معنای گروهی که پشت سر یک رهبر یگانه با هدفی مشخص در حال حرکت هستند. لذا به هر جمعیتی امت گفته نمی شود. ریشه لغوی امت «الأمّ» یعنی قصد و هدف مستقیم که همان توجه به مقصود است و آیه «آمَّيْنِ الْبَيْتَ الْحَرَامَ» (2)؛ یعنی قصدکنندگان خانه خدا». (3)

ص: 161

1- «شرح زیارت جامعه کبیره» سید علی میلانی

2- . مائده، 2

3- . مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 198

در قاموس نیز در تعریف امت چنین آمده است: «أُمَّةٌ»: جماعتی که وجه مشترک دارند (دین، زبان و یا نژاد...)، «امّ» در لغت به معنی «قصد» است؛ گویند: «أُمَّةٌ: أَيْ قَصْدُهُ» «آمِنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ».

بنابراین امّت به کسانی گفته می شود که قصد مشترک و نظر مشترک دارند. راغب اصفهانی می گوید: امّت هر جماعتی است که یک چیز مثل دین یا زبان و یا مکان آن ها را جمع کند؛ مثلاً: در آیه ی «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا»⁽¹⁾ منظور اشتراک در کفر و شرک است. [\(2\)](#)

با توجه به این عبارات باید دید چه کسانی جزء امت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند! فتأمل...

لذا با توجه به عبارت «قاده الامم؛ پیشرو و هادی امت ها»، همه موجودات برای رسیدن به کمال خود مورد هدایت و سرپرستی هادی قرار می گیرند که هادی آنان امام معصوم(علیه السلام) است. «امت» واژه ای با بُرد معنایی بسیار وسیع است که می تواند جامع مفاهیمی چون قوم، قبیله، عشیره و ملت نیز باشد. نکته جالب و قابل توجه در این فضیلت، این است که منظور از امت ها فقط امت اسلام و ادیان دیگر نیست، فقط امت جن و انس نیست، بلکه مراد، همه مخلوقات خداوند متعال است. خداوند متعال همه مخلوقاتش را به صورت امت هایی جداگانه خلق نموده که به صراحت در قرآن کریم سوره انعام آیه 38 به آن اشاره کرده است:

ص: 162

1- . اعراف، 38

2- . قاموس قرآن، ج 1، ص: 118

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ»

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر آن که گروه هایی مانند شمايند؛ ما چیزی را در کتاب [تكوين از نظر ثبت جريانات هستی و برنامه های آفرينش] فروگذار نکرده ایم، سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می شوند».

با توجه به این آیه شکی نیست که تمام جنبندگان و پرندگان دارای تشکیلات و نظامات اند و در زندگی اهداف مشترک و مقررات مخصوصی دارند. امروز، این مسئله کاملاً روشن شده است. نظام زندگی که میان مورچه ها، موریانه ها، ماهیان و غیر آنها برقرار است واقعا مایه ی اعجاب می باشد و آیه ی فوق، بسیار قابل دقت است. (1)

هدایت کننده آنان همان واسطه فیض خداوند بر روی زمین است، همان کسی که اگر روی زمین نباشد زمین اهلش را در خود فرو می برد (2)؛ آن امام، منصوب از طرف خداست (3) که خداوند با بخشیدن ولایتش (4) به ایشان همه عوالم وجود را در تسخیرشان قرار داد و هدایت همه خلق را به دستان پر مهر و با کفایتشان سپرد و از این رو معماران چیره دست طبیعت هم چون عنکبوت و مورچه و موریانه و دیگر پرندگان و در کل همه موجودات روش زندگی و کمال خود را از آنان می آموزند و این جایگاهی است که عقول

ص: 163

1- قاموس قرآن، ج 1، ص: 119

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 57، ص: 213

3- . «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». بقره، 124

4- . مائده، 55

بشری به سختی می توانند درک کنند. خداوند در قرآن کریم به صراحت به هادی قوم ها اشاره کرده است:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (1)

تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای است.

در این آیه مطلق قوم آمده و قیدی برای آن ذکر نشده، فلذا همه امت ها و قوم ها را شامل می شود؛ آن امت جن باشد یا انس، جنبنده باشد یا پرنده.

در تفسیر این آیه چنین آمده است:

«عن ابن عباس، قال: لما نزلت: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): أنا المنذر وعليّ الهادي من بعدي وضرب بيده إلى صدر عليّ فقال: أنت الهادي بعدي يا عليّ بك يهتدي المهتدون؛ (2) ابن عباس می گوید: رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) درباره این آیه می فرماید: من انذار کننده ام و علی بعد از من هادی همه قوم هاست، رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) با دست به سینه امیرالمومنین (علیه السلام) زد و فرمود: تو همان هدایت کننده هستی که پس از من هدایت یافتگان، به وسیله تو راه درست را می یابند».

برای فهم دقیق این مطلب به قرآن کریم مراجعه می کنیم:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (3)

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود».

ص: 164

1- . رعد، 8

2- . فضائل امیر المؤمنین (علیه السلام)، ص: 194؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 1، ص: 381

3- . طه، 50

طبق این آیه شریفه، خداوند متعال بعد از خلقت موجودات آنان را هدایت می کند و این هدایت توسط یک هادی صورت می گیرد که حضرت احدیت او را بر این جایگاه منصوب می کند که در آیه قبل به آن اشاره شد. ولذا به وسیله این آیه می توان فهمید که مراد از قوم ها فقط قوم جن و انس نیست بلکه همه خلق نیاز به هادی دارند.

در آیه دیگری چنین آمده است:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنََّّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا؛ (1)

آسمان های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می گویند، و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید، یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است». با توجه به این آیه شریفه خداوند متعال همه چیز را هدفمند خلق کرده است لذا هر چیزی در عالم آفریش هدایت شده و در مسیر خود با روشنی حرکت می کند و قهراً حرکت دهنده ای دارد که آن موجود را در دل تاریکی حرکت دهد. یک نیروی قاهری است که نطفه را در رحم مادر حرکت داده و صورتگری می کند و دانه گندم را می رویاند و کبوتر را تعلیم می دهد که چطور روی تخم بخوابد و تولید نسل کند؛ اوست که به زنبور عسل آموزش می دهد چگونه لانه اش را درست کرده و عسل بسازد. او همان واسطه فیض، حجت و خلیفه خداست. شاید برخی بگویند اگر چنین است پس چرا امام معصوم که هادی است همه را مسلمان نمی کند؟ پاسخ می دهیم: هدایت تکوینی همه ما خلق الله، به جهت ادامه حیات و سیر طبیعی نظام هستی است، اگر

ص: 165

امام بخواهد همه قلوب را به سمت اسلام و صراط مستقیم هدایت کند، این جبر می شود، این مسلمان شدن از روی اختیار و تحقیق و تفحص نیست.

نتیجه گیری

وقتی ولی خدا را به «قادة الامم» خطاب می کنیم باید بیندیشیم که مخاطبمان چه شخصیتی است و جایگاه ایشان در این نظام هستی کجاست؛ چنین نباشد که وقتی منقبتی از ایشان به ما رسید که در آن نه اشاره به مقام الوهیت شده و نه شراکت، روایت را تضعیف کنیم و یا به ناقل و گوینده آن تهمت صوفی و غالی بزنیم.

ج) عبارت «معدن الرحمة و معادن حکمة الله»

بررسی واژه «معدن»

«مَعْدِنٌ»: محلّ استقرار جواهرات و سنگ های قیمتی است.⁽¹⁾

«معدن»: اسم مکان، به معنای مقر، محلّ استقرار، محلّ رویش⁽²⁾ از ریشه «عَدَن» (بر وزن متن) به معنای استقرار همراه با الفت، سرور و رضامندی است. از این رو هیچ گونه اکراه و بی میلی در هیچ یک از دو طرف (مستقرّ و مستقرّ) وجود ندارد. به بهشت «جنات عدن» می گویند زیرا، اولاً: محل استقرار بهشتیان است و ثانیاً: این استقرار از روی میل و رغبت است؛ یعنی هم بهشتیان از بهشت و استقرار در آن راضی و خشنودند و هم بهشت

ص: 166

1- . مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 566

2- «المعدن : مکان کلّ شیء یكون فيه أصله و مبدؤه» لسان العرب ، ج 13 ، ص 279

از افراد بهشتی راضی و خشنود از حضور آنان است در نتیجه معدن، مستقر شدن چیزی همراه با الفت است.⁽¹⁾

از این عبارت چنین برداشت می شود که ائمه (علیهم السلام) محل استقرار رحمت و حکمت خداوند هستند و این استقرار همراه با سرور و رضایت مندی از طرف خدا و ایشان است و جالب تر این که هر آن چه در این معدن است با ارزش و گرانبهاست. لذا در عوالم وجود هر آن چه از رحمت رحمانیه و رحیمیه ساری و جاری است از معدن نشأت می گیرد (از وجود امام معصوم) و حکمت هر چیزی که خداوند متعال خلق کرده نزد ائمه (علیهم السلام) است. همچنین هر آن چه از فعل و انفعالات ارضی و سماعی که صورت می گیرد حکمتش نزد ایشان است و به همه آن ها آگاهند.

در مفهوم «معدن» چهار ویژگی وجود دارد:

یکی این که شیء نفیس باشد و انسان ها برای دریافت آن از هم پیشی گیرند، نه هر چیزی که انسان به آن تمایل چندانی ندارد. برای نمونه، در زمینی که سنگ تولید می شود به آن قسمتی که سنگ قیمتی تولید می کند «معدن» می گویند.

ویژگی دیگری که در واژه «معدن» وجود دارد این است که «معدن» به گونه ای در خفا و پنهان است یعنی ناگزیر بایستی بررسی و کاوش گردد و پرس و جو شود تا آن جنس نفیس به دست آید.

ویژگی سوم این است که آن شیء در آن جا مستقر و پایدار است.

ویژگی چهارم این است که آن شیء در همان جا تولید شده و پیدایش داشته نه این که در آن جا گذاشته باشند. البته فرقی نیست که آن شیء

ص: 167

نفیس و گرانبها از امور مادی باشد یا معنوی. از این رو همان گونه که معدن طلا و نقره گفته می شود، معدن رحمت، علم، کرم، جود و سخاوت نیز می توان گفت. (1)

بررسی «رحمت»

رحمت در قرآن کریم:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»؛ (2)

رحمت من همه چیز را فرا گرفته است». پس معلوم می شود هر چه در عالم هست، تمام مخلوقات و موجودات در پوشش رحمت خدا قرار گرفته اند و همه ی کائنات تجلی گاه رحمت خدا هستند و اساساً ایجاد کردن و وجود دادن به چیزی، خودش رحمت است. وجود و حیات، علم و قدرت، تمام جمال ها و کمال ها از هر قبیل که هست عموماً مصادیق رحمت خدا هستند. حتی مرگ که در واقع انتقال دادن موجودی از مرتبه ی نقص به کمال است رحمت است.

گفتیم که ائمه ی معصومین (علیهم السلام) معدن این رحمت هستند یعنی پیدایش این همه موجودات در عالم هستی، اعم از جماد و نبات و حیوان و انسان و جنّ و ملک، از اجسام و ارواح و ... و هر چه که کلمه ی شیء (یعنی چیز) بر او منطبق است، منشأ و منبعش وجود اقدس امام معصوم (علیه السلام) است.

در قرآن کریم چنین آمده است:

ص: 168

1- «شرح زیارت جامعه کبیره» سید علی میلانی

2- . اعراف، 156

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ (1)»

و هیچ جنبه ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست و [او] قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنان را می داند؛ همه در کتابی روشن ثبت است».

«پیشتر نیز گفته شد که مراد از کتاب مبین امام معصوم است».

این امام معصوم است که از برکت وجود ایشان همه خلق روزی می خورند و به سبب وجود او آسمان و زمین پایرجاست: «يُؤْمِنُ بِهِ رِزْقَالْوَرَى وَبِوُجُودِهِ ثَبَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ» (2) همه این ها از رحمت رحمانیه خداوند متعال است.

اهل بیت (علیهم السلام) رحمت خداوند متعال اند

این قرآن است که وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان «رحمة للعالمین» معرفی نموده است:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ (3)»

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

یعنی تمام جهانیان و هر چه هست تکویناً در سایه ی وجود اقدس آن حضرت قرار گرفته اند و ریزه خوار خوان نعمت او هستند. همان رحمتی که «وَسَيَعْلَمُ كُلُّ شَيْءٍ» است. طبعاً تمام انوار مقدسه ای که با آن جناب، اتحاد نوری دارند و در رأسشان امیر عوالم علی (علیه السلام) که به نص صریح قرآن نفس

ص: 169

1- . هود، 6

2- . زاد المعاد ؛ ج 1 ، ص 422

3- . انبیاء، 107

پیغمبر خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم) (1) حساب شده، قرار گرفته است معادن رحمت خداوند متعال خواهند بود. (2)

جلوه های رحمت خداوند در قرآن کریم عبارتند از: بعثت پیامبران الهی، نزول باران، توان یافتن انسان در تسخیر پدیده های طبیعی، دور شدن بلاها، آسان گیری خداوند نسبت به انسان ها، پذیرفتن توبه، نیکی کردن به دیگران، جهاد در راه خدا، فرمان برداری از خدا و رسول(صلی الله علیه و آله و سلم).

بررسی «حکمت»

بررسی واژه «حکمت»

«حِکْمَة» یعنی به حق رسیدن با علم و عقل؛ پس حکمت از خدای تعالی، شناسایی اشیاء و ایجاد آن ها از سوی اوست بر نهایت استواری و حکمت از انسان، شناختن موجودات و انجام نیکی ها و خیرات است و این همان چیزی است که قرآن با آن لقمان را توصیف کرده است. در این سخن خدای عزوجل که «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ (3)» و تمام حکمت را با وصفی که از آن ها نموده خبر داده است؛ اگر درباره خدای تعالی گفته می شود که او حکیم است معنایش بر خلاف معنایی است که دیگری با آن وصف می شود، از این روی خداوند متعال می گوید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (4)» و نیز اگر قرآن با واژه حکیم توصیف می شود برای این است که قرآن دربرگیرنده و

ص: 170

1- . آیه مباحله «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» آل عمران، 61

2- . «شرح زیارت جامعه کبیره» آیت الله ضیاءآبادی(رضوان الله تعالی علیه)

3- . لقمان، 12

4- . تین، 8

متضمن حکمت است مانند آیه «الر * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ(1)» و بر این اساس آیه «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ حِكْمَةٌ بِالْعِلَّةِ(2)». (3).

تعریف «حکمة» در قاموس: با مراجعه به اصل معنی کلمه می توان به دست آورد که حکمت، یک حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به وسیله آن می تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را متقن و محکم انجام دهد. بر این اساس حکمت، حالت نفسانی و صفت روحی است نه شیء خارجی، بلکه شیء محکم خارجی از نتایج حکمت است. راغب می گوید: حکمت رسیدن به حق به واسطه علم و عقل است. در مجمع ذیل آیه 32 سوره بقره می گوید: حکمت آن است که تو را بر امر حق که باطلی در آن نیست واقف کند. آیات: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» «يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا». این کلمه بیست بار در قرآن کریم تکرار شده و در بیشتر موارد توأم با «کتاب» است و تعلیم و انزال آن از جانب خداوند و از جانب پیامبران نسبت به مردم است. (4)

از معانی دیگر حکمت: علم به حقیقت اشیاء آن چنان که هستند؛ لذا مطلق حکمت الهی نیز در نزد ائمه (علیهم السلام) است. تمام آن حقایق که خداوند متعال به آن ها علم دارد و هر آن چه عندالله حقیقت است در نزد ایشان وجود دارد. لذا از این نکته غافل نشویم که تمامی این حکمت ها را خداوند

ص: 171

1- . یونس، 1

2- . قمر، 4

3- . مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 528

4- . قاموس قرآن، ج 2، ص: 163

متعال به ائمه (علیهم السلام) عطا کرده است. خداوند اراده فرموده که ائمه معصومین (علیهم السلام) را معدن تمامی رحمت ها و حکمت های خود قرار دهد. در روایت نبوی نیز می خوانیم «أنا دارالحكمة، أنا مدينة الحكمة وعليّ بابها؛ من شهر حكمت هستم و علی دروازه آن است». پس برای بهره بردن از حکمت باید به سراغ معصومین (علیهم السلام) رفت.

عبارت «معادن حکمة الله» به ظاهر، مطلق است؛ یعنی مطلق حکمت الهی در نزد ائمه (علیهم السلام) است. تمام آن حقایق که خداوند متعال به آن ها علم دارد و هر چه عندالله حقیقت است در نزد ائمه (علیهم السلام) وجود دارد. این قضیه در عین اطلاق، مقید است، به این معنا که هر چه به علم می تواند به آن تعلّق داشته باشد و خداوند متعال به بشر عطا کرده، بالاترین مرتبه و وسیع ترین درجه اش نزد ائمه (علیهم السلام) وجود دارد و چنین سخنی را به راحتی می توان گفت، چرا که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«أنا مدينة الحكمة وعليّ بابها؛ (1)

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است».

با استفاده از آیات قرآن، حکمت الهی نزد هر کس و به هر مقدار باشد از جانب خداوند متعال است؛ یعنی حکمت الهی چیزی اعطایی است که «لا ینال إلاّ من الله». در آیه ای از قرآن آمده است:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ؛ (2)

و ما به لقمان حکمت عطا نمودیم».

ص: 172

1- . الأُمالي (للطوسي)، النص، ص: 483

2- . لقمان، 12

در آیه دیگر آمده است:

«وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ؛ (1)

و نعمت خدا را بر خود به یاد بیاورید و کتاب و حکمتی که برای شما فرو فرستاد».

در آیه دیگری از قرآن این گونه آمده است: «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ؛ (2)

و خداوند به او حکومت و حکمت عطا فرمود».

در آیه دیگری می فرماید:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ؛ (3)

حکمت را به هر کس بخواهد عطا می کند».

از آن چه بیان شد، روشن می شود که حکمت، اعطایی از ناحیه خداوند متعال است و همین حکمت اعطایی محکم و مستحکم است و همه حقایقی که از طریق علم یا عقل به دست می آید به طور مطلق در نزد ائمه (علیهم السلام) ثبوت دارد که آن ها معدن های حکمت الهی هستند یعنی تمام آن حقایقی را که خداوند متعال اعطا فرموده همه در این جا جمع شده و در هر جا که باشد بایستی از این جا رفته و برود. البته این به استفاده کنندگان از حکمت بستگی دارد که به اندازه استعدادشان و ظرفیت وجودی شان می توانند از آن بهره ببرند. (4)

ص: 173

1- . بقره، 231

2- همان، 251

3- همان، 269

4- . «شرح زیارت جامعه کبیره» آیت الله میلانی

معرفت خداوند متعال، حقایق قرآن، علم به ملاکات احکام، علم به تمام اموری که مایه صلاح و سعادت دنیا و آخرت بندگان است و هم چنین علم به تمام آن چه مایه فساد و خسران بندگان در دنیا و آخرت است، همه و همه نزد ائمه (علیهم السلام) وجود دارد و همه این‌ها سرفصل‌های حکمت هستند. در گذشته به طبیب، حکیم می‌گفتند چرا که موضوع علم حکیم، بدن انسان بود و او به چیزهای مفید و مضر برای بدن آگاهی دارد و راه علاج بیماری‌های آن را می‌داند. از این رو چنین فردی به حکیم ملقب شد.

اما «حکمت» از نظر ائمه (علیهم السلام) بر طبق روایات در ذیل آیه مبارکه:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا؛ (1)

حکمت را به هر که بخواهد عطا می‌کند و به هر کس حکمت داده شود، خیر فراوانی داده است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«هي طاعة الله ومعرفه الإمام (عليه السلام)؛ (2)

منظور از حکمت، طاعت خدا و معرفت امام (علیه السلام) است».

و نیز در تفسیر عیاشی آمده است:

«إنَّ الحكمة المعرفة والتفقه في الدين؛ (3)

به راستی حکمت، معرفت و تفقه در دین است».

و در تفسیر قمی می‌خوانیم:

ص: 174

1- بقره، 269

2- الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 185

3- تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 151

«الخير الكثير، معرفة أمير المؤمنين والأئمة (عليهم السلام)؛ (1)

منظور از خیر کثیر، شناخت امیر مؤمنان و ائمه (علیهم السلام) است».

وقتی حدیث: «أنا مدينة الحكمة وعلي بابها» را خواندیم می بینیم خود حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «إنَّ الله تعالى آتاني القرآن وآتاني من الحكمة مثل القرآن؛ (2)

به راستی که خداوند متعال برای من قرآن را فرو فرستاد و از حکمت به سان قرآن عطا فرمود».

بنابر آن چه بیان شد تمام حکمت نزد امیرالمومنین (علیه السلام) است.

د) «حفظه سر الله»

بررسی واژه «حفظ»

«الحِفْظُ»: گاهی به حالتی از جان و نفس گفته می شود که در آن حالت فهم و درک با آرامش به نفس و جان می رسد و ثابت می ماند و گاهی نیز در معنی، قدرت خودداری و ضبط نفس است. نقطه مقابلش «نسیان و فراموشی» است و گاهی «حفظ» در معنی بکار بردن آن نیرو است چنانکه می گویند: «حَفِظْتُ كَذَا حِفْظًا؛ آن را از بر نمودم و در خاطر نگه داشتم» سپس واژه «حفظ» درباره غم خواری و عهده دار شدن و نگهداری و رعایت چیزی و

ص: 175

1- . تفسیر القمی، ج 1، ص: 92

2- . مجمع البیان: 2 / 194؛ تفسیر الصافی: 1 / 299؛ تفسیر نور الثقلین: 1 / 287، حدیث 1137.

کسی بکار رفته است. خدای تعالی فرماید: (1) «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (2)»، «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ (3)».

بدون تردید، قضایا، حقایق و اموری ماورای قدرت علم و درک عقل انسان وجود دارد و سرانجام بشر به هر جا از نظر علمی و عقلی برسد، باز ماورای آن اموری می باشد که بر بشر پنهان است و شاید برخی موارد تا روز رستاخیز مخفی بماند. سخن در این است که این امور نزد ائمه (علیه السلام) هستند، نه این که علم امام به جمیع آن چه معلوم و معقول بشر است در این عالم احاطه دارد که آن ها در اعلا مراتب آن هستند، بلکه آن چه از علوم و عقول بشری مخفی است و از اسرار شمرده می شود در نزد ائمه (علیهم السلام) وجود دارد و آن بزرگواران حافظان آن اسرار می باشند.

انسان از معدن که در اعماق زمین قرار دارد می تواند استفاده کند، یعنی آن را جست و جو نماید و حفر کند و به آن برسد و از آن بهره ببرد اما ائمه (علیهم السلام) معادن حکمت خدا هستند و هر کس با ائمه (علیهم السلام) معاشرت و رفت و آمد کند و شاگردی و ملازمت نماید سرانجام به قدر وسع خود از حکمت می تواند تحصیل کند. آیا در مورد اسرار هم همین طور است؟ آیا به راستی ائمه (علیهم السلام) کسی را یافته اند که اسرار الهی را در نزد او به ودیعت بسپارند؟ یا اساساً مطالب را به کسی نگفته اند و به صورت «سرّ الله» مانده است؟

ص: 176

1- . مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 516

2- . یوسف، 12

3- . بقره، 238

این مقام ائمه (علیهم السلام) است، چنین نیست که علوم به همین علوم و حقایق منحصر باشد که اکنون بشر به آن دست یافته یا نیافته است، مگر الآن اموری یافت نشده که پنجاه سال پیش نبوده و آن موقع این حقایق بر بشر مخفی بوده است؟ پس معلوم می شود که ماورای حقایق اینعالم که بشر به بخشی از آن ها دست یافته حقایق هست که نزد ائمه (علیهم السلام) وجود دارد؛ اما آیا بشر همه حقایق این عالم را کشف خواهد کرد، به طوری که چیزی باقی نماند؟ چه برسد به ماوراء؛ گاهی از آن حقایق به سرّ تعبیر شده است. در روایتی آمده که ابوبصیر گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهِ سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَعِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِإِيْمَانٍ وَاللَّهِ مَا كَلَّفَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَلَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا؛ (1)

ای ابامحمد! به خدا سوگند، همانا نزد ما سِرّی از اسرار خدا، دانشی از دانش خداست. به خدا سوگند، کسی را توان تحمل آن نیست حتی فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد. به خدا سوگند که خدا آن را به احدی جز ما تکلیف نفرموده است و عبادت آن را از احدی جز از ما نخواستہ است».

و گاهی به عنوان «صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» آمده است، آن جا که ابوبصیر گوید: امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ

ص: 177

اللَّهُ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صَ فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ فَاقْبَلُوهُ وَمَا أَشْمَزَتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَالْإِلَى الْعَالَمِينَ آلِ مُحَمَّدٍ وَإِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولَ وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا وَالْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ؛ (1)

امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: حدیث آل محمد (علیهم السلام) صعب و مستصعب است؛ جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را به ایمان آزموده، به آن ایمان نیاورد. پس هر حدیثی که از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به شما رسید و در برابر آن آرامش دل یافتید و آن را آشنا دیدید بپذیرید و هر حدیثی را که دلتان از آن رمید و ناآشنایش دیدید، آن را به خدا و پیغمبر و عالم آل محمد (علیهم السلام) رد کنید؛ همانا هلاک شده کسی است که حدیثی را که تحمل ندارد برایش بازگو کنند و او بگوید به خدا این چنین نیست، به خدا این چنین نیست و انکار مساوی کفر است».

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) حَدِيثُنَا صَ عَبْدٌ مُسْتَصَدَّ عَبْدٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا عَرَفَتْ قُلُوبُكُمْ فَخُذُوهُ وَمَا أَنْكَرَتْ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا؛ (2)

همانا حدیث ما سخت است و ناهموار. کسی نمی تواند به آن ایمان بیاورد (زیر بارش برود) جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خداوند قلب

ص: 178

1- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 401

2- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، ج 1، ص: 21

او را در راه ایمان آزموده است. اگر حدیثی از ما شنیدید که دل شما به آن معرفت پیدا کرد، آن را بپذیرید؛ و اگر [دل شما] حدیثی را انکار نمود، آن را به سوی ما برگردانید». و گاهی به عنوان علم مکنون آمده است. در روایتی می خوانیم که به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته شد: ای رسول خدا! نظر شما درباره آیه ای که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ (1)»؛ به راستی خدا و فرشتگان به پیامبر صلوات می فرستند» چیست و این چگونه است؟ آن حضرت فرمود:

«هَذَا مِنَ الْعِلْمِ الْمَكْنُونِ وَلَوْ لَا أَنْتُمْ سَأَلْتُمُونِي مَا أَخْبَرْتُكُمْ؛ (2)

این از علم مکنون است و اگر شما نمی پرسیدید پاسخ نمی دادم».

بنابراین، علم خداوند متعال محدود نیست. ورای این امور، امور دیگری است که ما درک نمی کنیم، اما از روایات معلوم می شود که از بندگان خدا کسانی هستند که از اسرار آگاه می شوند. در قرآن آمده است:

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؛ (3)

و همه چیز را در کتاب روشنگری برشمرده ایم».

پیش تر گفته شد که مراد از «امام مبین» امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر ائمه (علیهم السلام) می باشند. از طرفی حدیثی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان شد که از طریق اهل تسنن نیز نقل شده است (پیش تر به این احادیث اشاره

ص: 179

1- . احزاب، 56

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 91، ص: 68

3- یس، 12

کرده ایم). ایشان می فرماید: «أنا مدينة الحكمة وعلي بابها»، «أنا مدينة العلم وعلي بابها»؛ در نتیجه همه حقایق نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) موجود است که البته اذن بیان بخشی از آن ها را داشته اند و این چیز فوق العاده ای درباره ائمه (علیهم السلام) نیست تا گفته شود «غلو» است. حقایق و اموری نزد آن ها وجود دارد که اذن ندارند به دیگران بگویند، از این رو حافظان و سر نگهبانان خدا هستند. از طرفی، اگر بخواهند سری از اسرار را بگویند نخست آن فرد را امتحان می نمایند چرا که در طرف مقابل ظرفیت لازم است. در روایاتی که پیش تر گذشت، گفته شد که فقط سه گروه تحمل این اسرار را دارند: فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان بیازماید، از این رو امیرالمومنین (علیه السلام) به سینه مبارک اشاره می کرد و می فرمود:

«إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً؛ (1)

همانا در این جا علمی انباشته شده که اگر حاملانی می یافتم بازگو می کردم».

آن حضرت فرمود: متحمل نمی شوند، یا صعب و دشوار است بلکه فرمود: اگر حاملانی پیدا کنم و اهلیت داشته باشند چیزی از اسرار را برای آنان بیان می کردم.

آری، بایستی اهلیت و لیاقت باشد وگرنه به هر کسی علم داده نمی شود و به هر کسی هر چیزی را نمی توان گفت. در بین اصحاب

ص: 180

ائمه (عليهم السلام) کسانی بودند که برخی از اسرار را نتوانستند نگهداری کنند و اسباب زحمت خود و ائمه (عليهم السلام) شدند. این عبارت از زیارت جامعه بیانگر این است که ائمه (عليهم السلام) محرم اسرار خداوند متعال هستند و این از مقامات ویژه آن هاست. از طرفی حقایق عالم یا آشکار هستند یا نهان. آن چه آشکار است و یا خواهد شد نزد ائمه (عليهم السلام) وجود دارد و هر کس از مردم به مقدار وسع خود بر این حقایق آگاه می شود و بهره مند می گردد و آن چه پنهان است نزد ائمه (عليهم السلام) وجود دارد که بخشی از آن را برای اشخاص به گونه ای حساب شده، فاش کرده اند. این اشعار از امام سجّاد (علیه السلام) نقل شده است:

«إِنِّي لَاكْتُمُّ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرَهُ *** كَيْ لَا يَرَى الْحَقُّ ذَوْجَهُلٍ فَيُفْتِنُنَا

وَ قَدْ تَقَدَّمَنِي فِيهِ أَبُو حَسَنِ *** إِلَى الْحُسَيْنِ وَ أَوْصَى قَبْلَهُ الْحَسَنَا

وَ رُبَّ جَوْهَرٍ عَلِمَ لَوْ أَبُوحُ بِهِ *** لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْبُدُ الْوَثَنَا

وَ لَا سَتَحَلَّ رِجَالُ صَالِحُونَ دَمِي *** يَرُونَ أَفْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسَنًا؛

ترجمه: من گوهرهای دانشم را پنهان می سازم که نادانی حق را نبیند و ما را به فتنه بیندازد؛ پیش از من ابوالحسن علی (علیه السلام) به حسین و قبل از او به حسن، چنین وصیت کرده بود؛ چه بسیار گوهر دانشی که اگر افشا کنم به من گفته می شود: تو از پرستندگان بت هستی و مردمان صالح خونم را مباح می دارند و این کار بسیار زشتی که انجام داده اند زیبا می بینند». (1)

ص: 181

وجود ائمه (عليهم السلام) ظرف تجلی تام و مظهر و مظهر صفات خداوند متعال است. امام معصوم وجه الله (صورت خدا)، عین الله (چشم خدا)، أُذُن الله السَّامِعَة (گوش شنوا)، لسان الله الناطق (زبان گویای خدا)، یدالله (دست خدا)، قَلْبُ الله الْوَاعِي (قلب آگاه خدا) می باشد که برخی از روایات آن به شرح ذیل است:

«قال اميرالمومنين (عليه السلام): أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَلِسَانُهُ الصَّادِقُ وَيَدُهُ... وَأَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَأَنَا بَابُ حِطَّةٍ؛ (1)

اميرالمومنين (عليه السلام) می فرمایند: من چشم بینای خدا و زبانی گویا و صادق او و دست خدا هستم، من دست باز و فراگیر خداوند بر بندگان با رحمت و مغفرت هستم، من باب آمرزش گناهان هستم».

«مبسوط الید» بودن ایشان به این معناست که این مقام، مخصوص به یک زمان و مکان خاص نیست بلکه در تمام زمان ها و مکان ها جایگاه دارد.

«قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ: أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَأَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَلِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَعَيْنُ اللَّهِ وَجَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ؛ (2)

اميرالمومنين (عليه السلام) می فرمایند: من علم خدا، من قلب آگاه خدا و زبان گویای خدا و چشم خدا و پهلوی خدا هستم، من دست خدا هستم».

در زیارتنامه امام زمان (عليه السلام):

ص: 182

1- . التوحيد (للصدوق)، ص: 165

2- . همان، ص: 164

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ» (1)

سلام و درود بر تو که چشم خدا در میان خلق او هستی».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: ... نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ تَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ وَنَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلَى عِبَادِهِ...» (2)

و ما وجه الله هستیم که روی زمین بین شما رفت و آمد می کنیم».

«عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ دِينَهُ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) دِينَ اللَّهِ وَوَجْهُهُ وَعَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ قُلْتُ وَ مَا الرُّوِيَّةُ قَالَ الْحَاجَةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَصَنَعَ مَا أَحَبَّ» (3)

خثیمه گفت از حضرت صادق (علیه السلام) درباره ی آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسیدم، فرمودند: یعنی دین خدا. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین (علیه السلام) دین الله و وجه الله و عین الله و زبان خدا که با آن سخن می گوید و دست خدا در میان مردم بودند. ما وجه الله هستیم که باید از جانب ما به خدا نزدیک شد. پیوسته در میان بندگان او هستیم تا خداوند را به وجود مردم نظری است؛ وقتی چشم از آن ها برداشت ما را به جانب خود می برد و آن چه خواست انجام می دهد».

«التوحيد مع، معاني الأخبار، أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنْ ابْنِ عِيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ

ص: 183

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 99، ص: 215

2- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 143

3- . التوحيد (للصدوق)، ص: 151

اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا خَلَقَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَرَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ فَهُمْ [إِنَّهُمْ] عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَأَذُنُهُ السَّامِعَةُ وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ بِإِذْنِهِ وَأَمَّاؤُهُ عَلَى مَا أَنْزَلَ مِنْ عَذْرٍ أَوْ نُذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ فِيهِمْ يَمْحُو اللَّهُ السَّيِّئَاتِ وَبِهِمْ يَدْفَعُ الضَّيْمَ وَبِهِمْ يُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَبِهِمْ يُحْيِي مَيِّتًا وَ يُمِيتُ حَيًّا وَبِهِمْ يَبْتَلِي خَلْقَهُ وَبِهِمْ يَقْضِي فِي خَلْقِهِ قَضِيَّةً قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ الْأَوْصِيَاءُ؛ (1)

محمّد بن مسلم گوید: شنیدم که امام صادق (علیه السلام) می فرمود: بی تردید خداوند عزوجل مخلوقاتِ خاصّ خود دارد که آنان را از نور خویش آفریده و آنان بخشی از چشمه شفقت الهی برای مهرورزی و دلسوزی او به مخلوق اویند؛ پس ایشان به اذن خدا در میان آفریدگانش چشم بیدار و نگران پروردگار و گوش شنوا و زبان گویای وی و مورد اعتماد اویند بر آن چه که فرستاده است از قبیل: پوزش برای محو کردن بدی یا ترسانیدن یا رهبر و راهنما بودن؛ پس به سبب ایشان گناهان را می زداید و به وسیله آنان گزند ظلم و ستم را دفع می کند و به برکت آنان نعمت ارزانی می دارد و به وسیله ایشان در کالبد مرده روح دمیده و او را زنده می سازد و جان را از تن زنده بیرون می برد و توسط آنان آفریدگان خود را می آزماید و به وسیله ایشان حکم خویش را در میان مخلوقاتش به اجرا می گذارد. عرض کردم: فدایت شوم آنان چه اشخاصی هستند؟ فرمود: جانشینان مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)».

«عین الله»

در روایات فوق اشاره شد که امام «عین الله» است. «چشم» عضوی مهم از اعضاء بدن است که انسان (و نیز موجودات دیگر) به وسیله آن

ص: 184

می تواند اطراف خود و هر آن چه را که به آن نیاز دارد ببینید و جالب است که چشم به همراه دیگر اعضاء بدن نقش مهمی را ایفا می کند مثلاً هنگام لمس کردن چیزی، وقتی چشم می بیند حس لطیف تر و شیرین تری را به انسان القا می کند و برعکس وقتی بدون چشم چیزی را لمس کنیم در حد ادراک آن شیء می باشد. هنگام غذا خوردن اگر چشم بسته غذا بخوریم شاید بتوانیم نوع غذا را تشخیص بدهیم اما کمیت و کیفیت آن را به خوبی متوجه نمی شویم اما با دیدن حس بیشتری به انسان دست می دهد و حتی انسان میل به آن غذا پیدا می کند. از دیگر اثراتی که چشم دارد این است که انسان هر آن چه را ببیند در صفحه قلب و ذهن ذخیره می کند.

«عین الله» بودن امام معنای بسیار وسیعی دارد که هر انسانی نمی تواند به خوبی آن را درک کند اما به صورت اجمالی می توان گفت: «عین الله» یعنی تمام حوادث بزرگ و کوچک نظام هستی حتی پلک زدن انسان ها، قیام و قعودشان، افتادن برگ از درخت و... در معرض دیدشان قرار دارد. در قرآن کریم خطاب به انسان ها آمده است:

«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؛ (1)

مگر ندانسته اید که قطعاً خدا [همه کارهایتان را] می بیند؟»

خدا همه چیز را می بیند و با این دیدن به همه چیز آگاه است و در این عوالم وجود هیچ چیزی حتی به اندازه ذره ای از دید او پنهان نیست، لذا امام معصوم (علیه السلام) چشم خداست و او نیز همه آن چه را خدا می بیند و به آن آگاه است می بیند و به آن آگاه است.

ص: 185

در روایات این باب که گذشت به اعضاء مهم بدن اشاره شد که هر کدام را به خدا نسبت می دهد، صورت، چشم، گوش، دست و قلب خدا و...! می دانیم که خداوند متعال از جسمیت مبرا است فلذا پشت این عبارات اسراری است. یک انسان به وسیله قلب حیات دارد، با چشم می بیند و با زبان صحبت می کند و...؛ این عبارات به ما می فهماند که وجود مقدس «ولی الله» صورت (وجه) خداوند متعال است یعنی با دیدن وجود مقدسش گویی خدا را می بینی و نه فقط صورتی با اعضاء مختص در آن بلکه همه زیبایی های جمال و جلال، نورانیت، حس پدرا نه و همه زیبایی های موجود. گاهی اوقات انسان شیفته جمال کسی می شود و این به خاطر زیبایی جمال است هر چند که او را نمی شناسد و چه بسا افرادی که با دیدن جمال مولا امیرالمومنین (علیه السلام) عنان دل از دست دادند و ماندند. بی دلیل نیست که نظر کردن به صورت امیرالمومنین (علیه السلام) عبادت است؛ عبادت دو طرف دارد عابد و معبود، نگاه به امیرالمومنین (علیه السلام) عبادت معبود است.

از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَيَدَهُ الْمُبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَبَابَهُ الَّذِي يُدْخِلُ عَلَيْهِ وَخُزَانَهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ بَنَّا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَابْتَعَتِ الثَّمَارُ وَجَرَتِ الْأَنْهَارُ وَبَنَّا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَيَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ وَبِعِبَادَتِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَلَوْ لَا نَحْنُ مَا عَبْدَ اللَّهُ؛ (1)

ص: 186

همانا خدا ما را آفرید و آفریش ما را نیکو ساخت (زیرا طینت ما را از علیین قرار داد و استعداد کمالات را در ما فوق العاده ساخت) و ما را صورتگری کرد و به بهترین نحو صورتگری کرد (اخلاق حمیده و صفات فاضله را در سرشت ما گذاشت) و ما را در میان بندگانش چشم بینای خویش قرار داد (تا کردار آن ها را بنگریم و نزد او گواهی دهیم) و در میان خلقتش زبان گویا قرار داد (تا معارف و حلال و حرام او را برای آن ها بیان کنیم) و ما را دست مهر و رحمت خود بر سر بندگانش قرار داد آن هم دستی گسترده و باز (دستی که در عالم کار می کند) و ما را وجه خود قرار داد که از آن سوی به او گرایند و ما را دری که او را نشان دهد قرار داد (پس هر که از این در وارد شود به معرفت و اطاعت او رسد) و ما را خزانه دار میان آسمان و زمینش قرار داد (تا معارف و بلکه تمام خیرات او از برکت ما به مردم رسد) و از برکت وجود ما درختان بارور گردند و میوه ها برسند و نهرها جاری شوند و از برکت ما باران از آسمان بیارد و گیاه از زمین بروید و به وسیله ما خدا پرستش شد و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی گشت (زیرا پرستش کامل و واجد تمام شرایطی که خدا می خواهد، ما می دانیم و می گوئیم و انجام می دهیم)».

نکته مهم: هر موجودی برای افعالی که انجام می دهد نیاز به وسیله و واسطه دارد که اعضاء بدن وظیفه انجام آن را بر عهده می گیرند، چشم برای دیدن، گوش برای شنیدن و دست و پا برای مقاصد مختلف و... اگر قرار باشد که هیچ استفاده ای از آنان نشود پس وجود آنان عبث و بی فایده است و استفاده در گفتار نیز هیچ وجهی ندارد. پس وقتی خداوند متعال حقیقت کمالات و شعور است هیچ چیزی را بیهوده خلق نمی کند و بیهوده نیز سخن نمی گوید. در نتیجه با همه این اوصاف، ائمه (علیهم السلام) به معنای حقیقی اثرگذار در عالم خلقتند.

امیرالمومنین (علیه السلام) قلب آگاه خداست، یعنی همه توجه اش به معنای حقیقی به سمت خداست. آنقدر غرق در خداست که در محضر خدا برای رضای خدا خاتم می بخشد. نکته لطیف تر اینکه قلب مایه حیات است اگر از تپیدن بایستد انسان می میرد، لذا حقیقت بندگی با وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) زنده است و با وجود مقدس ایشان خداوند متعال بندگی می شود که روایات متعددی اشاره به این امر می کند (بنا عبد الله، بنا عرف الله) اساساً روح بندگی با وجود ایشان معنا پیدا می کند. قلبی که به همه اتفاقات عالم آگاه است به آن چه گفته می شود و یا در ذهن ها مرور می شود. وجود مقدسشان قلبی است که به همه چیز آگاه است، نه تنها قلب آگاه خداست بلکه (ممسوس فی ذات الله) هیچ کسی به معنای حقیقی نمی تواند این عبارت را معنا کند.

امیرالمومنین (علیه السلام) شخصیتی است که با آرامش تمام، جانش را برای خدا در طبق اخلاص قرار داد و در «لیلة المبيت» به شوق و رضایت خداوند متعال به استقبال مرگ رفت و به معنای حقیقی تبیین کننده این آیه قرآن شد که مصداق اتم و اکمل این آیه وجود مقدسشان است:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ (1)

همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد».

ص: 188

او «یدالله» است؛ دستی که دین خدا را یاری می کند، دستی که در عوالم وجود کار می کند، دستی که در نظام هستی کارگر و گره گشاست. این امیرالمومنین (علیه السلام) است که ضربه او در یوم الخندق افضل از عبادات جن و انس تا روز قیامت است. او «یدالله» است که ایشارش شامل حال سپاه اسلام می شد (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ)؛ هیچ جنگی نبود مگر اینکه فاتح آن مولا امیرالمومنین (علیه السلام) بود. خداوند متعال دشمنانش را به دست امیرالمومنین (علیه السلام) به درک واصل می کرد.

امیرالمومنین (علیه السلام) به خواست، اراده و اذن خداوند متعال، ناصر انبیاء و اولیاء الهی بوده است که در روایات به این مقام و منزلت اشاره شده است:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود:

«كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعِيَ جَهْرًا» (1)

تو در سرّ و پنهان با پیامبران گذشته بودی و با من در ظاهر و آشکار هستی». این روایت این گونه نیز آمده است:

«بَعَثَ اللَّهُ عَلِيًّا مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا، وَمَعِيَ جَهْرًا» (2)

خداوند علی (علیه السلام) را با همه انبیا در نهان مبعوث کرد و با من به حسب ظاهر نیز همراه است».

آری! «یدالله» همیشه در عالم اثرگذار است و باید باشد و مختص به زمان و مکان خاصی نیست. وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) شخصیتی است که

ص: 189

1- . شرح توحید صدوق، سعید القاضی القمی، ج 2 ص 658

2- . مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص: 248

هیچ کسی نمی تواند به کنه ذات او پی ببرد. از دیگر شگفتی های امیرالمومنین (علیه السلام) چنین نقل شده که ایشان فرمودند:

«ظاهري إمامة و باطني غيب لا يدرك؛(1)

یعنی ظاهر من امامت (و ولایت و وصی پیغمبر بودن است) و باطن من غیبی است که درک نمی شود».

به راستی چه کسی می تواند وجود مقدس ایشان را بشناسد؟ در مقام و منزلت امیرالمومنین (علیه السلام)، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: هیچ کس به جز من و خدا، علی را نشناخت:

«قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لعلي بن أبي طالب (علیه السلام) يا علي لا يعرف الله تعالى إلا أنا و أنت و لا يعرفني إلا الله و أنت و لا يعرفك إلا الله و أنا؛(2) کسی جز من و تو، خدا را نشناخت و مرا جز خدا و تو نشناخت و تو را کسی جز خدا و من نشناخت».

و چه خوش گفت شهریار :

«نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را»

امام شافعی سنی هم مبهوت شه لافتی ست؛ در شان و منقبت بی مثال قطب عالم امیرالمومنین (علیه السلام) می گوید:

«لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبَدَى مَحَلَّهُ *** لَخَرَّ النَّاسُ طَرًّا سَجْدًا لَهُ

وَ مَاتَ الشَّافِعِيُّ وَ لَيْسَ يَدْرِي *** عَلَى رَبِّهِ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ؟(3)

ص: 190

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 25، ص: 171 بتفاوت: (وَبَاطِنُهُ غَيْبٌ لَا يَدْرِكُ)؛ مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص: 106

2- . روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج 13، ص: 273

3- . دلائل الصدق لنهج الحق، ج 5، ص: 182

ترجمه شعر: اگر علی مرتضی (علیه السلام) خود را آن طور که بود نشان می داد مردم جهان همه در برابرش سر سجده بر زمین می گذاشتند، شافعی می میرد ولی نمی داند که خدای او الله است یا علی (علیه السلام)».

مراد شافعی از این شعر، عجز و ناتوانی شناخت امیرالمومنین (علیه السلام) است. کسانی که امیرالمومنین (علیه السلام) را خدا پنداشتند برخی دشمن ایشان و درصدد وارد کردن خسارت به اعتقاد تشیع بودند و عده ای دیگر به این دلیل بود که در وادی شناخت حضرت مرتضی علی (علیه السلام) متحیر شدند و همان جا توقف نمودند و از شناخت خداوند متعال غافل ماندند.

سرّ شگفتی اخبار اهل بیت (علیهم السلام)

برخی از افراد بنا به دلایل مختلف قادر به درک فضائل و مناقب حضرات آل الله (علیهم السلام) نیستند که یکی از دلایلی که شگفت انگیز بودن اخبار اهل بیت (علیهم السلام) است؛ همچنین می توان به دو دلیل زیر هم اشاره کرد:

1. عظمت این بزرگواران و عدم امکان شناخت حقیقی ایشان، همان گونه که در روایت آمده:

«فَإِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَ كُنْهَ مَا فِيْنَا وَلَا نِهَآئِيَّتَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَعْطَانَا أَكْبَرَ وَ أَعْظَمَ مِمَّا يَصِيْهُهُ وَ أَصِيْ مُكْمُ أَوْ يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِ أَحَدِكُمْ فَإِذَا عَرَفْتُمُونَا هَكَذَا فَانْتُمْ الْمُؤْمِنُونَ» (1)

کنه فضل ما نهایت ندارد و نمی توانید به نهایت آن برسید زیرا خداوند تبارک و تعالی به ما بیشتر و بزرگتر از آنچه ما می گوئیم و شما می گوئید یا

ص: 191

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 26، ص: 2

خطور به قلب یکی از شما نماید عنایت فرموده، وقتی ما را این طور شناختید آن وقت مؤمن هستید».

در این عبارات دقت کنیم، امام معصوم کلامش حجت است، کلامش نور است، کلامش سراسر حقایق و اسرار است، کلامش باعث رشد معنوی انسان می شود، می فرماید: «خداوند تبارک و تعالی به ما بیشتر و بزرگتر از آن چه ما می گوئیم و شما می گوئید یا خطور به قلبتان بشود عنایت فرموده».

ای عزیز! پس با چه جرأتی در مقابل فضائل و مناقب عجیبه و حتی غیر عجیبه حضرات معصومین (علیهم السلام) ایستادگی می کنی و «ان قلت» می آوری؟ توقف کن و اعتراف کن که منشناختی ندارم و از ایشان مسئلت داشته باش تا خود را به تو بشناسانند.

2. ناتوانی از درک حقایق عوالم ملکوتی مربوط به اهل بیت (علیهم السلام) که در این موارد آن بزرگواران به ما دستور داده اند تا به قدر وسع و توان خود در این زمینه سعی و تلاش خود را به کار گرفته و تا آن جا که برایمان امکان دارد در این راه تلاش نمائیم تا بتوانیم ظاهر آن ها را بشناسیم که در آن صورت آن ها خود کمک کرده و بواطن خود را برای ما آشکار می نمایند:

«بصائر الدرجات، أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ آدَمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ هِشَامٍ عَنِ الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا مِثْمُ التَّمِيمِيُّ إِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالظَّاهِرِ وَكَفَرُوا بِالْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ شَيْءٌ وَجَاءَ قَوْمٌ مِنْ بَعْدِهِمْ فَأَمَنُوا بِالْبَاطِنِ وَكَفَرُوا بِالظَّاهِرِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ ذَلِكَ شَيْئًا وَلَا إِيْمَانٌ بِظَاهِرٍ إِلَّا بِبَاطِنٍ وَلَا بِبَاطِنٍ إِلَّا بِظَاهِرٍ؛ (1)

ص: 192

هیثم تمیمی گفت: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: گروهی ایمان به ظاهر آورده و به باطن کافرنند، اینان بهره ای نمی برند و پس از آن ها بعضی آمدند و ایمان به باطن آوردند و به ظاهر کافر شدند، آن ها نیز بهره ای نمی برند. ایمان به ظاهر صحیح نیست مگر با باطن و ایمان به باطن نیز درست نیست مگر با ظاهر».

می توان در شرح این روایت چنین گفت: مراد از گروهی که ایمان به ظاهر آورده و به باطن کافرنند این است که برخی به ظاهر امام که همان ولایت و جانشینی ایشان است ایمان دارند اما قادر به درک باطن ذوات مقدسه که همان جایگاه ایشان در عالم هستی است نیستند و معرفت به حق ایشان ندارند و همیشه در صدد رد مناقب عجیبه هستند و مراد از افرادی که ایمان به باطن آوردند و به ظاهر کافر شدند این است که ولایت و جانشینی ایشان را قبول ندارند اما به فضائل و مناقب حضرات و یا مناقب عجیبه ایشان ایمان دارند، مثلاً اهل عامه، صوفیان و غلات و

ص: 193

برخی گمان می کنند که «رب» در قرآن کریم فقط خداوند متعال است و اگر در محافلی به غیر خداوند متعال «رب» گفته شود سریعاً به خشم آمده و رفتاری ناشایست از خود نشان می دهند و این امر به خاطر عدم آگاهی و عدم مطالعه است؛ در صورتی که چنین نیست.

بین «رب» و «اله» تفاوت است:

«اله» مقام خاص خداوند است، آن مقام اولوهیت است؛ کسی نمی تواند در این مقام شریک خداوند باشد، لذا در «اله» شراکتی وجود ندارد.

«رَبّ» اما در ربوبیت، مقام عام است و بخاطر عام بودن در آن شراکت واقع می شود. با توجه به آیات قرآن از معانی «رَبّ»: صاحب، پادشاه، سلطان، مالک و مولا می باشد.

در قرآن کریم معانی فوق برای «رب» آمده است و در آن صرفا مراد، خداوند متعال نمی باشد که آنان را بررسی می کنیم:

الف) سوره قیامت آیه 23:

«وَجُوهٌ يُّوْمِئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ؛

در آن روز چهره هایی شاداب است * و به [الطاف] پروردگارش می نگرد».

این آیه می گوید: «به پروردگارش نگاه می کند»، نمی گوید: «به اله خود نگاه می کند».

در تفسیر این آیه علی بن ابراهیم قمی می گوید منظور این است که به رحمت خداوند و نعمت هایش نگاه می کنند:

«علی بن ابراهیم: إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ قَالَ يَنْظُرُونَ إِلَىٰ وَجْهِ اللَّهِ أَيْ إِلَىٰ رَحْمَةِ اللَّهِ وَنِعْمَتِهِ؛ (1)

علی بن ابراهیم: إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ، به خداوند عز وجل نگاه می کند، منظور این است که به رحمت خداوند و نعمت هایش نگاه می کند».

در مورد رحمت و نعمت نیز در آیات و روایات آمده که مراد اهل بیت (علیهم السلام) هستند و هم چنین در زیارت جامعه کبیره در فضل و منقبت ذوات مقدسه به «معدن رحمت» و «اولیاء النعم» اشاره شده است. (در جای دیگری مفصلا در این مورد مطالبی ذکر کرده ام (2) اما در این جا مختصرا به آن اشاره می کنم) ولی نعمت بودن به چه معنایی است:

ص: 196

1- . تفسیر القمی، ج 2، ص: 397

2- . شرح ولایی دعای ماه رجب.

هر امامی ولی نعمت است. ولی نعمت یعنی چه؟ ولی بودن یعنی ولایت داشتن. اما چه ولایتی؟ می‌گوییم: ولی زن، همسرش و ولی صغیر، پدر اوست. این ولایت یعنی اولویت. ما در مورد اولویت اهل بیت (علیهم السلام) از کتاب و سنت دلیل داریم. در بحث حدیث غدیر درباره ولایت به طور مفصل با دلیل‌هایی از دیدگاه قرآن و روایات از منابع تفسیری، روایی، لغوی و ادبی‌عامه سخن گفته شده است. البته همه نعمت‌ها از خداوند متعال است که می‌فرماید:

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ؛ (1)»

آن‌چه از نعمت‌ها دارید، همه از جانب خداوند است».

خود وجود رسول و امام، رسالت و امامت نعمت الهی می‌باشند که در قرآن کریم به آن اشاره شده است:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ (2)»

به راستی خداوند بر مؤمنان انعام داد آن‌گاه که در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت».

ولی به مقتضای ادله، همه نعمت‌ها توسط نبی و امام است و همه از جهت حدوث و بقا سر سفره ولایت نشسته‌اند؛ از این رو در روایات فراوان آمده که اگر امام در عالم نباشد: «لساخت الأرض بأهلها»، زمین ساکنان خود را فرو می‌برد. بنابراین اشیائی که در اختیار بشر قرار دارد تا حسن حال داشته باشد وقتی نعمت هستند

ص: 197

1- .نحل، 53

2- . آل عمران، 164

که انسان به ولایت معتقد باشد وگرنه این اشیاء برای غیر اهل ولایت نعمت هستند که خداوند متعال می فرماید:

«فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ؛ (1)

از این رو آنان را مجازات کردیم پس بین پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود». خداوند متعال از کسانی که نعمت ولایت را تکذیب کردند نیز انتقام می گیرد.

از کلمه «اولیاء النعم» ولایت تکوینی ائمه (علیهم السلام) به دست می آید و عجیب است که بزرگان اهل تسنن این معنا را از عمرین خطاب به سند صحیح در خطاب به سیدالشهداء (علیه السلام) روایت نموده اند. آن ها نوشته اند که حضرت به عمرین خطاب فرمودند: از منبر پدرم پایین بیا و برو بالای منبر پدرت! گفت: پدرم منبر نداشته، تا این که در آخر گفت وگو عمرین خطاب گفته:

«إنما أنبت في رؤوسنا ماترى الله ثم أنتم؛ (2)

(آن گاه دست خود را روی سر گذاشت و گفت:) مویی که در سر ما روییده از خدا و شما است».

نعمت در قرآن کریم

در قرآن کریم به صراحت آمده است که در روز قیامت از نعمتی که خداوند به بندگان داده است سوال پرسیده می شود:

ص: 198

1- . زخرف، 25

2- . با پیشوایان هدایتگر، ج 1، ص 145

آن گاه شما در آن روز از نعمت ها بازپرسی خواهید شد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «قال الصادق (عليه السلام): اللَّهُ أَكْرَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يُطْعِمَكُمْ طَعَاماً فَيَسْأَلَكُمْ عَنْهُ ثُمَّ يَسْأَلَكُمْ عَنْهُ وَ لَكِنَّهُ أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ (2)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: خداوند عز وجل ارجمندتر و والامقام تر از آن است که غذایی به شما بخوراند و آن را برایتان روا برشمارد، سپس شما را از آن بازخواست کند، اما او از نعمتی که با حضرت محمد و خاندان محمد (عليهم السلام) به شما بخشیده، بازخواستتان می کند».

و در روایتی دیگر آمده:

«قال الصادق (عليه السلام): رَوَى الْعِيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: سَأَلَ أَبُو حَنِيفَةَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ لَهُ مَا النَّعْمُ عِنْدَكَ يَا نُعْمَانُ قَالَ الْقُوْتُ مِنَ الطَّعَامِ وَ الْمَاءُ الْبَارِدُ فَقَالَ لَيْتُنِي أَوْفَقَكَ اللَّهُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَكَ عَنْ أَكْلِهِ أَكَلْتَهَا أَوْ شَرِبْتَهَا شَرِبْتَهَا لَيْطُولَنِّ وَ قُوفُكَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ فَمَا النَّعِيمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ النَّعِيمُ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَى الْعِبَادِ وَ بِنَا اثْتَلَفُوا بَعْدَ أَنْ كَانُوا مُخْتَلِفِينَ وَ بِنَا أَلَفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ جَعَلَهُمْ إِخْوَاناً بَعْدَ أَنْ كَانُوا أَعْدَاءً وَ بِنَا هَدَاهُمُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ وَ هِيَ النَّعْمَةُ الَّتِي لَا تَنْقَطِعُ وَ

ص: 199

1- . تكثر، 8

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 53؛ المحاسن، ج 2، ص 400

اللَّهُ سَأَلَهُمْ عَنْ حَقِّ النَّعِيمِ الَّذِي أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِمْ وَهُوَ النَّبِيُّ وَعِزَّتُهُ؛ (1)

ابوحنیفه از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه پرسید و ایشان به او فرمود: آن نعمت در نظر تو چیست ای نعمان؟! عرض کرد: روزی انسان از غذا و آب سرد است. حضرت فرمود: اگر خداوند در روز قیامت تو را در حضور خود باز ایستاند تا از همه آن چه که خورده ای و نوشیده ای تو را بازخواست کند، ایستادن تو در حضور او بسیار به درازا می کشد. عرض کرد: پس آن نعمت چیست فدایت شوم؟ فرمود: ما اهل بیت، آن نعمت هستیم که خداوند آن را به بندگان ارزانی داشت و با ما آنان را پس از این که چند دسته بودند یکپارچه کرد و خداوند با ما میان دل هایشان الفت برقرار کرد و آنان را پس از این که با هم دشمن بودند با هم برادر ساخت و خداوند با ما آنان را به سوی اسلام رهنمون شد و این نعمتی است که پایان ندارد. خداوند آنان را از حق آن نعمتی که به ایشان ارزانی داشته بازخواست می کند و آن، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت ایشان است».

«قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) لأبي حنيفة: وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَفَسِّرُ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَهِيَ ثُمَّ لَسْتُ لَنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ أَنَّهُ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَالْمَاءُ الْبَارِدُ فِي الْيَوْمِ الصَّائِفِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَهُ دَعَاكَ رَجُلٌ وَأَطْعَمَكَ طَعَاماً طَيِّباً وَأَسَدَ فَاكَ مَاءً بَارِداً ثُمَّ امْتَنَّ عَلَيْكَ بِمَا كُنْتَ تَتَسَدَّبُهُ إِلَيْهِ قُلْتُ إِلَى الْبُخْلِ قَالَ أَفَيَبْخُلُ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ فَمَا هُوَ قَالَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ (2)

از ابوحنیفه نقل شده است: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ... شنیده ام تو آیه: «ثُمَّ لَسْتُ لَنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» را به غذای پاک و آب سرد در روز گرم تفسیر نموده ای؟ گفتم: درست است. فرمود: اگر کسی تو را

ص: 200

1- . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 16، ص: 247

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 10، ص: 220

دعوت کند و غذای پاک و خوبی برایت بیاورد و آب سرد و گوارایی به تو بپاشد بعد منت بگذارد بر تو؛ همین طور که این آیه را تفسیر می کنی در مورد او چه می گویی و از نظر تو چه نوع آدمی است؟ گفتم: من او را بخیل می دانم. فرمود: آیا خداوند بخل می ورزد؟ گفتم: پس نعیم در این آیه چیست؟ فرمود: دوستی با ما خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم). «قال الصادق (علیه السلام): وَاللَّهِ مَا هُوَ الطَّعَامُ وَالشَّرَابَ وَلَكِنْ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (عليهم السلام)؛ (1)»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند! که آن نعمت، غذا و نوشیدنی نیست، بلکه ولایت ما اهل بیت (علیهم السلام) است». همچنین آیه:

(ب) «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؛ (2)»

و نعمت های پروردگارت را بازگو کن».

در تفسیر این آیه شریفه نیز آمده:

«علی بن ابراهیم: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ قَالَ: بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَمَرَكَ بِهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَبِمَا فَضَّلَكَ اللَّهُ بِهِ؛ (3)»

علی بن ابراهیم می گوید: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؛ آنچه را که خداوند بر تو نازل فرمود و تو را بدان امر کرد یعنی نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و آنچه را که خداوند با آن به تو برتری بخشید، بازگو».

ص: 201

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 24، ص: 56

2- . ضحی، 11

3- . تفسیر القمی، ج 2، ص: 428

ج) «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؛ (1)

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟»

در تفسیر این آیه شریفه آمده: «عَنِ الْأَصْحَبِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ فَمَا بَالُ قَوْمٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَعَدَّلُوا عَنْ وَصِيَّتِهِ لَا يَخَافُونَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» ثُمَّ قَالَ نَحْنُ وَاللَّهِ نِعْمَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ بِنَا فَارَ مَنْ فَارَ؟ (2)

اصبغ بن نباته گوید: امام علی (علیه السلام) فرمود: آن قومی که سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تغییر داده و از وصیت او عدول کردند، چه می اندیشند؟ آیا نمی ترسند از این که عذاب بر آن ها نازل شود؟ سپس این آیه را تلاوت نمود: کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! [سرای نیستی و نابودی، همان] جهنم است که آن ها در آتش آن وارد می شوند و بد قرارگاهی است. سپس فرمود: به خدا قسم! ما همان نعمت خدا هستیم که خدا به بندگان عطا کرده و هر کس رستگار شد با پیروی از ما رستگار شده است».

«علی بن ابراهیم: نِعْمَةُ اللَّهِ هُمُ الْأَيْمَةُ: وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْأَيْمَةَ (عليهم السلام) نِعْمَةُ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) نَحْنُ وَاللَّهِ نِعْمَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ وَبِنَا فَارَ مَنْ فَارَ؟ (3)

ص: 202

1- . ابراهیم، 28

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 55، ص: 22

3- . همان، ج 24، ص: 51

نعمت خدا، همان ائمه (علیهم السلام) هستند و دلیل بر این مطلب، آیه: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا مِی باشد. امام صادق(علیه السلام) فرمود: به خدا قسم! ما همان نعمت خدا هستیم که او بر بندگان ارزانی داشته، هرکس رستگار گردیده به وسیله ی ما رستگار شده است». همچنین:

«قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): نِعْمَةُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ وَأَهْلُ بَيْتِهِ حُبُّهُمْ إِيْمَانٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَبُغْضُهُمْ كُفْرٌ وَفَنَاقٌ يَدْخُلُ النَّارَ؛ (1)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: نِعْمَةُ اللَّهِ، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت او هستند. حب و دوستی آن ها ایمان است و موجب بهشت می شود و کینه و نفاق با آن ها کفر است که موجب آتش [جهنم] می گردد».

این همان نعمتی بود که بعد از بیعت در غدیر خم به کفر تبدیل کرده و علیه آن ایستادند و پیروانشان به همراه آنان به هلاکت و نابودی کشیده شدند.

همچنین آیه:

(د) «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»؛ (2)

آنان نعمت خدا را می شناسند، سپس [از روی کبر و لجابت] آن را انکار می کنند و بیشترشان کافرند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده:

«قال الصادق (عليه السلام): نِعْمَةُ اللَّهِ هُمْ الْأَنْيَمَةُ: وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْأَنْيَمَةَ (عليهم السلام) نِعْمَةُ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ

ص: 203

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 60

83-2- نحل، 83

كُفْرًا قَالِ الصَّادِقُ (عليه السلام) نَحْنُ وَاللَّهِ نِعْمَهُ اللَّهُ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيَّ عَبْدَاهُ وَبَنَاهَا فَازَ مَنْ فَازَ؛ (1) امام صادق (عليه السلام) می فرماید: نِعَمَتَ اللَّهِ، ائمه (عليهم السلام) هستند و دلیل اینکه ائمه (عليهم السلام) نِعَمَتَ اللَّهِ هستند، این کلام خداوند است که فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعَمَتَ اللَّهِ كُفْرًا؛ به خدا قسم! ما همان نعمت خدا هستیم که خدا به بندگان عطا کرده و هر کس رستگار شد با پیروی از ما رستگار شده است».

همچنین روایت:

«قال الباقر (عليه السلام): قَدْ عَرَفَهُمْ وَلَا يَهْ عَلَيَّ (عليه السلام) وَأَمَرَهُمْ بِوَلَايَتِهِ ثُمَّ أَنْكَرُوا بَعْدَ وَفَاتِهِ؛ (2)

امام باقر (عليه السلام) می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت علی (عليه السلام) را به آن ها شناساند و آن ها را به پذیرفتن آن امر کرد، اما بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را انکار کردند».

«قال الصادق (عليه السلام): يَعْرِفُونَ يَوْمَ الْغَدِيرِ وَيُنْكِرُونَهَا يَوْمَ السَّقِيفَةِ؛

(3)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: نعمت روز غدیر را می شناسند و آن را در روز سقیفه انکار می کنند».

ص: 204

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 51

2- . مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 99

3- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 37، ص: 166

نعمت ولایت سبب اکمال دین و دین کامل موجب سعادت‌مندی بشر می شود؛ پس نعمت بودن دین هم به ولایت بستگی دارد. لذا آیه اکمال در این فضا پر معناست:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (1)

امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

روایاتی که در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصادق (عليه السلام): الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بِإِقَامِهِ حَافِظِهِ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي بِوَلَايَتِنَا وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا أَيْ تَسْلِيمَ النَّفْسِ لِأَمْرِنَا» (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، یعنی دین را با منصوب کردن حافظ دین کامل کردم. وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي بِوَلَايَتِنَا وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ یعنی تسلیم دستور ما باشید».

«قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام): وَإِنْ بِوَلَايَتِي أَكْمَلَ اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ دِينَهُمْ وَأَتَمَّ عَلَيْهِمُ النَّعَمَ وَرَضِيَ إِسْلَامُهُمْ إِذْ يَقُولُ يَوْمَ الْوَلَايَةِ

ص: 205

1- . مائده، 3

2- . مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 23

لِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَخْبِرْهُمْ أَنِّي أَكْمَلْتُ لَهُمُ الْيَوْمَ دِينَهُمْ وَرَضِيْتُ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا وَاتَّمَمْتُ عَلَيْهِمْ نِعْمَتِي كُلَّ ذَلِكَ مِنْ مِّنَ اللَّهِ عَلَيَّ فَلَهُ الْحَمْدُ؛ (1)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: و خداوند با ولایت من دین این امت را کامل کرد و نعمت ها را بر آنان تمام نمود و به اسلام آنان راضی شد و این هنگامی بود که در روز ولایت (روز غدیر خم) به محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: یا محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) از سوی من به آنان خبر بده که امروز دینشان را کامل کردم و به اسلام به عنوان دین آنان راضی شدم و نعمت خود را بر آنان تمام کردم. همه ی این ها نعمت هایی است که خداوند آن ها را بر من منت نهاده است، پس خداوند را سپاس».

«قال الباقر (عليه السلام): آخِرُ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ الْوَلَايَةَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَلَمْ يُنْزَلْ مِنَ الْفَرَائِضِ شَيْئًا بَعْدَهَا حَتَّى قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ (2)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: آخرین فریضه ای که خداوند نازل فرمود، ولایت بود؛ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا. و هیچ فریضه دیگری پس از آن نازل نشد تا آن که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) رحلت فرمود».

و در حدیث دیگری نیز فرمودند:

«حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي قَالَ فَكَانَ كَمَالُ الدِّينِ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؛ (3)

هنگامی که خداوند متعال نازل کرد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي فرمود: «و کمال دین با ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود».

ص: 206

1- . الخصال، ج 2، ص: 415

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 37، ص: 138

3- . همان، ج 36، ص: 131

نکته: با وجود همه مطالبی که گذشت نعمتی که در روز قیامت همه به آن ها نگاه می کنند ائمه (علیهم السلام) هستند. اگر هم «رب» در این آیه را به معنای مالک و صاحب بگیریم باز هم مالک و صاحب ما ائمه (علیهم السلام) می باشند. در صورتی که بخواهند «رب» را به معنای حضرت احدیت بگیرند که جسمانیت پیش می آید و خداوند از جسم بودن مبرا است و ذات حضرت احدیت نه در این دنیا و نه در آخرت قابل رویت نیست.

ادامه بحث «رب»:

ب) سوره فجر آیه 22:

«وَجَاءَ رَبُّكَ؛

و [فرمان] پروردگارت برسد».

در این آیه هم «رب» آمده نه «اله». گفته نشده جاء الهک «اله تو آمد».

در تفسیر این آیه آمده است:

«قال الرضا(علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُوصَفُ بِالْمَجْيِّءِ وَ الذَّهَابِ تَعَالَى عَنِ الْإِنْتِقَالِ إِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ وَ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ الْمَلِكُ صَفًا صَفًا؛ (1) امام رضا(علیه السلام) می فرماید: خداوند عزوجل به آمد و شد، وصف نمی شود و خداوند از جابه جایی منزّه است، بلکه این یعنی وَ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ الْمَلِكُ صَفًا صَفًا».

امر خداوند متعال چه چیز است؟ ولی امر خدا چه کسی است؟ به جز وجود مقدس ائمه معصومین (علیهم السلام) و ولایتشان کس دیگری نمی تواند در زمره «ولایة امر» قرار بگیرد.

ص: 207

«الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

کسانی هستند که یقین دارند دیدارکننده پروردگارشان می باشند و قطعاً به سوی او باز می گردند».

خلاصه کلام: در این آیات واژه «رب» آمده است نه «اله». هم چنین در آیه فوق، نظرکردن و ملاقات به «رب» مختص شده نه اله، چرا که اشیائی را می توان دید که هیأت داشته باشند، جسم باشند؛ لذا رویت و تجلی و ملاقات فقط برای اشیاء دارای جسم ممکن است. خداوند متعال چه در این دنیا و چه در آخرت دیدنی و قابل رویت نیست؛ اگر باشد محدود به زمان و مکان می شود. لذا معنای لغوی «رب» در اینجا منظور است، معنای: مالک، سید و مولی، چرا که حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و علی بن ابی طالب(علیه السلام) سید بندگان و مولای آنانند. (1)

نکته مهم دیگری که وجود دارد طبق آیه صریح قرآن، خداوند هیچ گاه دیدنی نیست، در درخواست رویت خداوند توسط حضرت موسی(علیه السلام) نیز به صراحت آمده است: «قَالَ لَنْ تَرَاني؛ (2) خدا فرمود: هرگز مرا نخواهی دید و هم چنین آیه: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ (3) چشم ها او را در نمی یابند، ولی او چشم ها را درمی یابد و او لطیف و آگاه است.

حدیث بسیار زیبایی از لسان مبارک علی بن موسی الرضا(علیه السلام):

ص: 208

1- . مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين(عليه السلام)، ص: 308

2- . اعراف، 143

3- . انعام، 103

عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليه السلام)... قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَوْهُ أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ (عليه السلام) يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِوَجْهِهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِيَائُهُ وَرُسُلُهُ وَ حُجَجُهُ هُمُ الَّذِينَ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَ يَتَقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَالنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَ عِثْرَتِي لَمْ يَرْنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَ لَا يُدْرَكُ بِالْأَبْصَارِ وَ الْأَوْهَامِ؛ (1)

اباصلت هروی گوید: به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منظور از این حدیث چیست که پاداش لا اله الا الله، نگاه کردن به صورت خداوند عزوجل است؟ حضرت فرمود: ای اباصلت! هر کس خداوند را با صورت و چهره ای وصف کند، کفر ورزیده است. صورت خداوند عزوجل، پیامبران و حجت های او هستند. آنان همان کسانی هستند که به واسطه ی آن ها به خداوند عزوجل و دین او و شناخت او می توان روی آورد و خداوند عزوجل می فرماید: همه ی کسانی که روی آن [زمین] هستند فانی می شوند و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند (2) و می فرماید: همه چیز جز ذات [پاک] او فانی می شود. (3) در روز قیامت نگاه کردن به جایگاه و مقام پیامبران و حجت های خداوند، برای

ص: 209

1- . عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص: 115

2- . الرحمن، 26 و 27

3- . قصص، 88

مؤمنان پاداشی عظیم است و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: هرکس نسبت به خویشاوندان من کینه داشته باشد در روز قیامت، نه من او را می بینم و نه او مرا خواهد دید. سپس فرمود: در میان شما کسانی هستند که بعد از آن که مرا ترک کنند، دیگر مرا نخواهند دید. ای اباصلت! خداوند عز وجل در مکان وصف نمی شود و نمی گنجد و دیدگان و خیال ها او را در نمی یابند».

«رب» در قرآن کریم غیر از پروردگار است

در آیات 23، 41، 42، 50 سوره یوسف صراحتاً بیان شده که به غیر از خداوند متعال هم رب می گویند که دلیل آن معانی مختلف این واژه است:

الف) یوسف، آیه 23:

«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ؛

پناه بر خدا، او (شویت) مربی من است که جایگاهم را نیکو کرده».

این آیه اشاره به زمانی دارد که زلیخا درها را بست و از یوسف نبی طلب کام جویی کرد. نکته: در این آیه صراحتاً از «عزیز مصر» به واژه «رب» نام برده شده است.

ب) یوسف، آیه 41:

«أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا؛

اما یکی از شما [از زندان رهایی می یابد و] سرور خود را شراب می نوشاند».

ج) یوسف، آیه 42:

«ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ؛

مرا نزد سرور خود یاد کن».

ص: 210

این آیه اشاره دارد به تعبیر خواب هم سلولی حضرت یوسف توسط ایشان که یکی از آنان شراب دار فرعون بوده و طبق تعبیر خواب او آزاد شد و یوسف (علیه السلام) به او می گوید: مرا نزد سرور خود یاد کن. ولی شیطان یاد کردن از یوسف را نزد سرورش از یاد او برد؛ در نتیجه چند سالی در زندان ماند.

نکته: در این آیه هم از فرعون به نام «رب» نام برده شده است.

د) یوسف، آیه 50:

«قَالَ أَزْجِعْ إِلَى رَبِّكَ؛

یوسف گفت: نزد سرور بازگرد».

این آیه اشاره دارد به زمانی که حضرت یوسف خواب پادشاه مصر را تعبیر کرد و تعبیر ایشان دقیق بود و پادشاه دستور حضور و آزادی حضرت یوسف را از زندان داد و گفت: یوسف را نزد من آورید. هنگامی که فرستاده [پادشاه] نزد یوسف آمد، یوسف گفت: نزد سرور بازگرد و از او پرس حال و داستان زنانی که دست های خود را بریدند، چه بود؟ یقیناً پروردگارم به نیرنگ آنان داناست. حضرت یوسف با این درخواست خواست تا بی گناهی خود را اثبات کند. در این آیه هم پادشاه مصر به نام رب نام برده شده است.

در تعجبم! از افرادی که اگر گفته شود در برخی از آیات مراد از «رب»، امیرالمومنین (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند سریعاً از در انکار و توییح و سرزنش و تهمت وارد می شوند در صورتی که در آیات یاد شده پادشاه و عزیز مصر به «رب» نام برده شده اند. چطور ممکن است فرعون «رب» باشد ولی امیرالمومنین (علیه السلام) که سبب خلقت عالم هستی است نباشد؟!

ص: 211

در سوره زمر آیه 69 آمده:

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛

و زمین به نور پروردگارش روشن می شود و کتاب [اعمال] را می نهند و پیامبران و گواهان را بیاورند و میانشان به حق و راستی داوری شود و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده:

«الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ الْأَرْضِ قُلْتُ فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا قَالَ إِذَا يَسْتَغْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزُّونَ بِنُورِ الْإِمَامِ؛ (1)

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که درباره ی کلام خداوند متعال: «وَأَشْرَقَتِ

الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» فرمود: پروردگار زمین یعنی امام زمین. عرض کردم: وقتی امام بیرون آید چه می شود؟ فرمود: آنگاه مردم از تابش خورشید و نور ماه بی نیاز می شوند و به نور امام ره می نوردند».

چه نوری به کوه تجلی کرد؟

در آیه 143 سوره اعراف آمده:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ

ص: 212

جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛

و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. ولی به کوه بنگر، اگر [تاب بیاورد که] در جای خود ثابت بماند مرا خواهی دید اما هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی نمود آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد عرض کرد: خداوند! منزهی تو [از این که با چشم تو را ببینم]! من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مومنم».

در تفسیر این آیه آمده:

«قال الامام موسى بن جعفر الكاظم (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) مِنْ نُورِ اخْتِرَاعِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَجَلَالِهِ وَهُوَ نُورٌ لَا هَوِيَّتَهُ الَّذِي ابْتَدَأَ مِنْ لَاهٍ أَى مِنْ إِلَهِيَّتِهِ مِنْ أَيْنِيَّتِهِ الَّذِي ابْتَدَأَ مِنْهُ وَتَجَلَّى لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (عليه السلام) بِهِ فِي طُورِ سَيْنَاءَ فَمَا اسْتَقَرَّ لَهُ وَلَا طَاقَ مُوسَى (عليه السلام) لِرُؤْيِيَّتِهِ وَلَا ثَبَتَ لَهُ حَتَّى خَرَّ صَاعِقًا مَغْشِيًّا عَلَيْهِ وَكَانَ ذَلِكَ النُّورُ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ (1)

امام کاظم (عليه السلام) می فرماید: همانا خداوند تبارک و تعالی نور محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) را از نور خویش که نور عظمت و جلالش بود خلق نمود و بر موسی بن عمران در طور سینا تجلی یافت، موسی با رؤیت آن تاب و توانش را از دست داد و بر زمین بی هوش افتاد و آن نور، نور محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بود».

و در روایتی دیگر اشاره شده که نور یکی از شیعیان بوده است:

ص: 213

«قَالَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ الْكَرُوبِيِّينَ قَوْمٌ مِنْ شَيْعَتِنَا مِنَ الْخَلْقِ الْأَوَّلِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ خَلْفَ الْعَرْشِ لَوْ قُسِمَ نُورٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لَكَفَّاهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُوسَى (عليه السلام) لَمَّا أُنْ سَأَلَ رَبَّهُ مَا سَأَلَ أَمَرَ وَاحِدًا مِنَ الْكَرُوبِيِّينَ فَتَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَ جَعَلَهُ دَكَّا؛ (1)

امام صادق (عليه السلام) می فرمایند: همانا کرویویان، قومی از شیعه ی ما و از خلق نخستین می باشند و خدا آنان را در بهشت عرش قرار داده است و اگر یک نور از آنان بر اهل زمین می تابید، برای آنان کافی بود. سپس فرمود: «وقتی که موسی آن خواسته ها را از پروردگارش طلب کرد، خداوند تبارک و تعالی به یکی از کرویویان دستور داد بر کوه جلوه کند، آن را همسان خاک قرار داد».

«رب» به معنای خداوند متعال در قرآن

البته در مواردی که «رب» به معنای معبود باشد، لفظ خاص می شود بدون اشتراک هیچ مخلوقی مانند: «رب السماوات» و «رب الارض» و «رب العالمین» همچنین در آیه:

«ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ؛ (2)

این است خدا پروردگار شما، جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیز است؛ پس تنها او را بپرستید و او کارساز هر چیز است».

ص: 214

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 56، ص: 184

2- . انعام، 102

امام صادق(علیه السلام) فرمود: چون امیر حبشه لشکر خود را همراه فیلان به سوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را خراب کند، به شتران عبدالمطلب برخوردند و آن ها را پیش راندند. این خبر به عبدالمطلب رسید. او نزد امیر حبشه آمد. دربان امیر درآمد و گفت: این عبدالمطلب است گفت: چه می خواهد؟ مترجم گفت: آمده است و تقاضا دارد شترانی را که لشکر تو برده اند به او برگردانی. پادشاه حبشه به اصحابش گفت: این مرد رئیس و پیشوای قومی است که من برای خراب کردن خانه ای که عبادتش می کنند آمده ام و او را خراب کردن شترانش را از من می خواهد! اگر او دست بازداشتن از خراب کردن کعبه را از من می خواست می پذیرفتم، شترانش را به او برگردانید، عبدالمطلب به مترجمش گفت: سلطان به تو چه گفت؟ مترجم به او گزارش داد، عبدالمطلب گفت: «أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَلِهَذَا الْبَيْتِ رَبُّ يَمَنَعُهُ...» من صاحب شتر هستم و خانه صاحبی دارد که آن را نگه می دارد، شتران را به او پس دادند. (1)

در نتیجه

امیرالمومنین(علیه السلام) نیز می تواند «ربّ» باشد که هیچ ارتباطی با غلو ندارد و این «ربّ» بودن از مصادیق «غلو» (که قبلا به آن ها اشاره شده) نمی باشد.

ص: 215

خاتمه

گفتیم که مصادیق «غلو» در آیات و روایات بدون هیچ قیدی الوهیت و شراکت است و به اتفاق بزرگان شیعه هر کسی این موارد را برای ذوات مقدسه قائل باشد حکم کافر و خروج از دین را دارد. تشیع همیشه از انسان هایغالی در حال ضربه خوردن است، در روایتی امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند:

«لَا [يُرَى الْجَاهِلُ] تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفَرِّطاً أَوْ مُفَرِّطاً؛ (1)

نادان جز به افراط و تفریط دیده نشود».

نکته مهم اینکه غلو می تواند یک ابزار و یا یک شعاری برای کوبیدن فضائل ائمه (علیهم السلام) و یا انکار فضائل ایشان باشد. حتی ممکن است که مخالفین ما با استفاده از این ابزار، اذهان را بر قبول نکردن روایات فضل و منقبت ائمه (علیهم السلام) تحریک کنند تا مردم در مقابل این روایات ایستادگی کنند که تا حدودی موفق شده اند اما از این نکته مهم نباید غافل شد که خارج از مقام «الوهیت و شراکت» چیزی در حکم «غلو» نیست و نباید در مواجهه با روایات منقبت یا فضائل حکم «غلو» را بر آن جاری کرد. روایت زیر را با دقت و تأمل بخوانیم:

«كَامِلُ التَّمَارِ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي: يَا كَامِلُ! اجْعَلْ لَنَا رَبًّا نُوُوبُ إِلَيْهِ وَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ، فَقُلْتُ: نَجْعَلُ لَكُمْ رَبًّا تَوُوبُونَ

ص: 216

إِلَيْهِ وَتَقُولُ فَيُكِّمُ مَا شِئْنَا! فَاسْتَوَى جَالِسًا فَقَالَ: مَا عَسَى أَنْ تَقُولُوا؟! وَاللَّهِ مَا خَرَجَ إِلَيْكُمْ مِنْ عِلْمِنَا إِلَّا الْفُ غَيْرُ مَعْطُوفَةٍ؛ (1)

کامل تَمَّار می گوید: روزی نزد حضرت صادق (علیه السلام) بودم، به من فرمود: ای کامل! برای ما پروردگاری بگذارید که به سویش رو کنیم، آن گاه هرچه خواستید درباره ما بگویید. عرض کردم: برای شما پروردگاری بگذاریم که به سویش رو کنید و آن گاه هرچه خواستیم درباره شما بگوییم! حضرت راست نشست و فرمود: مثلاً چه خواهید گفت؟! به خدا قسم که از دانش ما جز الفی به شما نرسیده است».

امام صادق (علیه السلام) به صراحت می فرمایند: «به خدا قسم که از دانش ما جز الفی به شما نرسیده است». این که امام معصوم قسم جلاله می خورد حکایت از اهمیت فوق العاده مطلب دارد و نیز مفهوم بسیار والایی را به مخاطب منتقل می کند و باید در آن تأمل کرد. با توجه به این عبارت هر آن چه از فضائل و مناقب به ما رسیده است حتی آن دسته از مناقبی که حکم «غلو» را بر آن بار می کنند به اندازه «الف غیر معطوفه» هم نمی باشد چه برسد به اینکه «غلو» باشد. به همین دلیل است که فهم جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) بسیار سخت می باشد که در روایات نیز به آن اشاره شده است:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليهم السلام) حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِإِيْمَانٍ فَمَا عَرَفَتْ قُلُوبُكُمْ فَحَذُّوهُ وَ مَا أَتَكَرَّتْ فُرُودُهُ إِلَيْنَا؛ (2)

ص: 217

1- . مختصر البصائر، ص: 188؛ بصائر الدرجات: 8/507، باختلاف، و عنه في البحار 25: 30/283 و لفظه أقرب للمختصر من البصائر.

2- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، ج 1، ص: 21

همانا حدیث ما سخت است و ناهموار، کسی نمی تواند به آن ایمان بیاورد (زیر بارش برود) جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خداوند قلب او را در راه ایمان آزموده است. اگر حدیثی از ما شنیدید که دل شما به آن معرفت پیدا کرد آن بپذیرید و اگر [دل شما] حدیثی را انکار نمود، آن را به سوی ما برگردانید».

این روایت دقیقاً شرح حال روز و عصر ماست که در آن افرادی هستند که قادر به درک این مناقب نیستند و به آن ایمان ندارند چه از عوام مردم باشند و چه از اهل علم! لذا به دور از مرّوت است که برای رد یک منقبت از مناقب بی مثال امیرالمومنین (علیه السلام) عوام مردم گوینده را به کذب گویی متهم کنند و اهل علم به دنبال تضعیف روایت و سلسله سند باشند. امیدوارم خداوند متعال آخر و عاقبت ما را ختم به خیر کند و در فرج صاحبمان امام عصر (علیه السلام) تعجیل فرماید.

به پایان آمد این دفتر حکایت هم چنان باقیست. «یا علی مدد»

بررسی واژه «شیعه»

«شیعه»: به معنی پیروان و یاران است «شِيعَةُ الرَّجُلِ: أَتْبَاعُهُ وَأَنْصَارُهُ» جمع آن اشیاع و شیعی (بر وزن عنب) است (1).

«فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ» (2) موسی در شهر دو مرد دید که مقاتله می کردند یکی از پیروان و یکی از دشمنانش بود». راغب «شیاع» را انتشار و نیرومندی گفته و گوید: شیعه کسانی هستند که شخص به واسطه آن ها نیرومند می شود.

«طبرسی» در ذیل آیه «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» (3) آورده: شیعه جماعتی است که در امری یکدیگر را یاری کنند. قول راغب و طبرسی مخالف آن چه از اقرب نقل شد نیست زیرا جماعت در اثر پیروی از یکدیگر، همدیگر را یاری می کنند و در اثر پیروی و تبعیت، شخص به وسیله آن ها تقویت می شود.

ص: 219

1- اقرب الموارد.

2- قصص، 15

3- مریم، 69

«شِيعَ»: چنان که گفته شد جمع شیعه به معنی فرقه هاست «وَلَقَدْ أَزْهَمْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيعِ الْأَوَّلِينَ»⁽¹⁾. به نظر می آید اضافه «شِيعِ الْأَوَّلِينَ» بیانیه است، یعنی رسولانی قبل از تو در فرقه های اولیه و در امم گذشته فرستادیم.

«مجمع» در ذیل آیه فوق گوید: اصل آن از مشایعت به معنی متابعت است. گویند: «شایع فلان فلانا علی امره» یعنی در کارش از او پیروی کرد. شیعه علی (علیه السلام) کسانی هستند که در کار آن حضرت از وی متابعت نموده و به امامتش گردن نهاده اند. در حدیث ام سلمه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده: «شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) روز قیامت از رستگارانند»؛ نگارنده گوید این حدیث در جوامع اهل تسنن نیز نقل شده است. در آیه «أَوْ يَلْبِسَ كُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ لَأْسَ بَعْضٍ»⁽²⁾ یا شما را گروه گروه و حزب حزب به جان هم اندازد [تا وضعتان به اختلافات سنگین و کینه های سخت بیانجامد] و مزه تلخ جنگ و خونریزی را به هر گروه شما به وسیله گروه دیگر بچشانند؛ چون فرقه فرقه و احزاب گردیدن نسبت به مسلمانان عارض و به حکم لباس است که آن ها را می پوشانند و تضعیف می کند لذا «يَلْبِسُكُمْ» آمده.⁽³⁾

شیعه در اصطلاح

شیعه به عنوان پیروان علی بن ابی طالب (علیه السلام) و معتقدان به امامت بلافصل او، در نخستین روزهای پس از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پس از غصب خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) پدید آمد. البته روایاتی نیز یافت می شود که لفظ شیعه در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر چهار تن از صحابه اطلاق می شد که

ص: 220

1- حجر، 10

2- . انعام، 65

3- . قاموس قرآن، ج 4، ص: 95

عبارت بودند از: سلمان، مقداد، ابوذر و عمار یاسر. (1) این افراد از جمله کسانی هستند که در مسئله خلافت و امامت، علی (علیه السلام) را خلیفه بلافصل پیامبر می دانستند با این وصف و با توجه به این که نظریه شیعه در مسئله امامت به نصوص کتاب و سنت مستند گردیده است می توان گفت تشیع، در حقیقت با اسلام همراه بوده است هر چند به عنوان یک مذهب پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) موجودیت یافت.

شیعه در قرآن کریم

کلمه شیعه در کلام الله مجید در سه معنا و اصطلاح به کار رفته است:

الف) شیعه به معنای فرقه و گروه:

«ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا؛ (2)

آن گاه از هر گروهی آنان که بر خدای رحمان، عاصی و سرکش تر بوده اند بیرون می کشیم».

ب) به معنای پیرو:

«فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ؛ (3)

پس دو مرد را در آن جا یافت که با هم [به قصد نابودی یکدیگر] زد و خورد می کردند، این یک از پیروانش و آن دیگر از دشمنانش».

ج) به معنای پیرو و نگهدار مکتب و اعتقاد حق:

ص: 221

1- . فرق الشیعه، ص 17 و 18؛ اعیان الشیعه، ج 1، ص 18 و 19

2- . مریم، 69

3- . قصص، 15

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ؛ (1)

و به راستی ابراهیم (علیه السلام) از پیروان نوح (علیه السلام) بود».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «وَرُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ أَيُّ أَنْ إِبْرَاهِيمَ (علیه السلام) مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» یعنی ابراهیم از پیروان علی (علیه السلام) است».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ شِيعَنَا وَاتَّبَعَ آثارَنَا وَاقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا؛ (3)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: شیعه ی ما کسی است که ما را دوست بدارد و از ما پیروی کند و از اعمال ما الگو بگیرد».

شیعه در روایات

«قال الامام علی (علیه السلام): ان الله عزوجل، اطلع على الارض، فاخترنا و اختار لنا شيعة ينصروننا و يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا و يبذلون انفسهم و اموالهم فينا. اولئك منا و معادهم الينا؛ (4)

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: خداوند متعال بر زمین نظاره کرد پس ما را برگزید و برای ما شیعه ای را برگزید که ما را یاری می کنند و برای شادی ما شاد می شوند و برای اندوه ما غمناک می شوند و مال و جان خود را در راه ما بذل می کنند. آنان از مایند و بازگشت شان به سوی ما است».

ص: 222

1- . صفات، 83

2- . تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 485

3- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 8، ص: 353

4- . جامع الأخبار (للشعيري)، ص: 179

با توجه به این روایت روح شیعه به همراه اسلام بوده و اصلاً حقیقت اسلام، تشیع است.

«عن ابن عباس قال سالت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عن قول الله عز وجل: والسابقون السابقون أولئك المقربون في جنات النعيم؟ فقال: قال جبرئيل (عليه السلام): ذاك على (عليه السلام) و شيعته. هم السابقون الى الجنة المقربون من الله بكرامته لهم؛ (1)

ابن عباس می گوید: از پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) درباره فرموده خداوند [در قرآن] السابقون السابقون... پرسیدم؟ در پاسخ فرمود: جبرئیل گفت: آنان، علی (علیه السلام) و شیعیان او هستند که به سوی بهشت پیش تاختند و به الطاف و نعمت های خداوند نزدیک شدند».

«قال الامام موسى بن جعفر (عليه السلام): طوبى لشيعةنا المتمسكين بحبنا في غيبة قائمنا الثابتين على مولاتنا والبراءة من اعدائنا أولئك منا ونحن منهم قد رضوا بنا ائمة و رضينا بهم شيعة و طوبى لهم، هم و الله معنا في درجتنا يوم القيامة؛ (2)

امام کاظم (علیه السلام) فرمود: آفرین به شیعیان ما که در زمان غیبت قائم ما به دوستی ما چنگ زندگانش و در ولایت و دوستی ما و در برائت از دشمنان ما ثابت قدمانند. آنان از ما هستند و ما از آنانیم. آنان به پیشوایی و امامت ما خاندان راضی و خشنود شدند و ما به شیعه بودن آنان راضی شدیم. خوشا به حال آنان؛ سوگند به خدا! که آنان در قیامت در مرتبه ی ما با ما هستند».

ص: 223

1- . الأما لي (للطوسي)، النص، ص: 72

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 51، ص: 151

«قال ابن مسعود: فضرب [رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)] على منكب علي (عليه السلام) ثم قال: هذا وشيعته هم الفائزون؛ (1)

ابن مسعود گفت: رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) [در مسجد] به شانه ی علی (عليه السلام) زد سپس فرمود: این [مرد] و شیعه او رستگاراند».

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): وانت فى الجنة يا على وشيعتك و محب شيعتك. وعدوك و الغالى فى النار؛ (2)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: ای علی! تو و شیعه ات و دوست شیعه تو در بهشت خواهد بود و دشمن تو و غلوکننده [درباره ی تو] در آتش خواهند بود».

روایت بسیار زیبا و دلنشین از امیرعالم امیرالمومنین (عليه السلام):

«وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَنْظُرُونَ إِلَى مَنَازِلِ شِيعَتِنَا كَمَا يَنْظُرُ الْإِنْسَانُ إِلَى الْكَوَاكِبِ؛ (3)

امیر مؤمنان (عليه السلام) همواره می فرمود: اهل بهشت به جایگاه شیعیان ما به گونه ای که انسان به ستارگان نگاه می کند نظر می کنند».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)، الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ أَ تَدْرِي مَنْ هُمْ يَا إِبْنُ أُمِّ سُلَيْمٍ قُلْتُ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ شِيعَتُنَا؛ (4)

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرمایند: آیا می دانی افرادی که خداوند در مورد آنان فرمود: «کسانی که ایمان آوردند قلب هایشان با یاد خدا آرامش پیدا کرد

ص: 224

1- . إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 3، ص: 87

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 25، ص: 264

3- . همان، ج 8، ص: 148

4- . همان، ج 35، ص: 405

چون یاد خدا آرام بخش دل هاست» چه کسانی هستند؟ گفتم: چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: ما، خاندان و شیعیان ما هستند».

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (عليه السلام) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ فَجَعَلَ لَهُ عَرْصَةً وَجَعَلَ لَهُ نُورًا وَجَعَلَ لَهُ حِصَّةً نَاءً وَجَعَلَ لَهُ نَاصِرًا فَأَمَّا عَرْصَتُهُ فَالْقُرْآنُ وَأَمَّا نُورُهُ فَالْحِكْمَةُ وَأَمَّا حِصَّتُهُ فَالْمَعْرُوفُ وَأَمَّا أَنْصَارُهُ فَأَنَا وَاهْلُ بَيْتِي وَشَيْعَتُنَا فَأَحْبُّوا أَهْلَ بَيْتِي وَشَيْعَتَهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ فَإِنَّهُ لَمَّا أَسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَنَسَّ بَنِي جَبْرِئِيلَ (عليه السلام) لِأَهْلِ السَّمَاءِ اسْتَوْدَعَ اللَّهُ حُبِّي وَحُبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَشَيْعَتِهِمْ فِي قُلُوبِ الْمَلَائِكَةِ فَهُوَ عِنْدَهُمْ وَدِيعةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ هَبَّ بِي إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَنَسَّ بَنِي إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاسْتَوْدَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حُبِّي وَحُبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَشَيْعَتِهِمْ فِي قُلُوبِ مُؤْمِنِي أُمَّتِي فَمُؤْمِنُو أُمَّتِي يَحْفَظُونَ وَدِيعَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا فَلَوْ أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عُمُرُهُ أَيَّامَ الدُّنْيَا ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُبْغِضًا لِأَهْلِ بَيْتِي وَشَيْعَتِي مَا فَرَّجَ اللَّهُ صَدْرَهُ إِلَّا عَنِ التَّفَاقُ؛ (1)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: خدا اسلام را آفرید و برای آن میدانی ساخت و چراغی افراخت و دژی برآورد و یاوری مقرر کرد، میدانش قرآن است و چراغ فروزانش حکمت و دژ نگهدارش کار خوب و اما یاورانش منم و خاندانم و شیعیان ما؛ پس دوست بدارید خاندانم را و شیعه آن ها را و یاوران آن ها را، چون نزدیک تر مرا شب هنگام به آسمان بالا بردند و جبرئیل مرا به اهل آسمان به نسب معرفی کرد خدا دوستی من و دوستی خاندانم و شیعیان آن ها را در دل فرشته ها سپرد و آن در نزد آنان تا روز قیامت سپرده است سپس مرا نزد اهل

ص: 225

زمین فرود آورد و بر اهل زمین به نسب معرفی کرد، خدا عزوجل دوستی من و دوستی خاندانم و شیعه آن ها را در دل های مومنان امتم سپرد و مومنان امتم تا روز قیامت سپرده مرا درباره خاندانم نگه می دارند. اگر مردی از امتم تا دنیا پابرجاست عمر کند و خدا را بپرستد و عبادت کند و سپس با خدا برخورد کند در حالی که دشمن خاندان و شیعه من است خدا دلش را نگشاید جز به نفاق (دورویی و بی ایمانی)».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ شِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ أَهَانَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَهَانَكَ وَمَنْ أَهَانَكَ فَقَدْ أَهَانَنِي وَمَنْ أَهَانَنِي أَذْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ وَبُسَ الْمَصِيرِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَطِينَتُكَ مِنْ طِينَتِي وَشِيعَتُكَ خُلُقُوا مِنْ فَضْلِ طِينَتِنَا فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَمَنْ وَدَّاهُمْ فَقَدْ وَدَّانَا يَا عَلِيُّ شِيعَتُكَ مَغْفُورٌ لَهُمْ عَلَى مَا كَانُوا مِنْ ذُنُوبٍ وَعُيُوبٍ يَا عَلِيُّ أَنَا الشَّفِيعُ لَشِيعَتِكَ عِذَا إِذَا قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ فَبَشِّرْهُمْ بِذَلِكَ يَا عَلِيُّ شِيعَتُكَ شِيعَةُ اللَّهِ وَأَنْصَارُكَ أَنْصَارُ اللَّهِ وَأَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَحِزْبُكَ حِزْبُ اللَّهِ سَعَدَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَشَقِيَ مَنْ عَادَاكَ يَا عَلِيُّ لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا؛ (1)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای علی! شیعیان تو در روز قیامت رستگارانند و چنانچه هر که به یکی از آنان اهانتی کند به تو اهانت کرده است و کسی که تو را اهانت کند به من اهانت نموده و هر کس به من اهانت کند خداوند او را داخل آتش جهنم نماید سپس فرمود: چه عذاب دردناکی است! ای علی! تو از منی و من از تو، روح تو از روح من است و سرشت تو از سرشت من و شیعیان تو از زیادی سرشت ما خلق شده اند. هر کس آنان را دوست بدارد ما را دوست داشته و اگر کسی با آنان دشمنی کند با ما دشمنی نموده و هر کس نسبت به آنان کینه بورزد به ما کینه ورزیده و

ص: 226

هر کس به آن ها مهر بورزد به ما مهر ورزیده. ای علی! شیعیان تو از تمام گناهان و عیب ها آمرزیده شده اند. ای علی! بشارت ده به شیعیانت که من هنگام قرار گرفتن در مقام محمود شفیع آنان خواهم بود. ای علی! شیعیان تو شیعه خدا و یاران تو یاران خدا و دوستان تو دوستان خدا و حزب تو حزب خدا می باشند؛ خوشبخت است آن که دارای ولایت تو است و بدبخت کسی است که با تو دشمنی کند. ای علی! برای تو در بهشت گنجی است و تو ذوالقرنین آئی.»

نکته: نه تنها کلمه شیعه بلکه لفظ امام نیز در قرآن کریم آمده است که آن ائمه نیز شیعیانی دارند:

امامت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم دو امام را معرفی می کند، امامی که به امر خدا و امامی که به آتش جهنم دعوت می کند: الف) امام هدایتگر:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (1)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ جَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَعْنِي الْأئِمَّةَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ يُوحَى إِلَيْهِمْ بِالرُّوحِ فِي صُدُورِهِمْ» (2)

ص: 227

1- . انبیاء، 73

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 24، ص: 158

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ منظور از آن امامانی است که از نسل فاطمه (علیها السلام) می باشند و خداوند با دمیدن روح در سینه هایشان به آنان وحی می کند».

(ب) امام گمراه کننده:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»؛ (1)

و آنان را [به کفر طغیانشان] پیشوایانی که دعوت به آتش می کنند قرار دادیم».

شیعه در منابع اهل تسنن

با توجه به روایاتی که در منابع اهل تسنن آمده اثبات می شود که شیعیان و پیروان امیرالمومنین (علیه السلام) به زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر می گردد نه ساخته و پرداخته شخصی یهودی؛ برخی از این روایات را بررسی می کنیم: سیوطی از علمای اهل تسنن در تفسیر خود «الدر المنثور» از جابر بن عبدالله انصاری که از کبائر صحابه خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده نقل می نماید که جابر گفت در خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) وارد شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«والذي نفسي بيده ان هذا و شيعته هم الفائزون»؛ (2)

قسم به او که جان من در دست اوست، این (علی (علیه السلام)) و شیعیان او رستگاران روز قیامت هستند».

ص: 228

1- . قصص، 41

2- . الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج 8 ص 589

در این روایت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) به خداوند متعال قسم می خورد و از شیعیان امیرالمومنین (علیه السلام) یاد می کند. هنگامی که حجت خدا قسم بخورد جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

و نیز در همان تفسیر از ابن عباس نقل شده است:

«هنگامی که آیه ی 7 سوره بینه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمومنین علی (علیه السلام) فرمود: «هو أنت وشیعتک يوم القيامة راضين مرضيين؛ تو و شیعیانت روز قیامت از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است». (1)

نکته لطیفی در روایت فوق است و آن این که خداوند متعال از شیعیان امیرالمومنین (علیه السلام) راضی و خشنود است. ابن حجر در باب 11 صواعق و نیز علامه سمهودی در جواهر العقدین از «طبرانی در تفسیر کبیر و حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی» از ابن عباس نقل می کند که:

«عن ابن عباس قال: لما نزلت [هذه الآية]: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ قال (صلی الله علیه و آله و سلم) لعلي (علیه السلام): هو أنت وشیعتک، تأتي يوم القيامة أنت وشیعتک راضين مرضيين، و يأتي عدوك غضابنا مقمحين. فقال: و من عدوي؟ قال: من تبرا منك و لعنک؛ (2)

چون آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل گردید پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «تو و شیعیانت خیر البریه هستید. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است می آید و دشمنان تو با حالتی خشنماک

ص: 229

1- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج 8 ص 589

2- ينابيع المودة لذوي القربى، ج 2، ص 357

که دست هایشان به گردنشان بسته می باشد خواهند آمد. آن گاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید دشمن من کیست؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری می جوید و تو را لعن می نماید».

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): يَا عَلِيُّ أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ هُمْ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ، وَمَوْعِدِي وَمَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ، إِذَا اجْتَمَعَتِ الْأُمَمُ لِلْحِسَابِ تَدْعُونَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ؛ (1) پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: یا علی! آیا آیه شریفه «کسانی که ایمان آورده اند و صاحبان عمل صالح و خیرالبریه...» را نشنیده ای؟ به درستی که آن ها شیعیان تو می باشند و وعده گاه من و شما در روز قیامت کنار حوض کوثر خواهد بود. همان روزی که خلاق برای رسیدگی به حساب گرد آیند شما را نیز بخوانند و شما روسفید خواهید بود و شما را پیشوای روسفیدان صدا زنند».

از ام سلمه و از قول رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) روایت شده که ایشان (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

«يا علي أنت وأصحابك في الجنة أنت وشيعتك في الجنة؛ (2)

تو و یاران تو در بهشت جای دارید و شیعه تو در بهشت سکنی گزینند».

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «يا علي! أول من يدخل الجنة أربعة: أنا؛ وأنت؛ والحسن؛ والحسين؛ وذرارينا خلف ظهورنا؛ وأزواجنا خلف ذرارينا؛ وشيعتنا عن أيمننا وشمائلنا؛ (3)

ص: 230

1- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 2 ص 459

2- . تاريخ مدينة دمشق، ج 42 ص 334

3- . مقتل الحسين خوارزمي، ج 1 ص 162؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 9 ص 131

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: یا علی! اولین چهار نفری که وارد بهشت می شوند من و تو و حسن و حسین هستیم و سپس ذریه ما و پس از آن ها همسران ما هستند و شیعیانمان در طرف راست و چپ ما قرار دارند».

«قال رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): أَنَا الشَّجَرَةُ وَفَاطِمَةُ فَرْعُهَا، وَعَلِيٌّ لِقَاحُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا، وَشِيعَتُنَا وَرَقَّتُهَا؛ (1) یعنی: من اصل درختم و فاطمه فرع آن و علی لقاح آن و حسن و حسین میوه های آن و شیعیانمان برگ های آنند».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«انگشتان خود را با انگشتی عقیق بیارائید زیرا عقیق نخستین سنگی است که برای خدا به وحدانیت، برای من به نبوت، برای علی (علیه السلام) به وصایت و خلافت، برای فرزندان او به امامت و برای شیعیان علی به بهشت گواهی داده است» (2).

در تمامی روایات فوق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیات خود از شیعیان یاد کرده است و معلوم می شود که شیعیان از همان زمان حضرت وجود داشتند؛ همان هایی که محبت مولی الموالی امیرالمومنین (علیه السلام) را در سینه خود با افتخار جای دادند و تا لحظات آخر عمر خود حتی با تهدیدها و شکنجه های عمال بنی امیه دست از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) برنداشتند و در این راه سر خود و فرزندان خود را هدیه کردند. لذا فقط انسان های سفیه و متعصب و جاهل که هیچ بهره ای از محبت امیرالمومنین (علیه السلام) نبرده اند و سراسر حیات خود را در بغض و کینه و دشمنی نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)

ص: 231

1- . المستدرک علی الصحیحین، ج 3 ص 174

2- . مناقب علی (علیه السلام) (ابن المغازلی)، ج 1 ص 348

سپری کرده اند می گویند شیعه را شخصی یهودی بنا کرد. همان کسانی که در توحید و احکام عبادی خود دقت نکرده اند که تفکرشان و اعمالشان بسان یهودیت است و چه مظلوم و غریب است امیرالمومنین (علیه السلام).

عبد الحلیم محمود شیخ الأزهر می گوید: «به نظر ما سبب پیدایش تشیع به ایرانیان، زمانی که در دین اسلام داخل شدند باز نمی گردد و نیز به یهودیت که نماینده آن عبدالله بن سبأ بوده باز نمی گردد؛ بلکه مبدأ آن از این قضایا پیش تر است. سابقه آن از طرفی به شخصیت علی (علیه السلام) و از طرفی دیگر به شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرتبط است» (1) در جای دیگر می گوید: «اما عبدالله بن سبأ که او را به شیعه مرتبط می دانند و یا آن که شیعه را به او نسبت می دهند؛ این کتاب های شیعه است که به تمام معنا به مقابله با او پرداخته، او را لعن می کنند و از او براءت می جویند و کمترین کلمه ای که در حق او می گویند آن که او ملعون تر از آن است که یادی از او شود.» (2)

دیدگاه استاد مغنی داود درباره «عبدالله بن سبأ»

«شاید یکی از بزرگ ترین خطاهای تاریخ که به دست این پژوهشگران اتفاق افتاده و به آن تقطّن پیدا نکرده اند این تهمت هایی است که بر علمای شیعه وارد نموده اند، حتی این که به آنها قصه عبدالله بن سبأ را نسبت داده اند» (3). (4)

ص: 232

1- . التفكير الفلسفي في الاسلام، ص 176

2- . همان، ص 176

3- . مقدمه کتاب عبد الله بن سبأ، ص 18

4- . شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ص 97

با توجه مطالبی که گذشت چطور ممکن است که شیعه ساخته و پرداخته عبدالله بن سبا باشد؟ و جای تعجب است که با وجود این روایات و روایات بسیار زیاد دیگری که در منابع اهل تسنن است باز هم شیعه را عطف به این شخصیت می کنند؟! همه آن چه که مخالفین و معاندین تشیع در مورد پیدایش شیعه به غیر امیرالمومنین (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اکرم نسبت می دهند توهماتی است که برای از سر راه برداشتن این مکتب اصیل و حقّه از مقابل خود و سرپوشی بر فاجعه عظیم «سقیفه بنی صاعده» است. تشیع هویت اسلام است. هیچ شکی نسبت که تشیع با روح اسلام همراه بوده و در روز غدیر خم با بیعت کردن با امیرالمومنین (علیه السلام) اعلام همگانی شد و هر کس بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آن بیعت باقی ماند به عنوان شیعه شناخته می شود؛ هر آن کسی که لبیک به فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» گفت و بر آن ثابت قدم ماند و بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر جانشینی غیر امیرالمومنین (علیه السلام) گردن نهاد شیعه شد. روایت بسیار قابل توجه و تاملی از ساحت مقدس نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) است که هر آن کس که ادعای مسلمانی دارد باید به آن توجه کند تا گرفتار فِرَق و مذاهبی که بر اساس سیاست یهود و هوای نفس بزرگان آن ها بنا شده نشود؛ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیثی که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند می فرماید:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سَتَقْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً مِنْهَا فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ هَالِكُونَ؛ (1)

ص: 233

به زودی اُمت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد که یک فرقه از آن نجات یافته و بقیه هلاک خواهند شد». مشابه همین روایت نیز آمده است:

وَرُوِيَ عَنْهُ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَنَّهُ قَالَ: افْتَرَقَتْ أُمَّةُ مُوسَى عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً وَ افْتَرَقَتْ أُمَّةُ عِيسَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً وَ سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام) يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ فَقَالَ (عليه السلام) مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابُكَ؛ (1)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: امت موسی (عليه السلام) به هفتاد و یک گروه پراکنده شدند و امت عیسی (عليه السلام) نیز به هفتاد و دو گروه پراکنده شدند و به زودی امت من به هفتاد و سه گروه پراکنده می شوند که فقط یک گروه آنان نجات پیدا می کند و ما بقی در آتش اند؛ امیرالمومنین (عليه السلام) پرسید: یا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) کدام گروه نجات پیدا می کنند؟ حضرت فرمود: تو و اصحابت (شیعیانت)».

نکته ظریفی که در این روایت می باشد این است که شیعیان امیرالمومنین (عليه السلام) اهل نجات اند نه دیگرانی که پیرو و شیعه غیر علی بن ابی طالب اند و روایات دیگری که با کمی تفاوت در کلمات به این موضوع اشاره دارد. (2)

ص: 234

1- . عوالي اللئالي العزیزية في الأحادیث الدینیة، ج 4، ص: 65

2- . «عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَاهَا نَاجِيَةٌ وَ سَائِرُهَا هَالِكَةٌ؛ مِنْأَقْبِ آلِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 72؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِيهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ؛ جَامِعُ الْأَخْبَارِ (لِلشَّعِيرِيِّ)، ص: 162؛ وَ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقِي فِي النَّارِ؛ تَأْوِيلُ الْآيَاتِ الظَّاهِرَةِ فِي فُضَائِلِ الْعَتَرَةِ الطَّاهِرَةِ، ص: 195؛

ممکن است که تا زمان ظهور امام عصر (علیه السلام) 73 فرقه درست شود و هم می توان 73 فرقه و امثال آن را حمل بر کثرت کرد تا معنای حدیث چنین شود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید بعد از من فرقه های زیادی پیدا می شوند که فقط اصحاب و یاران علی (علیه السلام) اهل نجات هستند و بقیه اهل آتش اند.

اما به مقتضای این حدیث در بین این فرقه ها یک فرقه نجات می یابد و فرقه های دیگر هلاک می شوند. وقتی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در ذیل آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (1)» می فرمایند:

«یا علی! بک یهتدی المهتدون؛ (2)»

ای علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت خواهند یافت».

معلوم می شود که فرقه ای راه یافته و نجات پیدا می کند که به وسیله هدایت امیرالمومنین (علیه السلام) راه یافته باشد.

نکته ادبی در آیه: با توجه به حرف «انما» که در قانون و قاعده ادبیات عرب «افاده حصر» می کند چنین گفته می شود که فقط و فقط هادی امت ها امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر امامان معصوم (علیهم السلام) هستند که در آیه «ولایت» به ولایت ایشان اشاره شده است (انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا...) و لاغیر که در جای دیگری به آن پرداخته ام (3).

ص: 235

1- رعد، 7

2- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 9، ص: 107؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، ص: 382

3- شرح ولایی دعای ماه رجب.

حاکم نیشابوری این حدیث را که ذیل آیه مبارکه آمده نقل کرده و می گوید: این حدیث، حدیث صحیح و معتبری است. (1)

احمد بن حنبل نیز این حدیث را در مسند خود نقل می کند. (2) ابوبکر هیشمی محدّث بزرگ اهل تسنن بعد از نقل حدیث احمد بن حنبل می گوید: «رجال المسند ثقات». (3) ابن عساکر به چند طریق این حدیث را نقل کرده است که بی تردید برخی از اساتید او و دیگر محدّثان صحیح و معتبر هستند. (4)

بنابراین معلوم می شود که امامان هدایت گر پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) و فرزندان معصوم آن حضرت هستند و کسانی که پس از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هدایت شدند و راه آن حضرت را ادامه دادند شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) هستند.

ص: 236

-
- 1- . المستدرک علی الصحیحین: 3 / 129؛ در این منبع این گونه آمده است: «بسنده عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله الأسدي، عن علي: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)، قال علي: رسول الله المنذر وأنا الهادي. هذا الحديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه.»
 - 2- . مسند احمد بن حنبل: 1 / 126
 - 3- . «قوله تعالى: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ) عن علي رضي الله عنه في قوله: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) قال: رسول الله: المنذر والهادي رجل من بني هاشم. رواه عبد الله بن أحمد والطبراني في الصغير والأوسط ورجال المسند ثقات.» مجمع الزوائد: 7 / 41
 - 4- ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: 42 / 358 و 359؛ مطالب فوق در کتاب شرح زیارت جامعه کبیره (بایشویان هدایتگر) آمده است.

حدیث (سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي) در منابع اهل تسنن

این حدیث در منابع اهل تسنن نیز آمده است که به ان اشاره می کنیم:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فَأَحَدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْجَمَاعَةُ»؛ (1)

این حدیث را ابی داود در سنن خود آورده و آن را صحیح و سند آن را حسن می داند:

«حدیث صحیح، وهذا إسناد حسن من أجل محمد بن عمرو - وهو ابن علقمة الليثي - خالد: هو ابن عبد الله الواسطي». و می گوید: وأخرجه ابن ماجه (3991)، والترمذي (2831) من طريقين عن محمد بن عمرو، به. وقال الترمذي: حدیث حسن صحیح». (2) (ترمزی نیز این حدیث را حسن و صحیح می داند).

مشابه این روایت در منابع دیگر اهل تسنن نیز آمده است:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ تَفْرَقَ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَسَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، تَزِيدُ عَلَيْهِمْ

ص: 237

1- . سنن ابن ماجه، ج 2 ص 1322؛ سنن الترمذي - ت شاكر، ج 5 ص 25؛ سنن أبي داود - ت الأرئوط، ج 7 ص 5؛ أرشيف ملتقى أهل الحديث - 3، ج 38 ص 102

2- . سنن أبي داود - ت الأرئوط، ج 7 ص 5

وَاحِدَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً»، قَالُوا: مَنْ هَذِهِ الْمِلَّةُ الْوَاحِدَةُ؟، قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي؛ (1)

بر پیروان من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت و بدان سان که اینان هفتاد و دو گروه گردیده اند، امت من نیز یک گروه بیشتر و به هفتاد و سه گروه شوند و همه آن ها در دوزخ باشند مگر یک دسته که رستگار گردند، چون از وی پرسیدند که ای پیامبر خدا، آن دسته کیانند؟ فرمود: «ما انا عليه و اصحابي» یعنی آن دسته که من و یارانم بر آنیم».

نکته مهم: در روایت اول آمده که منظور از فرقه ای که نجات پیدا می کند «اهل جماعت (سنی ها)» هستند و در روایت دوم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «من و اصحابم» هستند. در منابع شیعه هم مراد از فرقه ای که نجات پیدا می کند «شیعیان اثنی عشری» هستند که پیرو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینان بر حق ایشان، ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند. همچنین بنا به اعتراف علمای اهل تسنن که قبلاً به آن اشاره شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: «ای علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت خواهند یافت (یا علی! بک یهتدی المهتدون)». سوال می کنیم که آیا هدایت یافتگان اهل بهشت هستند یا کسانی که ولایت غیر علی بن ابی طالب (علیه السلام) را برگزیدند؟ پیروان و شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) یا پیروان عمر بن خطاب؟ روایت صراحتاً اشاره می کند به وسیله امیرالمومنین (علیه السلام) هدایت شدگان هدایت خواهند یافت. نکته دقیق و لطیفی در این روایت وجود دارد و آن اینکه آیا در دورانی که امیرالمومنین (علیه السلام) را از منصب بر حق خود کنار گذاشتند مردم تحت هدایت

ص: 238

1- . أرشیف ملتقى أهل الحديث - 4، ج 24 ص 363؛ لأربعون حديثاً، لأجري، ج 1 ص 114؛ الفرق بين الفرق، البغدادي ج 1 ص 4

علی بودند؟ اگر بگویند آری، پس چطور ممکن است که مردم جسارت به خانه وحی را ببینند ولی از هادی خود حمایت نکنند؟ و اگر هم تحت هدایت خلفای خودشان بودند طبق روایت، هادی فقط و فقط علیست. هم چنین چطور ممکن است که امیرالمومنین (علیه السلام) هادی باشد اما مردم در صفین و جمل و نهروان در مقابل هادی قرار گرفته و علیه او شمشیر بکشند و بعد هم جز فرقه نجات یافته باشند؟! (خدا عاقبتمان را ختم بخیر کند).

ص: 239

1. الکافي (ط - الإسلامية)، کلینی، محمد بن یعقوب، تاریخ وفات مؤلف: 329 ق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، موضوع: کتب اربعه. زبان: عربی، تعداد جلد: 8، ناشر: دار الکتب الإسلامية، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1407 ق.
2. التوحيد (للسدوق)، ابن بابویه، محمد بن علی، تاریخ وفات مؤلف: 381 ق، محقق / مصحح: حسینی، هاشم، موضوع: کلام، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: جامعه مدرسین، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: 1398 ق، نوبت چاپ: اول. 3. الأماشي (للطوسي)، طوسي، محمد بن الحسن، تاریخ وفات مؤلف: 460 ق، محقق / مصحح: مؤسسة البعثة، موضوع: گوناگون، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: دار الثقافة، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1414 ق، نوبت چاپ: اول.
4. الفتنة الكبرى، حسين، طه، تعداد جلد: 2، زبان: عربی، ناشر: دار المعارف - قاهره - مصر، سال نشر: 1400 هجری قمری.
5. النهاية في غريب الحديث والأثر، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن محمد ابن عبد الكريم الشيباني الجزري ابن الأثير

(المتوفى: 606هـ)، الناشر: المكتبة العلمية بيروت، 1399هـ - 1979م، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي - محمود محمد الطناحي، عدد الأجزاء: 5.

6. الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية، المؤلف: عبد القاهر بن طاهر بن محمد بن عبد الله البغدادي التميمي الأسفراييني، أبو منصور (المتوفى: 429هـ)، الناشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت. الطبعة: الثانية، 1977، عدد الأجزاء: 1.

7. الملل والنحل، أبو الفتح محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني (المتوفى: 548هـ)، الناشر: مؤسسة الحلبي، عدد الأجزاء: 3.

8. الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد (المتوفى: 230هـ)، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، 1968 م، عدد الأجزاء: 8.

9. بحار الأنوار (ط - بيروت)، مجلسي، محمد باقر بن محمد تقى، تاريخ وفات مؤلف: 1110 ق، محقق / مصحح: جمعى از محققان، موضوع: جوامع روايى، زبان: عربى، تعداد جلد: 111، ناشر: دار إحياء التراث العربى، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: 1403 ق، نوبت چاپ: دوم. 10. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، صفار، محمد بن حسن، تاريخ وفات مؤلف: 290 ق، محقق / مصحح: كوجه باغى، محسن بن عباسعلى، موضوع: مناقب، زبان: عربى، تعداد جلد: 1، ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: 1404 ق، نوبت چاپ: دوم.

11. با پیشوایان هدایتگر، آیت الله سید علی میلانی، ناشر: الحقایق، نوبت چاپ: سوم 1392، چاپ ستاره.

12. بديع از دیدگاه زیبایی شناسی، تقی وحیدیان کامیار، تهران، 1385، ناشر: سمت.

13. تاریخ المذاهب الإسلامية في السياسة والعقائد وتاريخ المذاهب الفقهية، محمد أبو زهرة، عدد الأجزاء 1، عدد الأوراق 688، رقم الطبعة 1، بلد النشر: مصر، نوع الوعاء كتاب، دار النشر، دار الفكر العربي، المدينة القاهرة.

14. تاریخ الطبري = تاریخ الرسل والملوك، وصلة تاریخ الطبري، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الآملي، أبو جعفر الطبري (المتوفى: 310هـ). (صلة تاریخ الطبري لعريب بن سعد القرطبي، المتوفى: 369هـ). الناشر: دار التراث - بيروت. الطبعة: الثانية - 1387 هـ. عدد الأجزاء: 11.

15. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، تاریخ وفات پدیدآور: 425 ق، موضوع: معجم قرآنی، زبان: فارسی، تعداد جلد: 4، ناشر: مرتضوی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 هـ. ش، نوبت چاپ: دوم.

16. رجال الکشي - إختيار معرفة الرجال، نویسنده: کشي، محمد بن عمر، تاریخ وفات مؤلف: نیمه اول قرن 4 ق، محقق / مصحح: طوسی، محمد بن الحسن / مصطفوی، حسن. موضوع: رجال، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مکان چاپ: مشهد، سال چاپ: 1409 ق، نوبت چاپ: اول.

17. رجال الطوسي، طوسی، محمد بن الحسن. تاریخ وفات مؤلف: 460 ق، محقق / مصحح: قیومی اصفهانی، جواد. موضوع: رجال، زبان: عربی، تعداد جلد: 1. ناشر: مؤسسه النشر الاسلامي. التابعة لجامعة المدرسين بقم المقدسه، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1373 ش، نوبت چاپ: سوم.

18. رجال العلامة الحلي، علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تاریخ وفات مؤلف: 726 ق، محقق / مصحح: بحر العلوم، محمدصادق، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: دار الذخائر، مکان چاپ: نجف اشرف، سال چاپ: 1411 ق، نوبت چاپ: دوم.
19. شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی [برای] حوزه نمایندگی ولایت فقیه در امور حج و زیارت، مشخصات نشر: تهران مشعر -1385، مشخصات ظاهری: ج. چاپ دوم: 1385.
20. غلو از دیدگاه تشیع، علی انصاری بویراحمادی، مشخصات نشر: قم: آشیانه مهر، 1389، مشخصات ظاهری: 152 ص.
21. فرق الشیعة، حسن بن موسی نوبختی، الموضوع: الفرق والمذاهب، الناشر: دار الأضواء - بیروت، نوبت چاپ: دوم.
22. قاموس قرآن، قرشی، علی اکبر، موضوع: معجم قرآنی، زبان: فارسی، تعداد جلد: 7، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1371 ه. ش، نوبت چاپ: ششم.
23. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم، تاریخ وفات پدیدآور: 711 ه. ق، موضوع: معجم لفظی، زبان: عربی، تعداد جلد: 15، ناشر: دار صادر، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: 1414 ه. ق، نوبت چاپ: سوم. 24. معجم رجال الحدیث، تألیف، السید أبو القاسم الموسوی الخوئی، الناشر: مؤسسة الخوئی الإسلامية.
25. نگاهی نو به بدیع، سیروس شمیسا، تهران، فردوس، 1375، نشر: میترا.
26. واژه نامه ی هنر شاعری، میمنت میرصادقی (ذوالقدر)، تهران، ناشر: کتاب مهناز، 1376، چاپ دوم.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی
خاتمیه اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

